LESSON 1

Sense of Appreciation

PART 1 Introduction and Get Ready Pages 5-18

And of Allah's Signs of Power is the creation of the heavens and the earth and also the variation of the languages and the color of you people; verily in all these are Signs for men of knowledge.

و از نشانه‌های قدرت خداوند، آفرینش آسمان‌ها و زمین و نیز تنوع زبان‌ها و رنگ شما انسان‌هاست؛ به تحقیق، در همهٔ این‌ها نشانه‌هایی برای اهل دانش وجود دارد.

sign /saɪn/ n. — نشانه، علامت؛ تابلو

creation /kriˈeɪʃən/ n. — خلق، آفرینش؛ ایجاد

↳ create /kriˈeɪt/ v. — خلق کردن، آفریدن؛ ایجاد کردن، به وجود آوردن

↳ creator /kriˈeɪtər/ n. — خالق، آفریننده

↳ creative /kriˈeɪtɪv/ adj. — خلاق؛ خلاقانه

heaven /ˈhevən/ n. — بهشت؛ (ادبی) آسمان

also /ˈɑːlsoʊ/ adv. — همچنین، هم، نیز

variation /ˌveriˈeɪʃən/ n. — تنوع، گوناگونی

verily /ˈverɪli/ adv. — (قدیمی) به راستی، به درستی، به تحقیق

knowledge /ˈnɑːlɪdʒ/ n. (uncountable) — دانش

کلمهٔ uncountable که جلوی این کلمه نوشته شده به معنی «غیرقابل‌شمارش» است. در این کتابچه، اسامی غیرقابل‌شمارش به این شکل مشخص شده‌اند. یاد گرفتن این کلمات از این لحاظ اهمیت دارد که باید بدانیم که این اسامی هیچ‌وقت جمع بسته نمی‌شوند یا a/an نمی‌گیرند. اگر هم بخواهیم برای آن‌ها فعل یا ضمیر بیاوریم، باید از فعل یا ضمیر مفرد استفاده کنیم، نه جمع. برای جواب دادن به بعضی از سؤالات، شناختن اسامی غیرقابل‌شمارش لازم است.

Sense of Appreciation — حس قدردانی

sense /sens/ n. — حس، احساس

appreciation /əˌpriːʃiˈeɪʃən/ n. — قدردانی، سپاسگزاری

↳ appreciate /əˈpriːʃieɪt/ v. — قدردان بودن، قدر چیزی را دانستن

Interesting Facts — حقایق جالب

interesting /ˈɪntrəstɪŋ/ adj. — جالب

↳ interested /ˈɪntrəstɪd/ adj. (+ in) — علاقه‌مند

↳ interest /ˈɪntrəst/ n. v. — علاقه؛ سود، منفعت؛ علاقه‌مند کردن

Helping others lowers blood pressure. — کمک کردن به دیگران فشار خون را پایین می‌آورد.

lower /ˈloʊər/ v. — پایین آوردن، کاهش دادن

blood /blʌd/ n. — خون

pressure /ˈpreʃər/ n. — فشار

↳ press /pres/ v. — فشار دادن؛ اتو کردن

گاج

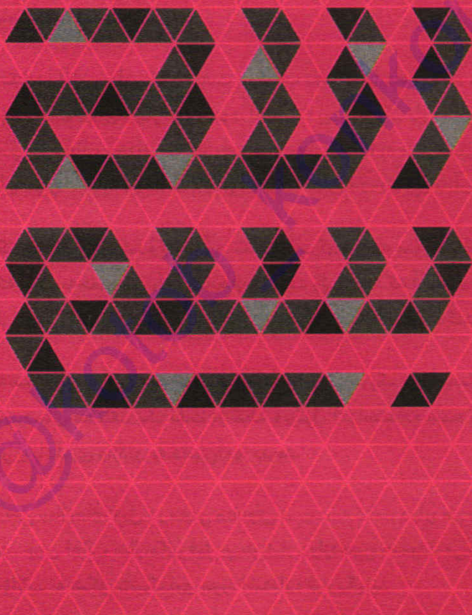
تحلیل سطر به سطر واژگان

انگلیسی ۳

ارشاد عظیمی

فرمول بیست

هدیه رایگان



مقدمهٔ مؤلف

شکی نیست که مهم‌ترین بخش زبان انگلیسی، واژگان آن است که علاوه بر داشتنِ سؤالات مستقل در امتحان نهایی، پیش‌نیاز تمام بخش‌های دیگر هم محسوب می‌شود. تسلط بر واژگان از طریق مرور و تکرار حاصل می‌شود. جدا شدن واژگان از کتاب اصلی و ارائهٔ آن‌ها در قطعی کوچک‌تر، این امکان را برای دانش‌آموز فراهم می‌کند که راحت‌تر این کتابچه را همراه خود داشته باشد و از فرصت‌های مختلف برای مرور واژگان استفاده کند.

در سؤالات ساده و متوسط امتحان نهایی، خیلی وقت‌ها از عین جملات کتاب درسی یا جملات مشابه آن‌ها استفاده می‌شود. به همین دلیل تصمیم گرفتیم به جای این‌که برای هر لغت، جملات متفاوتی را به عنوان مثال بیاوریم، خود جملات کتاب درسی را بررسی کنیم. جملات کتاب درسی بهترین مثال برای کاربرد هر لغت هستند و خواندن آن‌ها برای امتحان نهایی مفید است.

معانی و نکات هر لغت، فقط در اولین جایی که آن لغت در کتاب درسی دوازدهم به کار رفته، نوشته شده است تا از تکرار بیهودهٔ لغات و افزایش حجم کتابچه جلوگیری شود. لغاتی که بیش از یک بار در این کتابچه تکرار شده‌اند، لغاتی هستند که در کتاب درسی در معانی مختلفی به کار رفته‌اند و معانی آن‌ها به مرور تکمیل شده است، یا این‌که برای جمع‌بندی هم‌خانواده‌ها یا موارد مشابه آن لغات لازم بوده که در کنار لغت دیگری به آن‌ها اشاره شود.

در انتهای این کتابچه، یک index آورده شده که در آن، تمام لغات کتابچه به صورت الفبایی آورده شده‌اند. اگر دانش‌آموز نیاز داشته باشد که لغت به‌خصوصی را در کتابچه پیدا کند ولی نداند که آن لغت مربوط به کدام بخش از کتاب درسی است، می‌تواند از آدرسی که در این قسمت برای آن لغت ارائه شده استفاده کند.

در معادل‌های فارسیِ ارائه‌شده برای واژگان، برای تفکیک معادل‌هایی که در یک حوزهٔ معنایی هستند از ویرگول (،) و برای جدا کردن معانی یا کاربردهای مختلف یک لغت از نقطه ویرگول (؛) استفاده شده است. این تقسیم‌بندی می‌تواند نظم ذهنی خوبی را برای یادگیری واژگان به دانش‌آموز بدهد.

اگر لغتی در کتاب‌های درسی سال‌های قبل در معنی متفاوتی نسبت به کتاب دوازدهم به کار رفته، آن معنی هم برای آن لغت ارائه شده است، چون لغات سال‌های قبل پیش‌نیاز دوازدهم محسوب می‌شوند و ممکن است در امتحان، حداقل در صورت سؤالات به شکل تأثیرگذاری مورد استفاده قرار بگیرند.

در انتخاب معادل‌های فارسی برای واژگان، خطاهای رایج دانش‌آموزان در نظر گرفته شده و معادل‌هایی ارائه شده که از این خطاها جلوگیری شود. به‌طور کلی، تمام معانی ارائه‌شده در این کتابچه هدفمند هستند و یادگیری دقیق آن‌ها، می‌تواند در پاسخ‌گویی به سؤالات چالشی کمک زیادی به دانش‌آموز کند.

موفق و پیروز باشید

ارشاد عظیمی

CONTENTS

راهنمای تلفظ

Phonetic Symbol	Pronunciation	Example
e	اِ	bed
æ	اَ	cat
ʌ	آ کوتاه	cup
ʊ	او کوتاه	put
ə	اِ کوتاه	again
i:	ای کشیده	need
ɜ:	اِ کشیده	learn
ɔ:	اُ کشیده	door
u:	او کشیده	food
ɑ:	آ کشیده	car
ɪə	ای‌یِ	near
eɪ	اِی	face
ɔɪ	اُی	toy
aɪ	آی	kind
oʊ	اُو	alone
aʊ	آو	house
θ	ث دندانی	think
ð	ذ دندانی	mother
ʃ	ش	shoe
ʒ	ژ	television
tʃ	چ	watch
dʒ	ج	enjoy
ŋ	نگ	king
j	ی	yes
ˈ	استرس (بخشی که با فشار خوانده می‌شود)	adˈvice
ˌ	استرس ثانویه (ضعیف‌تر از اصلی)	ˌeduˈcation

علائم اختصاری

adj.	adjective	صفت	phr. v.	phrasal verb	فعل مرکب
adv.	adverb	قید	pl.	plural	جمع
AmE	American English	انگلیسی آمریکایی	prep.	preposition	حرف اضافه
BrE	British English	انگلیسی بریتانیایی	pron.	pronoun	ضمیر
conj.	conjunction	حرف ربط	sb	somebody	کسی
det.	determiner	معرّف	sth	something	چیزی
n.	noun	اسم	v.	verb	فعل

LESSON 1

Sense of Appreciation

And of Allah's Signs of Power is the creation of the heavens and the earth and also the variation of the languages and the color of you people; verily, in all these are Signs for men of knowledge.

و از نشانه‌های قدرت خداوند، آفرینش آسمان‌ها و زمین و نیز تنوع زبان‌ها و رنگ شما انسان‌هاست؛ به تحقیق، در همهٔ این‌ها نشانه‌هایی برای اهل دانش وجود دارد.

sign /saɪn/ n. — نشانه، علامت؛ تابلو

creation /kri'eɪʃən/ n. — خلق، آفرینش؛ ایجاد

↳ **create** /kri'eɪt/ v. — خلق کردن، آفریدن؛ ایجاد کردن، به وجود آوردن

↳ **creator** /kri'eɪtər/ n. — خالق، آفریننده

↳ **creative** /kri'eɪtɪv/ adj. — خلاق؛ خلاقانه

heaven /'hevən/ n. — بهشت؛ (ادبی) آسمان

also /'ɑ:lsoʊ/ adv. — همچنین، هم، نیز

variation /ˌveri'eɪʃən/ n. — تنوع، گوناگونی

verily /'verɪli/ adv. — (قدیمی) به راستی، به درستی، به تحقیق

knowledge /'nɑ:lɪdʒ/ n. (uncountable) — دانش

↳ کلمهٔ uncountable که جلوی این کلمه نوشته شده به معنی «غیرقابل‌شمارش» است. در این کتابچه، اسامی غیرقابل‌شمارش به این شکل مشخص شده‌اند. یاد گرفتن این کلمات از این لحاظ اهمیت دارد که باید بدانیم که این اسامی هیچ‌وقت جمع بسته نمی‌شوند یا a/an نمی‌گیرند. اگر هم بخواهیم برای آن‌ها فعل یا ضمیر بیاوریم، باید از فعل یا ضمیر مفرد استفاده کنیم، نه جمع. برای جواب دادن به بعضی از سؤالات، شناختن اسامی غیرقابل‌شمارش لازم است.

Sense of Appreciation — حس قدردانی

sense /sens/ n. — حس، احساس

appreciation /əˌpri:ʃi'eɪʃən/ n. — قدردانی، سپاسگزاری

↳ **appreciate** /ə'pri:ʃieɪt/ v. — قدردان بودن، قدر چیزی را دانستن

Interesting Facts — حقایق جالب

interesting /'ɪntrəstɪŋ/ adj. — جالب

↳ **interested** /'ɪntrəstɪd/ adj. (+ in) — علاقه‌مند

↳ **interest** /'ɪntrəst/ n. v. — علاقه؛ سود، منفعت؛ علاقه‌مند کردن

Helping others lowers blood pressure. — کمک کردن به دیگران فشار خون را پایین می‌آورد.

lower /'loʊər/ v. — پایین آوردن، کاهش دادن

blood /blʌd/ n. — خون

pressure /'preʃər/ n. — فشار

↳ **press** /pres/ v. — فشار دادن؛ اتو کردن

Kindness boosts energy and strength in elderly people.

مهربانی، انرژی و قدرت را در افراد سالمند تقویت می‌کند.

kindness /ˈkaɪndnəs/ n. — مهربانی

↳ **kind** /kaɪnd/ adj. n. — مهربان؛ نوع، گونه

↵ پسوند ness- یک پسوند اسم‌ساز است که در این‌جا صفت kind (مهربان) را به اسم kindness (مهربانی) تبدیل کرده است.

boost /buːst/ v. — تقویت کردن

strength /streŋθ/ n. — قدرت، توان

↳ **strong** /strɑːŋ/ adj. — قدرتمند، قوی

elderly /ˈeldərli/ adj. — پیر، مسن، سالمند

↵ پسوند ly- معمولاً قیدساز است، ولی نباید تصور کنیم که هر کلمه‌ای که ly- دارد قید است. کلمهٔ elderly با این‌که ly- دارد، یک صفت است، نه قید.

Teenagers who help others are more successful in life.

نوجوانانی که به دیگران کمک می‌کنند، در زندگی موفق‌تر هستند.

teenager /ˈtiːneɪdʒər/ n. — نوجوان

teenagers who ... — نوجوانانی که ...

↵ کلمات wh را قبلاً به عنوان کلمهٔ پرسشی دیده‌ایم؛ مثلاً همین who را به معنی «چه کسی» می‌شناسیم. ولی بعضی از whها می‌توانند به عنوان موصول و به معنی «که» هم در جمله استفاده شوند. با این نقش آن‌ها در گرامر درس ۲ دوازدهم آشنا خواهیم شد.

successful /səkˈsesfəl/ adj. — موفق؛ موفقیت‌آمیز

↳ **success** /səkˈses/ n. — موفقیت

↳ **succeed** /səkˈsiːd/ v. — موفق شدن

Listening to the advice of older people improves our lives.

گوش کردن به توصیهٔ افراد بزرگ‌تر زندگی ما را بهبود می‌بخشد.

advice /ədˈvaɪs/ n. (uncountable) — توصیه، نصیحت

↳ **advise** /ədˈvaɪz/ v. — توصیه کردن، نصیحت کردن

improve /ɪmˈpruːv/ v. — بهبود بخشیدن/ یافتن، بهتر کردن/ شدن

lives /laɪvz/ n. pl. — زندگی‌ها

↵ این کلمه حالت جمعِ life است. در سال‌های قبل خواندیم که اکثر اسم‌هایی که حرف آخرشان f یا fe است، موقع جمع بسته شدن، f یا fe تبدیل به ves می‌شود؛ مثل wolf (گرگ) یا knife (چاقو) که جمعشان می‌شود wolves و knives. البته این قاعده استثناهایی هم دارد که مهم‌ترین آن‌ها کلمهٔ belief (اعتقاد، عقیده، باور) است که جمع آن beliefs می‌شود و ves نمی‌گیرد.

Taking care of grandchildren increases brain function and memory.
مراقبت کردن از نوه‌ها عملکرد مغز و حافظه را افزایش می‌دهد.

take care of /teɪk ker ɑːv/ phr. v. — مراقبت کردن از

grandchild /ˈɡræntʃaɪld/ n. (pl. grandchildren) — نوه

↳ **grandson** /ˈɡrænsʌn/ n. — نوهٔ پسر

↳ **granddaughter** /ˈɡrændɑːtər/ n. — نوهٔ دختر

increase /ˈɪnkriːs/ n. /ɪnˈkriːs/ v. — افزایش؛ افزایش دادن/ یافتن

↳ **decrease** /ˈdiːkriːs/ n. /dɪˈkriːs/ v. — کاهش؛ کاهش دادن/ یافتن

brain /breɪn/ n. — مغز

function /ˈfʌŋkʃən/ n. — عملکرد، کارکرد، نقش

memory /ˈmeməri/ n. — حافظه؛ خاطره

Get Ready — آماده شو

Match the pictures with the following sentences. — عکس‌ها و جملات زیر را کنار هم بگذارید.

match /mætʃ/ v. n. — جفت کردن، کنار هم گذاشتن؛ مسابقه؛ کبریت

the following — زیر، موارد زیر، آن‌چه در ادامه آمده

↳ **follow** /ˈfɑːloʊ/ v. — دنبال کردن، تعقیب کردن؛ پیروی کردن از

Children should respect their parents. — بچه‌ها باید به والدین‌شان احترام بگذارند.

respect /rɪˈspekt/ n. v. — احترام؛ احترام گذاشتن به

↳ دقت داشته باشیم که کلمهٔ respect وقتی که فعل است «احترام گذاشتن به» ترجمه می‌شود. یعنی مفهوم حرف اضافهٔ «به» را در خود دارد و نباید بعد از آن حرف اضافه بیاوریم، ولی اگر این کلمه اسم باشد، معمولاً با حرف اضافهٔ for همراه می‌شود:

respect sb (NOT respect ~~to/for~~ sb) = have respect for sb — احترام گذاشتن به کسی

We have to take care of elderly people. — ما باید از افراد سالمند مراقبت کنیم.

have to / has to / had to — مجبور بودن، باید

Family members should listen to each other. — اعضای خانواده باید به یکدیگر گوش کنند.

member /ˈmembər/ n. — عضو

each other /iːtʃ ˈʌðər/ pron. — همدیگر، یکدیگر

We can help many people by donating what they need.
ما می‌توانیم به افراد زیادی از طریق اهدا کردن آن‌چه به آن نیاز دارند، کمک کنیم.

donate /ˈdoʊneɪt/ v. — (مخصوصاً خیریه و ...) اهدا کردن، بخشیدن

Why are these people famous? — چرا این افراد مشهور هستند؟

famous /ˈfeɪməs/ adj. — مشهور، معروف

How do you feel when you read about these people?
وقتی که در مورد این افراد می‌خوانید چه احساسی دارید؟

Write appropriate nouns after the following adjectives. Then check the positive adjectives.
بعد از صفت‌های زیر، اسم‌های مناسب بنویسید. سپس صفت‌های مثبت را تیک بزنید.

appropriate /əˈproupriət/ adj. مناسب

then /ðen/ adv. سپس؛ پس

check /tʃek/ v. n. چک کردن، بررسی کردن؛ تیک زدن؛ چک

positive /ˈpɑːzətɪv/ adj. مثبت

↳ **negative** /ˈnegətɪv/ adj. منفی

a polite ... , some lazy ... , a loving ... , a cruel ... , two kind ... , some careful ...
یک ... مؤدب، چند ... تنبل، یک ... با محبت، یک ... بی‌رحم، دو ... مهربان، چند ... با دقت

polite /pəˈlaɪt/ adj. مؤدب، با ادب

↳ **politely** /pəˈlaɪtli/ adv. مؤدبانه

↳ **impolite** /ˌɪmpəˈlaɪt/ adj. بی‌ادب

lazy /ˈleɪzi/ adj. تنبل؛ (وقت) بیکار، توأم با تنبلی

loving /ˈlʌvɪŋ/ adj. با محبت، مهربان

↳ **lovely** /ˈlʌvli/ adj. دوست‌داشتنی

cruel /ˈkruːəl/ adj. بی‌رحم، ظالم

careful /ˈkerfəl/ adj. مراقب، با دقت؛ دقیق

↳ **careless** /ˈkerləs/ adj. بی‌دقت، بی‌احتیاط

PART II Conversation — Pages 19-20

Conversation مکالمه

Sara has been in the Children's Medical Center for a week.
سارا به مدت یک هفته در مرکز درمانی کودکان بوده است.

medical /ˈmedɪkəl/ adj. (مربوط به) پزشکی، درمانی

She has caught a terrible flu. او یک آنفولانزای خیلی بد گرفته است.

catch /kætʃ/ v. (caught, caught /kɑːt/) گرفتن؛ (بیماری) مبتلا شدن به

terrible /ˈterəbəl/ adj. افتضاح، خیلی بد

flu /fluː/ n. (influenza) آنفولانزا

The doctor told her to stay there to get better. دکتر به او گفت که آن‌جا بماند تا بهتر شود.

There is a photograph of an old man on the wall. عکسی از یک پیرمرد روی دیوار است.

While the nurse is taking her temperature, they start talking.

در حالی که پرستار تب او را اندازه می‌گیرد، آن‌ها شروع می‌کنند به صحبت کردن.

while /waɪl/ conj. — در حالی که، وقتی که

temperature /ˈtemprətʃər/ n. — دما؛ تب

↳ **take sb's temperature** — تب کسی را اندازه گرفتن

Sara: Excuse me, who is that man in the picture? — سارا: ببخشید، آن مرد در عکس کیست؟

Nurse: Oh, don't you know him? Have you ever heard of Dr. Mohammad Gharib?

پرستار: اوه، او را نمی‌شناسی؟ تا به حال در مورد دکتر محمد قریب شنیده‌ای؟

ever /ˈevər/ adv. — تا به حال، تاکنون

Sara: I guess I have only seen his name in my English book, but I'm not sure about it.

سارا: حدس می‌زنم که فقط اسم او را در کتاب انگلیسی‌ام دیده باشم، ولی در موردش مطمئن نیستم.

guess /ges/ n. v. — حدس؛ حدس زدن

Nurse: Dr. Gharib was a famous physician. — پرستار: دکتر قریب پزشک مشهوری بود.

physician /fɪˈzɪʃən/ n. — پزشک، دکتر

Sara: Oh, can you tell me a little about his life?

سارا: اوه، می‌توانی کمی در مورد زندگی‌اش به من بگویی؟

Nurse: Dr. Gharib was born in Tehran in 1288.

پرستار: دکتر قریب در سال ۱۲۸۸ در تهران به دنیا آمد.

After receiving his diploma, he went abroad to study medicine.

بعد از دریافت دیپلمش، به خارج از کشور رفت تا پزشکی بخواند.

receive /rɪˈsiːv/ v. — دریافت کردن

diploma /dɪˈploʊmə/ n. — مدرک، دیپلم

abroad /əˈbrɑːd/ adv. — (در، به) خارج، خارج از کشور

↳ حواسمان باشد که هیچ‌وقت قبل از abroad حرف اضافهٔ in یا to نیاوریم. این کلمه یک قید است که مفهوم این حروف اضافه را در خود دارد:

go abroad (NOT go ~~to~~ abroad) — به خارج رفتن

live abroad (NOT live ~~in~~ abroad) — در خارج زندگی کردن

medicine /ˈmedɪsɪn/ n. — پزشکی؛ دارو

In 1316 he became a physician and then came back to his homeland.

در سال ۱۳۱۶ پزشک شد و سپس به میهنش بازگشت.

homeland /ˈhoʊmlænd/ n. — وطن، میهن

In 1347 this center was founded by Dr. Gharib and one of his close friends.
در سال ۱۳۴۷، این مرکز توسط دکتر قریب و یکی از دوستان نزدیکش تأسیس شد.

found /faʊnd/ v. — تأسیس کردن

↵ کلمهٔ found هم می‌تواند گذشته و اسم مفعول فعل find به معنی «پیدا کردن» باشد و هم می‌تواند خودش یک فعل حال به معنی «تأسیس کردن» باشد که در این حالت، باقاعده است و همان‌طور که در این جملهٔ کتاب درسی می‌بینیم، برای تبدیل آن به گذشته یا اسم مفعول باید به آن ed اضافه کنیم.

close /kloʊs/ adj. /kloʊz/ v. — نزدیک، صمیمی؛ بستن

Sara: Really? I didn't know that. — سارا: واقعاً؟ این را نمی‌دانستم.

Nurse: Dr. Gharib was also a generous man. — پرستار: دکتر قریب یک مرد سخاوتمند هم بود.

generous /ˈdʒenərəs/ adj. — سخاوتمند، باگذشت

He spared no pains to cure sick children.
او از هیچ تلاشی برای درمان کردن کودکان بیمار دریغ نمی‌کرد.

spare no pains — از هیچ تلاشی دریغ نکردن

↳ **pain** /peɪn/ n. — درد؛ رنج

↳ **painful** /ˈpeɪnfəl/ adj. — دردناک؛ آزاردهنده

cure /kjʊr/ n. v. — درمان؛ دارو؛ درمان کردن

sick /sɪk/ adj. — بیمار، مریض

He was very friendly and helpful to poor families.
او خیلی با محبت و اهل کمک به خانواده‌های فقیر بود.

friendly /ˈfrendli/ adj. — با محبت، دوستانه

↵ کلمهٔ friendly با این‌که آخرش ly- دارد، صفت است، نه قید؛ مثل کلمات elderly و lovely که در صفحات قبل خواندیم.

helpful /ˈhelpfəl/ adj. — مفید، سودمند؛ کمک‌کننده، اهل کمک

Not surprisingly, he was regarded as a dedicated physician.
تعجبی ندارد که او به عنوان یک پزشک متعهد به شمار می‌رفت.

not surprisingly — تعجبی ندارد که، عجیب نیست که

↳ **surprisingly** /sərˈpraɪzɪŋli/ adv. — به‌طور تعجب‌آوری، با کمال تعجب

↳ **surprising** /sərˈpraɪzɪŋ/ adj. — تعجب‌آور

↳ **surprised** /sərˈpraɪzd/ adj. — متعجب

↳ **surprise** /sərˈpraɪz/ n. v. — تعجب؛ متعجب کردن

regard /rɪˈɡɑːrd/ v. — به شمار آوردن، تلقی کردن

dedicated /ˈdedɪkeɪtɪd/ adj. — متعهد، از خود گذشته؛ مختص، اختصاصی

↳ **dedicate** /ˈdedɪkeɪt/ v. — وقف کردن؛ اختصاص دادن

Sara: It's a pity! I didn't know such a great man.
سارا: چقدر حیف! چنین آدم بزرگی را نمی‌شناختم.

pity /ˈpɪti/ n. — مایهٔ تأسف، حیف

such /sʌtʃ/ det. pron. — چنین، چنان

↳ **such as** — از قبیلِ، مانندِ، مثلِ

Nurse: He was known as a distinguished university professor, too.
پرستار: او به عنوان یک استاد دانشگاه برجسته هم شناخته می‌شد.

distinguished /dɪˈstɪŋɡwɪʃt/ adj. — متمایز، برجسته

↳ **distinguish** /dɪˈstɪŋɡwɪʃ/ v. — تمایز قائل شدن، تشخیص دادن

The first Persian textbook on children's diseases was written by him.
اولین کتاب درسی فارسی در مورد بیماری‌های کودکان توسط او نوشته شد.

disease /dɪˈziːz/ n. — بیماری، مریضی

He taught medicine to thousands of students. — او به هزاران دانشجو، پزشکی درس داد.

taught /tɑːt/ v. — گذشته و اسم مفعول فعل teach (درس دادن، یاد دادن)

↳ **thought** /θɑːt/ v. — گذشته و اسم مفعول فعل think (فکر کردن)

Sara: Oh, what a great man he was! — سارا: اوه، او چه مرد بزرگی بوده است!

Nurse: By the way, it might be interesting to know that your physician was one of Dr. Gharib's students!
پرستار: راستی، شاید جالب باشد بدانی که پزشک تو یکی از دانشجوهای دکتر قریب بوده است!

by the way — راستی

Sara: Really?! That's interesting! — سارا: واقعاً؟! جالب است!

Answer the following questions orally. — به سؤالات زیر به‌طور شفاهی پاسخ دهید.

orally /ˈɔːrəli/ adv. — به‌طور شفاهی

When was Dr. Gharib born? — دکتر قریب کی متولد شد؟

Why was Dr. Gharib regarded as a kind physician?
چرا دکتر قریب به عنوان یک پزشک مهربان به شمار می‌رفت؟

Have you seen Dr. Gharib TV series? — سریال دکتر قریب را دیده‌اید؟

series /ˈsɪriːz/ n. — مجموعه، سری

↳ **TV series** — مجموعهٔ تلویزیونی، سریال

↲ کلمهٔ series در ظاهر جمع به نظر می‌رسد، ولی این کلمه خودش هم مفرد است و هم جمع. یعنی شکل مفرد و جمع این کلمه یکی است.

New Words and Expressions	لغات و اصطلاحات جدید
expression /ɪkˈspreʃən/ n.	اصطلاح، عبارت؛ بیان، ابراز
↳ **express** /ɪkˈspres/ v. adj.	بیان کردن، ابراز کردن؛ (قطار، پست و ...) سریع، سریع‌السیر
Look, read and practice.	نگاه کنید، بخوانید و تمرین کنید.

Hamid sits on the sofa and watches TV all the time.
حمید همیشه روی مبل می‌نشیند و تلویزیون تماشا می‌کند.

sofa /ˈsoʊfə/ n.	مبل، کاناپه
all the time	همیشه، دائماً

My grandfather feeds the pigeons in the park every morning.
پدربزرگم هر روز صبح در پارک به کبوترها غذا می‌دهد.

feed /fiːd/ v. (fed, fed)	غذا دادن به
pigeon /ˈpɪdʒən/ n.	کبوتر

Dad really shouted at me when I didn't do my homework.
پدرم واقعاً سر من داد زد وقتی که تکالیفم را انجام ندادم.

shout /ʃaʊt/ v.	فریاد زدن، داد زدن
↳ **shout at sb**	سر کسی داد زدن
homework /ˈhoʊmwɜːrk/ n. (uncountable)	تکلیف، تکالیف

We have to speak louder, because my grandmother is hard of hearing.
ما باید بلندتر صحبت کنیم، چون مادربزرگم کم‌شنوا است.

hard of hearing /ˌhɑːrd əv ˈhɪərɪŋ/ adj.	کم‌شنوا، دارای گوش سنگین
Ferdowsi was born in a village near Toos.	فردوسی در روستایی در نزدیکی توس به دنیا آمد.
be born /biː bɔːrn/ v.	به دنیا آمدن، متولد شدن
↳ **be born into**	به دنیا آمدن در (نوع خانواده: ثروتمند، پرجمعیت و ...)
My uncle went to his son and hugged him.	عمویم به طرف پسرش رفت و او را بغل کرد.
hug /hʌg/ n. v.	بغل، آغوش؛ بغل کردن، در آغوش گرفتن

My little sister sits on my mother's lap all the time.
خواهر کوچکم همیشه در بغل مادرم می‌نشیند.

lap /læp/ n.	(در حالت نشسته) بغل، آغوش، روی پا

↵ دو کلمهٔ hug و lap در فارسی می‌توانند «بغل، آغوش» معنی شوند، ولی این دو کلمه کاملاً با هم متفاوت هستند. اگر مثال‌های این دو را در کتاب درسی با هم مقایسه کنیم، متوجه می‌شویم که کلمهٔ hug به حالت «بغل کردن و در آغوش گرفتن» اشاره دارد، ولی کلمهٔ lap در واقع «قسمت روی ران پا در حالت نشسته

و به عنوان تکیه‌گاه» است؛ مثلاً وقتی که بچه را در بغل خود می‌نشانیم یا سینی غذا را در حالت نشسته روی پای خود می‌گذاریم. کلمهٔ laptop هم از همین معنی lap گرفته شده و در واقع وسیله‌ای است که می‌توانیم آن را در حالت نشسته، روی پای خود بگذاریم و با آن کار کنیم.

Read and practice. بخوانید و تمرین کنید.

burst into tears: to cry suddenly — زدن زیر گریه: ناگهان گریه کردن
Aida burst into tears when she saw her score. — آیدا زد زیر گریه وقتی که نمره‌اش را دید.

burst into tears/laughter ... — زدن زیر گریه/ خنده ...

↳ **burst** /bɜːrst/ v. (burst, burst) — منفجر کردن/ شدن، ترکاندن، ترکیدن

↳ **tear** /tɪər/ n. — اشک

suddenly /ˈsʌdənli/ adv. — ناگهان، به‌طور ناگهانی

↳ **sudden** /ˈsʌdən/ adj. — ناگهانی

Aida burst into tears ... — آیدا زد زیر گریه ...

↵ شکل حال، گذشته و اسم مفعول فعل burst یکسان است. در این جمله، کلمهٔ burst به عنوان یک فعل گذشته به کار رفته است. حتی اگر بقیهٔ جمله، گذشته بودن این فعل را نشان نمی‌داد، باز هم می‌شد به این موضوع پی برد. با توجه به این‌که فاعل این جمله (آیدا) سوم شخص مفرد است، اگر زمان burst در این جمله حال بود، باید s می‌گرفت و به شکل bursts نوشته می‌شد. تشخیص حال یا گذشته بودن جمله در بعضی از مباحث گرامری لازم است.

score /skɔːr/ n. — نمره؛ امتیاز

repeatedly: many times — مکرراً: دفعات زیادی
I've told Mohsen repeatedly to talk politely to his teachers.
من مکرراً به محسن گفته‌ام که با معلمانش مؤدبانه صحبت کند.

repeatedly /rɪˈpiːtɪdli/ adv. — مکرراً، به دفعات

↳ **repeated** /rɪˈpiːtɪd/ adj. — مکرر، تکراری

forgive: to stop being angry with someone
بخشیدن: عصبانی بودن از دست کسی را متوقف کردن
Mom forgave me for breaking the vase. — مامان من را به خاطر شکستن گلدان بخشید.

forgive /fərˈɡɪv/ v. (forgave, forgiven) — بخشیدن، عفو کردن

angry /ˈæŋɡri/ adj. — عصبانی، خشمگین

↳ **angry with sb** — عصبانی از دست کسی

vase /veɪs, veɪz, vɑːz/ n. — گلدان

calmly: in a quiet way — با خونسردی: به شکلی آرام
He always speaks slowly and calmly. — او همیشه آهسته و با خونسردی صحبت می‌کند.

calmly /kɑːmli, kɑːlmli/ adv. — با آرامش، با خونسردی

↳ **calm** /kɑːm, kɑːlm/ adj. — آرام، خونسرد

quiet /ˈkwaɪət/ adj. آرام، ساکت

↵ حواسمان باشد که معادل فارسی کلمات، ما را به اشتباه نیندازد. برای هر سه کلمهٔ calm ،quiet و slow می‌توانیم از معادل فارسی «آرام» استفاده کنیم، ولی این سه کلمه با هم تفاوت دارند. کلمهٔ calm به معنی «آرام، خونسرد»، کلمهٔ quiet به معنی «آرام، ساکت» و کلمهٔ slow به معنی «آرام، آهسته» است.

diary: a book in which you record your thoughts or feelings or what has happened every day

دفتر خاطرات: دفتری که در آن افکار یا احساسات خود یا آن‌چه که هر روز اتفاق افتاده را یادداشت می‌کنید

I have kept a diary for twelve years. من به مدت دوازده سال خاطرات خود را نوشته‌ام.

diary /ˈdaɪəri/ n. دفتر خاطرات؛ دفتر سررسید

↳ **keep a diary** خاطرات خود را نوشتن

↵ کلمهٔ diary به «دفتر خاطرات» یا «خاطرات مکتوب» اشاره دارد. برای صحبت در مورد «خاطراتِ در ذهن» از کلمهٔ memory استفاده می‌کنیم.

record /ˈrekərd/ n. /rɪˈkɔːrd/ v. ثبت، ضبط، یادداشت؛ ثبت کردن، ضبط کردن، یادداشت کردن

thought /θɑːt/ n. فکر

↵ کلمهٔ thought در این‌جا به عنوان اسم استفاده شده است. علاوه بر این، این کلمه می‌تواند گذشته و اسم مفعول فعل think (فکر کردن) هم باشد.

feeling /ˈfiːlɪŋ/ n. احساس، احساسات

↳ **feel** /fiːl/ v. (felt, felt) احساس کردن

happen /ˈhæpən/ v. اتفاق افتادن

PART IV Reading and Reading Comprehension Pages 24-26

Respect your Parents به والدین خود احترام بگذارید

On a spring morning, an old woman was sitting on the sofa in her house.

در یک صبح بهاری، پیرزنی در خانه‌اش روی مبل نشسته بود.

Her young son was reading a newspaper. پسر جوانش داشت روزنامه می‌خواند.

Suddenly a pigeon sat on the window. ناگهان، یک کبوتر روی پنجره نشست.

The mother asked her son quietly, "What is this?"

مادر به آرامی از پسرش پرسید: «این چیست؟»

The son replied: "It is a pigeon." پسر جواب داد: «کبوتر است.»

reply /rɪˈplaɪ/ n. v. پاسخ، جواب؛ پاسخ دادن، جواب دادن

After a few minutes, she asked her son for the second time, "What is this?"

بعد از چند دقیقه، او برای بار دوم از پسرش پرسید: «این چیست؟»

The son said, "Mom, I have just told you. It is a pigeon, a pigeon."
پسر گفت: «مامان، همین الان به شما گفتم. کبوتر است، کبوتر.»

just /dʒʌst/ adv. فقط؛ تازه، همین الان

After a little while, the old mother asked her son for the third time, "What is this?"
بعد از مدت کمی، مادر پیر برای بار سوم از پسرش پرسید: «این چیست؟»

while /waɪl/ conj. n. در حالی که، وقتی که؛ مدت

↳ **after a little while** بعد از مدت کمی

↳ **for a while** برای مدتی

This time the son shouted at his mother, "Why do you keep asking me the same question again and again? Are you hard of hearing?"
این بار پسر سر مادرش داد زد: «چرا مدام همان سؤال را صد بار از من می‌پرسی؟ گوشت سنگین است؟»

keep /ki:p/ v. (kept, kept) نگه داشتن؛ ادامه دادن، مدام کاری را کردن

↲ فعل keep در معنی «ادامه دادن، مدام کاری را کردن» معادل فعل keep on است و معمولاً بعد از آن ing می‌آید؛ مثل همین جملهٔ کتاب درسی که در آن از عبارت keep asking (مدام پرسیدن) استفاده شده است.

same /seɪm/ adj. pron. همان، یکسان

again and again بارها، مکرراً، صد بار

A little later, the mother went to her room and came back with an old diary.
کمی بعد، مادر به اتاقش رفت و با یک دفتر خاطرات قدیمی برگشت.

She said, "My dear son, I bought this diary when you were born."
او گفت: «پسر عزیزم، من این دفتر خاطرات را وقتی که تو به دنیا آمدی خریدم.»

bought /bɔ:t/ v. گذشته و اسم مفعول فعل buy (خریدن)

↳ **brought** /brɔ:t/ v. گذشته و اسم مفعول فعل bring (آوردن)

Then, she opened a page and kindly asked her son to read that page.
سپس او صفحه‌ای را باز کرد و با مهربانی از پسرش خواست که آن صفحه را بخواند.

ask /æsk/ v. پرسیدن؛ خواستن، درخواست کردن

↳ **ask (sb) for sth** چیزی را (از کسی) خواستن، چیزی را (از کسی) درخواست کردن

The son looked at the page, paused and started reading it aloud:
پسر به آن صفحه نگاه کرد، مکث کرد و شروع کرد به بلند خواندن آن:

aloud /əˈlaʊd/ adv. بلند، با صدای بلند، با صدا (برعکسِ در دل)

↳ **loudly** /ˈlaʊdli/ adv. بلند، با صدای بلند (ولوم بالا)

↲ دو کلمهٔ loudly و aloud هر دو قید هستند و می‌توانیم هر دوی آن‌ها را «بلند، با صدای بلند» معنی کنیم، ولی بین این دو کلمه، تفاوت مفهومی وجود دارد. کلمهٔ loudly مفهوم بالا بردن صدا را دارد، ولی در کلمهٔ aloud معمولاً شدت صدا مهم نیست؛ مهم این است که آن عملِ خواندن، فکر کردن یا ... با صدا باشد و اصطلاحاً در دل نباشد.

Today my little son was sitting on my lap, when a pigeon sat on the window.
امروز پسر کوچکم در بغلم نشسته بود، وقتی که یک کبوتر روی پنجره نشست.

My son asked me what it was 15 times, and I replied to him all 15 times that it was a pigeon.
پسرم ۱۵ بار از من پرسید که آن چیست و من تمامِ ۱۵ بار را به او جواب دادم که کبوتر است.

I hugged him lovingly each time when he asked me the same question again and again.
من او را با مهربانی بغل می‌کردم هر بار که او همان سؤال را مکرراً از من می‌پرسید.

I did not feel angry at all. — من اصلاً احساس عصبانی بودن نمی‌کردم.

at all — (در جملات منفی و سؤالی) اصلاً

I was actually feeling happy for my lovely child.
من در واقع داشتم برای بچهٔ دوست‌داشتنی‌ام احساس خوشحالی می‌کردم.

actually /ˈæktʃəli/ adv. — در واقع، واقعاً

↳ **actual** /ˈæktʃuəl/ adj. — واقعی

Suddenly the son burst into tears, hugged his old mother and said repeatedly, "Mom, mom, forgive me; please forgive me."
ناگهان پسر زد زیر گریه، مادر پیرش را بغل کرد و مکرراً گفت: «مامان، مامان، من را ببخش؛ لطفاً من را ببخش.»

The old woman hugged her son, kissed him and said calmly, "We must care for those who once cared for us."
پیرزن پسرش را بغل کرد، او را بوسید و با خونسردی گفت: «ما باید از کسانی که یک زمانی از ما مراقبت کردند، مراقبت کنیم.»

kiss /kɪs/ n. v. — بوسه، بوس؛ بوسیدن

care for /ker fɔːr/ phr. v. (= take care of) — مراقبت کردن از

once /wʌns/ adv. — یک بار، یک دفعه؛ یک زمانی، قبلاً

"We all know how parents cared for their children for every little thing."
«ما همه می‌دانیم که چطور والدین در مورد هر چیز کوچکی از بچه‌هایشان مراقبت کردند.»

"Children must love them, respect them, and care for them."
«بچه‌ها باید آن‌ها را دوست داشته باشند، به آن‌ها احترام بگذارند و از آن‌ها مراقبت کنند.»

Reading Strategy — استراتژیِ خواندن

strategy /ˈstrætədʒi/ n. — استراتژی، راهبرد

Question Generation — تولید سؤال

generation /ˌdʒenəˈreɪʃən/ n. — تولید؛ نسل

↳ **generate** /ˈdʒenəreɪt/ v. — تولید کردن

Question generation is a reading comprehension strategy whereby readers ask and answer meaningful questions about the important points or main ideas of a text.
تولید سؤال، یک استراتژی درک مطلب است که از طریق آن، خوانندهها سؤالات معنیداری را در مورد نکات مهم یا ایدههای اصلی یک متن میپرسند و جواب میدهند.

comprehension /ˌkɑːmprɪˈhenʃən/ n. — فهم، درک

whereby /werˈbaɪ/ adv. — که از طریق آن؛ که به موجب آن

meaningful /ˈmiːnɪŋfəl/ adj. — معنیدار، بامعنی

↳ **meaning** /ˈmiːnɪŋ/ n. — معنی، مفهوم

↳ **mean** /miːn/ v. (meant, meant) — معنی داشتن، یعنی؛ منظور داشتن

↳ **means** /miːnz/ n. — وسیله، راه، روش

↳ **by means of** — به وسیلهٔ، از طریقِ

point /pɔɪnt/ n. — نکته؛ نقطه

main /meɪn/ adj. — اصلی، مهمترین

↳ **mainly** /ˈmeɪnli/ adv. — عمدتاً، بیشتر

Using this strategy, students ask and answer their own questions rather than only answering questions provided by the book or the teacher.
با استفاده از این استراتژی، دانشآموزان سؤالات خودشان را میپرسند و جواب میدهند، به جای اینکه فقط به سؤالاتی که توسط کتاب یا معلم ارائه شده جواب دهند.

own /oʊn/ adj. pron. — (بعد از صفت ملکی) خود، مال خود

↳ **their own questions** — سؤالات خودشان

rather than /ˈræðər ðæn/ prep. — به جایِ، در عوضِ

provide /prəˈvaɪd/ v. — فراهم کردن، ارائه کردن، تأمین کردن، در اختیار گذاشتن

↳ **provide sth for sb = provide sb with sth**
چیزی را برای کسی فراهم کردن، چیزی را در اختیار کسی قرار دادن

Follow these steps: — این قدمها را دنبال کنید:

step /step/ n. — قدم، گام؛ پله

1. Read the text. — متن را بخوانید.
2. Find the important points or main ideas. — نکات مهم یا ایدههای اصلی را پیدا کنید.
3. Make a question for each point or idea. — برای هر نکته یا ایده یک سؤال درست کنید.
4. Answer the questions. — به سؤالات جواب بدهید.

Common question starters along with their possible answers are as follows:
شروعکنندههای سؤال رایج همراه با جوابهای احتمالی آنها به شرح زیر است:

common /ˈkɑːmən/ adj. — رایج، متداول

along with /əˈlɑːŋ wɪð/ phr.	همراه با، به اضافهٔ
possible /ˈpɑːsəbəl/ adj.	ممکن، محتمل، احتمالی
↳ **impossible** /ɪmˈpɑːsəbəl/ adj.	غیرممکن، ناممکن
↳ **possibly** /ˈpɑːsəbli/ adv.	احتمالاً، شاید
↳ **possibility** /ˌpɑːsəˈbɪləti/ n.	امکان، احتمال
as follows	همان‌طور که در ادامه آمده، به شرح زیر

Who: Person — چه کسی: شخص

person /ˈpɜːrsən/ n.	شخص، فرد
↳ **personality** /ˌpɜːrsənˈæləti/ n.	شخصیت

What: Object, Description or Process — چه، چه چیزی: شیء، توصیف یا فرآیند

object /ˈɑːbdʒekt/ n.	شیء، چیز؛ (گرامر) مفعول
↳ **subject** /ˈsʌbdʒekt/ n.	موضوع؛ (گرامر) فاعل
description /dɪˈskrɪpʃən/ n.	توصیف، شرح
↳ **describe** /dɪˈskraɪb/ v.	توصیف کردن، شرح دادن
process /ˈprɑːses/ n.	فرایند، پروسه

Where: Location — کجا: مکان

When: Time — کی: زمان

Why: Reason — چرا: دلیل

reason /ˈriːzən/ n.	دلیل، علت

How: Quantity, Process or Description — چطور، چقدر: کمیت، فرایند یا توصیف

quantity /ˈkwɑːntəti/ n.	کمیت، تعداد، مقدار
↳ **quality** /ˈkwɑːləti/ n.	کیفیت؛ ویژگی

Read the passage. Generate at least five questions with the question starters and then answer them.

متن را بخوانید. حداقل پنج سؤال با شروع‌کننده‌های سؤال تولید کنید و سپس آن‌ها را پاسخ دهید.

at least	حداقل
↳ **least** /liːst/ det. pron. adv.	کمترین
↳ **less** /les/ det. pron. adv.	کمتر

Skim the 'Reading'. Write its main idea. — نگاهی اجمالی به متن بیاندازید. ایدهٔ اصلی آن را بنویسید.

skim /skɪm/ v.	نگاهی اجمالی انداختن به، سرسری خواندن

Read the 'Reading'. Find what these words refer to.

متن را بخوانید. پیدا کنید که این کلمات به چه چیزی اشاره می‌کنند.

refer to /rɪˈfɜːr tuː/ phr. v. — اشاره کردن به؛ مراجعه کردن به

↳ **reference** /ˈrefrəns/ n. — اشاره؛ مراجعه؛ مرجع

PART V Vocabulary Development Pages 27-28

Vocabulary Development — توسعهٔ واژگان

development /dɪˈveləpmənt/ n. — توسعه، گسترش، پیشرفت؛ ایجاد، شکل‌گیری

↳ **develop** /dɪˈveləp/ v. — توسعه دادن/ یافتن، گسترش دادن/ یافتن؛ ایجاد کردن، به وجود آوردن

A collocation is two or more words that often go together.

یک هم‌آیند، دو یا چند کلمه است که اغلب با هم همراه می‌شوند.

collocation /ˌkɑːləˈkeɪʃən/ n. — هم‌آیند، هم‌نشین

often /ˈɑːfən/ adv. — اغلب، بیشتر اوقات

together /təˈɡeðər/ adv. — با هم

↳ **go together** — با هم همراه شدن

Collocations tell us which words can come before or after other words.

هم‌آیندها به ما می‌گویند که کدام کلمات می‌توانند قبل یا بعد از کلمات دیگر بیایند.

These combinations just sound 'right' to native speakers, who use them all the time.

این ترکیب‌ها برای سخنگویان بومی که همیشه از آن‌ها استفاده می‌کنند، فقط «درست» به نظر می‌رسند.

combination /ˌkɑːmbɪˈneɪʃən/ n. — ترکیب

↳ **combine** /kəmˈbaɪn/ v. — ترکیب کردن/ شدن

sound /saʊnd/ n. v. — صدا؛ (از طریق شنیدن) به نظر رسیدن

↳ **look** /lʊk/ v. — نگاه کردن؛ (از طریق دیدن) به نظر رسیدن

native /ˈneɪtɪv/ adj. — بومی؛ (زبان) مادری

On the other hand, other combinations may be unnatural and just sound 'wrong'.

از طرف دیگر، سایر ترکیب‌ها ممکن است غیرطبیعی باشند یا فقط «غلط» به نظر برسند.

on the other hand — از طرف دیگر

unnatural /ʌnˈnætʃrəl/ adj. — غیرطبیعی

↳ **natural** /ˈnætʃrəl/ adj. — طبیعی

↳ **nature** /ˈneɪtʃər/ n. — طبیعت

fast food but quick meal. It would not be normal to say ~~quick food~~ or ~~fast meal~~.
غذای حاضری؛ غذای سریع. جابه‌جا کردن این ترکیب‌ها در انگلیسی عادی نیست.

fast food غذای حاضری، فست فود (ساندویچ، پیتزا و ...)

quick meal غذای سریع (غذایی که آماده کردن آن طول نمی‌کشد)

↳ **meal** /mɪəl/ n. غذا، وعدهٔ غذایی (صبحانه، نهار، شام)

strong wind but heavy rain. It would not be normal to say ~~heavy wind~~ or ~~strong rain~~.
باد قوی؛ باران سنگین. جابه‌جا کردن این ترکیب‌ها در انگلیسی عادی نیست.

strong wind باد قوی، باد شدید

heavy rain باران سنگین، باران شدید

make a mistake but do exercise. It would not be normal to say ~~do a mistake~~ or ~~make exercise~~.
اشتباه کردن؛ ورزش کردن. جابه‌جا کردن این ترکیب‌ها در انگلیسی عادی نیست.

make a mistake اشتباه کردن

do exercise ورزش کردن

Or in the Reading, you can see the following collocations:
یا در متن می‌توانید هم‌آیندهای زیر را ببینید:

read a newspaper (NOT ~~study~~ a newspaper)
روزنامه خواندن (نمی‌توانیم به جای read از study استفاده کنیم.)

sit on the sofa (NOT sit ~~at~~ the sofa)
روی مبل نشستن (نمی‌توانیم به جای on از at استفاده کنیم.)

hard of hearing (NOT ~~difficult~~ of hearing)
کم‌شنوا (نمی‌توانیم به جای hard از difficult استفاده کنیم.)

Without looking back at the Conversation, make collocations by matching the words on the left with the ones on the right column.
بدون برگشتن و نگاه کردن به مکالمه، با کنار هم گذاشتنِ کلمات ستون چپ و راست، هم‌آیند بسازید.

column /ˈkɑːləm/ n. ستون

feel well, take temperature, go abroad, spare no pains, not surprisingly, by the way, burst into tears
حال کسی خوب بودن، تب کسی را اندازه گرفتن، به خارج از کشور رفتن، از هیچ تلاشی دریغ نکردن، تعجبی ندارد که، راستی، زدن زیر گریه

With a classmate, check the answers by looking for the collocations in the Conversation. Use each collocation in a new sentence.

با یک هم‌کلاسی، با جستجوی این هم‌آیندها در مکالمه، جواب‌ها را چک کنید. هر هم‌آیند را در یک جملهٔ جدید استفاده کنید.

classmate /ˈklæsmeɪt/ n. — هم‌کلاسی

look for /lʊk fɔːr/ phr. v. — دنبال چیزی گشتن، جستجو کردن

PART VI Grammar Pages 29-31

Read the following text. — متن زیر را بخوانید.

Hafez is known as one of the most famous Persian poets of all time.

حافظ به عنوان یکی از مشهورترین شاعران ایرانی تمام دوران شناخته می‌شود.

poet /ˈpoʊət/ n. — شاعر

↳ **poetry** /ˈpoʊətri/ n. — شعر (صنعت شعر، شعر و شاعری)

↳ **poem** /ˈpoʊəm/ n. — شعر (متن شعر، شعرِ سروده‌شده)

He was born sometime between the years 1310 and 1337 A.D. in Shiraz.

او یک زمانی بین سال‌های ۱۳۱۰ و ۱۳۳۷ بعد از میلاد در شیراز متولد شد.

sometime /ˈsʌmtaɪm/ adv. (or some time) — یک زمانی، یک موقعی

↳ **sometimes** /ˈsʌmtaɪmz/ adv. — گاهی اوقات، بعضی وقت‌ها

A.D. (Anno Domini) (BrE: AD) — بعد از میلاد

Anno Domini: Used after a date to show that it is after the birth of Christ.

بعد از میلاد: بعد از یک تاریخ استفاده می‌شود تا نشان دهد که آن تاریخ، بعد از میلاد مسیح است.

date /deɪt/ n. — تاریخ؛ خرما

birth /bɜːrθ/ n. — تولد، میلاد، ولادت

↳ **birthday** /bɜːrθdeɪ/ n. — روز تولد

Christ /kraɪst/ n. — مسیح

In his childhood, he received religious education.

در دوران کودکی‌اش، او آموزش مذهبی دریافت کرد.

childhood /ˈtʃaɪldhʊd/ n. — کودکی، دوران کودکی

religious /rɪˈlɪdʒəs/ adj. — مذهبی، دینی

↳ **religion** /rɪˈlɪdʒən/ n. — مذهب، دین

education /ˌedʒʊˈkeɪʃən/ n. — آموزش، تحصیل

He is called Hafez because he learned the Holy Quran by heart.
او حافظ نامیده می‌شود چون قرآن مقدس را حفظ کرد.

holy /ˈhoʊli/ adj. — مقدس

heart /hɑːrt/ n. — قلب؛ وسط، مرکز

↳ **learn sth by heart** — چیزی را حفظ کردن

↳ **know sth by heart** — چیزی را حفظ بودن

Hafez is mostly remembered for a special type of poetry that is called Ghazal.
حافظ عمدتاً برای یک نوع مخصوص شعر که غزل نامیده می‌شود، به یاد آورده می‌شود.

mostly /ˈmoʊstli/ adv. — عمدتاً، بیشتر

remember /rɪˈmembər/ v. — به یاد آوردن؛ به یاد داشتن

type /taɪp/ n. v. — نوع، گونه؛ تایپ کردن

Emotions and ethics are used in Ghazals a lot.
احساسات و اخلاقیات در غزل‌ها زیاد استفاده می‌شوند.

emotion /ɪˈmoʊʃən/ n. — احساسات، عاطفه

↳ **emotional** /ɪˈmoʊʃənəl/ adj. — احساساتی، عاطفی

ethic /ˈeθɪk/ n. — (معمولاً جمع) اخلاق، اخلاقیات، اصول اخلاقی

The collection of his poems is called Divan. مجموعهٔ اشعار او دیوان نامیده می‌شود.

collection /kəˈlekʃən/ n. — مجموعه، کلکسیون

↳ **collect** /kəˈlekt/ v. — جمع‌آوری کردن، گردآوری کردن؛ دنبال کسی یا چیزی رفتن

It has been translated into countless languages including German, English and French.
دیوان حافظ به زبان‌های بی‌شماری از جمله آلمانی، انگلیسی و فرانسوی ترجمه شده است.

translate /trænsˈleɪt, trænzˈleɪt/ v. (+ into) — ترجمه کردن

↳ **translation** /trænsˈleɪʃən, trænzˈleɪʃən/ n. — ترجمه

↳ **translator** /trænsˈleɪtər, trænzˈleɪtər/ n. — مترجم

countless /ˈkaʊntləs/ adj. — بی‌شمار، بسیار زیاد

↳ **count** /kaʊnt/ v. — شمردن

↳ **countable** /ˈkaʊntəbəl/ adj. — قابل‌شمارش

↳ **uncountable** /ʌnˈkaʊntəbəl/ adj. — غیرقابل‌شمارش

↳ **discount** /ˈdɪskaʊnt/ n. — تخفیف

including /ɪnˈkluːdɪŋ/ prep. — از جمله، شاملِ

↳ **include** /ɪnˈkluːd/ v. — شامل بودن؛ گنجاندن، آوردن

↵ کلمهٔ including حالت استمراری فعل include نیست. برای ساختن یک فعل استمراری باید قبل از ing یک be هم بیاوریم. این کلمه در واقع یک ing خالی (بدون be) است که نقش حرف اضافه را در جمله ایفا می‌کند. حواسمان باشد که خود فعل include یک فعل حالتی است و هیچ‌وقت به شکل استمراری (be + ing) به کار نمی‌رود:

The book includes (NOT ~~is including~~) three chapters, including one chapter on Europe.

آن کتاب شامل سه فصل است، از جمله یک فصل در مورد اروپا.

Hafez is known to be the inspiration for many poets and authors around the world.

حافظ منبع الهام برای شاعران و نویسندگان زیادی در سراسر جهان دانسته می‌شود.

inspiration /ˌɪnspɪˈreɪʃən/ n. — الهام، منبع الهام

↵ **inspire** /ɪnˈspaɪər/ v. — الهام بخشیدن

author /ˈɑːθər/ n. — نویسنده، مؤلف

Read the following example sentences. — جملات مثال زیر را بخوانید.

Active: She makes pancakes every morning. — معلوم: او هر روز صبح پنکیک درست می‌کند.

Passive: Pancakes are made every morning. — مجهول: هر روز صبح پنکیک درست می‌شود.

active /ˈæktɪv/ adj. — (گرامر) معلوم؛ فعال

passive /ˈpæsɪv/ adj. — (گرامر) مجهول؛ غیرفعال

Active: Ali broke the window yesterday. — معلوم: علی دیروز شیشه را شکست.

Passive: The window was broken yesterday. — مجهول: دیروز شیشه شکسته شد.

Active: They have fixed the cars. — معلوم: آن‌ها آن ماشین‌ها را تعمیر کرده‌اند.

Passive: The cars have been fixed. — مجهول: آن ماشین‌ها تعمیر شده‌اند.

fix /fɪks/ v. — تعمیر کردن؛ محکم کردن، چسباندن

Active: Alexander Fleming discovered penicillin.

معلوم: الکساندر فلمینگ پنی‌سیلین را کشف کرد.

Passive: Penicillin was discovered by Alexander Fleming.

مجهول: پنی‌سیلین توسط الکساندر فلمینگ کشف شد.

discover /dɪˈskʌvər/ v. — کشف کردن؛ پی بردن

↵ **cover** /ˈkʌvər/ v. — پوشاندن؛ پنهان کردن

Active: Scientists find solutions to problems.

معلوم: دانشمندان راه‌حل برای مشکلات پیدا می‌کنند.

Passive: Solutions to problems are found by scientists.

مجهول: راه‌حل برای مشکلات توسط دانشمندان پیدا می‌شود.

scientist /ˈsaɪəntɪst/ n. دانشمند

↳ **science** /ˈsaɪəns/ n. علم؛ (درس) علوم

solution /səˈluːʃən/ n. راه‌حل

↳ **solve** /sɑːlv/ v. (مسئله و ...) حل کردن

Active: Doctors have made a new medicine to cure cancer.
معلوم: دکترها داروی جدیدی برای درمان کردن سرطان ساخته‌اند.
Passive: A new medicine has been made by doctors to cure cancer.
مجهول: داروی جدیدی توسط دکترها برای درمان کردن سرطان ساخته شده است.

cancer /ˈkænsər/ n. سرطان

Tell your teacher how 'passive voice' is made.
به معلم خود بگویید که چطور «وجه مجهول» ساخته می‌شود.

passive voice وجه مجهول

↳ **active voice** وجه معلوم

Read the Conversation and underline all 'passive voices'.
مکالمه را بخوانید و زیر تمام فعل‌های دارای وجه مجهول خط بکشید.

underline /ˌʌndərˈlaɪn/ v. زیر چیزی خط کشیدن

Read the following paragraph and choose the best verb forms.
پاراگراف زیر را بخوانید و بهترین شکل فعل را انتخاب کنید.

choose /tʃuːz/ v. (chose, chosen) انتخاب کردن

↳ **choice** /tʃɔɪs/ n. انتخاب، گزینه

form /fɔːrm/ n. v. فُرم، پرسش‌نامه؛ شکل؛ شکل دادن

Many products are developed each year. هر سال محصولات زیادی به وجود آورده می‌شوند.

product /ˈprɑːdʌkt/ n. محصول

↳ **produce** /prəˈduːs/ v. تولید کردن

↳ **production** /prəˈdʌkʃən/ n. تولید

Light bulb, camera, airplane, and telephone were invented by scientists and inventors.
لامپ، دوربین، هواپیما و تلفن توسط دانشمندان و مخترعان اختراع شدند.

light bulb /ˈlaɪt bʌlb/ n. (or bulb) لامپ

invent /ɪnˈvent/ v. اختراع کردن

↳ **invention** /ɪnˈvenʃən/ n. اختراع

↳ **inventor** /ɪnˈventər/ n. مخترع

Laptops, smart phones, and tablets were made by lots of work.
لپ‌تاپ‌ها، تلفن‌های هوشمند و تبلت‌ها با کار سخت زیادی ساخته شدند.

smartphone /ˈsmɑːrtfoun/ n. — تلفن هوشمند

↳ **smart** /smɑːrt/ adj. — هوشمند، باهوش

But not all products are developed by hard work.
ولی تمام محصولات با کار سخت به وجود آورده نمی‌شوند.

But not all products are developed by hard work.
ولی تمام محصولات با کار سخت به وجود آورده نمی‌شوند.

Some inventions are created by accident or scientists' mistakes.
بعضی اختراعات به‌طور تصادفی یا با اشتباهات دانشمندان به وجود آورده می‌شوند.

accident /ˈæksɪdənt/ n. — تصادف، سانحه؛ اتفاق، پیشامد

↳ **by accident** (= accidentally) — به‌طور تصادفی، اتفاقی

scientists' mistakes — اشتباهات دانشمندان

↳ می‌دانیم که s' برای نشان دادن مالکیت به آخر کلمات اضافه می‌شود. اگر کلمه‌ای که می‌خواهد s' بگیرد، خودش آخرش s داشته باشد، به جای s' فقط یک ' خالی به آن اضافه می‌شود. یعنی در این جمله scientists خودش s داشته و جمع بوده است. این دو عبارت را با هم مقایسه کنید:

student's books — کتاب‌های دانش‌آموز (مفرد)

students' books — کتاب‌های دانش‌آموزان (جمع)

Penicillin, for instance, was discovered quite accidentally when Alexander Fleming was working on bacteria.
پنی‌سیلین، به عنوان مثال، وقتی که الکساندر فلمینگ داشت روی باکتری‌ها کار می‌کرد به‌طور کاملاً تصادفی کشف شد.

instance /ˈɪnstəns/ n. — مورد، نمونه

↳ **for instance** (= for example) — به عنوان مثال، برای نمونه

quite /kwaɪt/ adv. — کاملاً؛ نسبتاً

bacteria /bækˈtɪriə/ n. pl. — باکتری‌ها

↳ **bacterium** /bækˈtɪriəm/ n. — باکتری

↳ دقت داشته باشیم که کلمهٔ bacteria یک اسم جمع است و مفرد آن bacterium می‌شود. یعنی اگر بخواهیم بعد از bacteria فعل بیاوریم یا برای آن ضمیر به کار ببریم، باید از فعل و ضمیر جمع استفاده کنیم، نه مفرد.

Microwave oven also was invented during a scientist's experiment on energy.
اجاق مایکروویو هم در طول آزمایش یک دانشمند روی انرژی اختراع شد.

microwave /ˈmaɪkrəweɪv/ n. (or microwave oven) — مایکروویو، اجاق مایکروویو

oven /ˈʌvən/ n. — اجاق، فر، تنور

during /ˈdjʊrɪŋ/ prep. — در طول، در حینِ

experiment /ɪkˈsperɪment/ n. v. — آزمایش؛ آزمایش کردن

More interestingly, some tools and technologies are not made by scientists at all.
جالب‌تر این‌که بعضی از ابزارها و تکنولوژی‌ها اصلاً توسط دانشمندان ساخته نشده‌اند.

tool /tu:l/ n. — ابزار، وسیله

Some like dishwashers and computer games were made by ordinary people like workers, housewives and school students.
بعضی چیزها مانند ماشین ظرف‌شویی و بازی‌های کامپیوتری توسط افراد عادی مثل کارگرها، زنان خانه‌دار و دانش‌آموزان ساخته شدند.

dishwasher /ˈdɪʃwɑːʃər/ n. — ماشین ظرف‌شویی
↳ **washing machine** /ˈwɑːʃɪŋ məˌʃiːn/ n. — ماشین لباس‌شویی
ordinary /ˈɔːrdəneri/ adj. — عادی، معمولی
housewife /ˈhaʊswaɪf/ n. (pl: housewives) — زن خانه‌دار

Pair up and talk about the things that happened in the past without mentioning the doer.
دو به دو شوید و بدون اشاره کردن به انجام‌دهندهٔ کار، دربارهٔ چیزهایی که در گذشته اتفاق افتادند صحبت کنید.

pair /per/ n. — جفت
↳ **pair up** / phr. v. — جفت شدن، دو به دو شدن
↳ **in pairs** — جفتی، دو به دو
past /pæst/ n. adj. — گذشته، زمان گذشته
↳ **present** /ˈprezənt/ n. adj. — حال، زمان حال
↳ **future** /ˈfjuːtʃər/ n. adj. — آینده، زمان آینده
mention /ˈmenʃən/ v. — اشاره کردن، ذکر کردن، گفتن
doer /ˈduːər/ n. — انجام‌دهنده

Example: The window was broken. — مثال: شیشه شکسته شد.

Tag Questions — سؤالات ضمیمه

tag question (or question tag) — سؤال ضمیمه، دنبالهٔ سؤالی
↳ **tag** /tæg/ n. — (روی کالا) برچسب

Read the following example sentences. — جملات مثال زیر را بخوانید.

Mina is happy, isn't she? — مینا خوشحال است، نه؟

He's writing an email, isn't he? — او دارد یک ایمیل می‌نویسد، این‌طور نیست؟

George wasn't hungry, was he? — جورج گرسنه نبود، بود؟

The girls were weaving a carpet, weren't they? — آن دخترها داشتند یک فرش می‌بافتند، نه؟

weave /wiːv/ v. (wove, woven) — بافتن
carpet /ˈkɑːrpət/ n. — فرش

They are going to Hamedan, aren't they? آن‌ها دارند به همدان می‌روند، نه؟

His father won't buy a new car, will he? پدر او یک ماشین جدید نخواهد خرید، این‌طور نیست؟

The boys have broken the window, haven't they? آن پسرها پنجره را شکسته‌اند، نه؟

Your sister has passed the exam, hasn't she?

خواهرت در امتحان قبول شده است، این‌طور نیست؟

pass /pæs/ v. گذشتن، عبور کردن، رد شدن؛ (امتحان) قبول شدن در

↳ **pass away** /pæs ə'weɪ/ phr. v. فُوت کردن، مرحوم شدن

PART VII Listening and Speaking Pages 32-33

در این بخش از کتاب درسی، دو مکالمه در قالب فایل صوتی آورده شده که متن مکتوب آن در کتاب درسی نوشته نشده است. واژگانی که در این فایل صوتی استفاده شده هم جزو لغات داخل کتاب محسوب می‌شوند و باید آن‌ها را بلد باشیم. به همین دلیل، جملات این فایل صوتی هم در این بخش آورده شده و لغات آن مثل بقیهٔ بخش‌ها بررسی شده است. حتماً فایل صوتی این بخش را در کتاب درسی گوش کنید و جملات و لغات آن را با دقت بخوانید، چون در امتحان نهایی، هم در سؤالات شنیداری و هم در سؤالات واژگان به این بخش نیاز داریم.

Speaking Strategy استراتژیِ صحبت کردن

Eliciting Agreement and Signaling Uncertainty گرفتن توافق و نشان دادن عدم اطمینان

elicit /ɪ'lɪsɪt/ v. (پاسخ، اطلاعات، واکنش و ...) بیرون کشیدن، برانگیختن، موجب شدن

agreement /ə'gri:mənt/ n. موافقت، توافق

↳ **agree** /ə'gri:/ v. موافقت کردن، موافق بودن

↳ **disagree** /ˌdɪsə'gri:/ v. مخالفت کردن، مخالف بودن

signal /'sɪgnəl/ n. v. علامت، نشانه؛ علامت دادن، نشان دادن

uncertainty /ʌn'sɜ:rtənti/ n. عدم اطمینان

↳ **uncertain** /ʌn'sɜ:rtən/ adj. نامطمئن؛ نامعلوم، نامشخص

↳ **certain** /'sɜ:rtən/ adj. مطمئن؛ به‌خصوص

↳ **certainty** /'sɜ:rtənti/ n. اطمینان

↳ **certainly** /'sɜ:rtənli/ adv. مطمئناً

We use 'tag questions' for two reasons: eliciting agreement (confirming facts) and signaling uncertainty.

ما از «سؤالات ضمیمه» به دو دلیل استفاده می‌کنیم: گرفتن توافق (تأیید کردن حقایق) و نشان دادنِ عدم اطمینان.

confirm /kən'fɜ:m/ v. تأیید کردن

Sam has not come to work. I've heard he's sick, isn't he?

سام سر کار نیامده است. شنیده‌ام او مریض است، این‌طور نیست؟

Oh, yes. He was not well yesterday. اوه، بله. دیروز حالش خوب نبود.

What's wrong with him? مشکل او چیست؟

The doctors are checking his health condition. دکترها دارند شرایط سلامتی او را بررسی می‌کنند.

health /helθ/ n. سلامتی؛ بهداشت

↳ **healthy** /ˈhelθi/ adj. سالم

↳ **unhealthy** /ʌnˈhelθi/ adj. ناسالم

condition /kənˈdɪʃən/ n. شرط؛ شرایط

↳ **conditional** /kənˈdɪʃənəl/ adj. شرطی

It isn't something serious, is it? چیز جدی‌ای نیست، هست؟

serious /ˈsɪriəs/ adj. جدی

I hope not. امیدوارم این‌طور نباشد.

I hope not امیدوارم این‌طور نباشد

↳ **I hope so** امیدوارم این‌طور باشد

More examples: مثال‌های بیشتر:

He's really generous, isn't he? او واقعاً سخاوتمند است، نیست؟

They are going to leave here, aren't they? آن‌ها این‌جا را ترک خواهند کرد، نه؟

leave /liːv/ v. (left, left) ترک کردن، رفتن؛ جا گذاشتن؛ باقی گذاشتن، گذاشتن

This cannot be true, can it? این نمی‌تواند درست باشد، می‌تواند؟

cannot نتوانستن

↳ می‌دانیم که برای منفی کردن افعال کمکی یا not را «با فاصله» بعد از آن‌ها می‌آوریم (مثل have not یا should not) و یا این‌که n't را «بدون فاصله» به آن‌ها می‌چسبانیم (مثل haven't یا shouldn't). این قاعده یک استثنا دارد که cannot است و not باید «بدون فاصله» بیاید و به can بچسبد.

Listen to the following conversations and answer the questions.
به مکالمه‌های زیر گوش کنید و به سؤالات پاسخ دهید.

Conversation 1 مکالمهٔ ۱

Behzad: How's everything Amin. You seem to be busy these days, don't you?
بهزاد: اوضاع چطور است امین؟ به نظر می‌رسد که این روزها سرت شلوغ است، این‌طور نیست؟

seem /siːm/ v. به نظر رسیدن

Amin: I'm OK Behzad. I'm working on a new project. I'm really tired.
امین: من خوبم بهزاد. دارم روی یک پروژهٔ جدید کار می‌کنم. واقعاً خسته‌ام.

project /ˈprɑːdʒekt/ n. — پروژه

Behzad: But your health is really important, isn't it?
بهزاد: ولی سلامتی‌ات واقعاً مهم است، نیست؟

Amin: I know, but what about work, money, responsibility? We need to consider them all, don't we?
امین: می‌دانم، ولی کار، پول، مسئولیت چطور؟ ما باید همهٔ آن‌ها را در نظر بگیریم، این‌طور نیست؟

responsibility /rɪˌspɑːnsəˈbɪləti/ n. — مسئولیت

need /niːd/ n. v. — نیاز؛ نیاز داشتن، لازم داشتن

↳ **need to** — باید، لازم بودن

consider /kənˈsɪdər/ v. — در نظر گرفتن

Behzad: Yes, but health is on top of everything.
بهزاد: بله، ولی سلامتی بالاتر از همه‌چیز است.

Why is Amin busy these days? — چرا امین این روزها سرش شلوغ است؟

What does Behzad think about health? — بهزاد در مورد سلامتی چه فکری می‌کند؟

Pair up and ask your friends some questions that elicit agreement or confirm facts. You may use the topics in the box.
دو به دو شوید و از دوستانتان چند سؤال بپرسید که توافق بگیرد یا حقایق را تأیید کند. می‌توانید از موضوعاتی که در باکس آمده استفاده کنید.

topic /ˈtɑːpɪk/ n. — موضوع

weather, future job, a place to live — آب و هوا، شغل آینده، مکانی برای زندگی

weather /ˈweðər/ n. — هوا، آب و هوا

Conversation 2 — مکالمهٔ ۲

Roya: We are going to the gym on Friday. Will you come with us Mina?
رویا: ما می‌خواهیم جمعه به باشگاه برویم. با ما می‌آیی مینا؟

Mina: Um, I don't think so. — مینا: اِم، فکر نمی‌کنم.

I don't think so — این‌طور فکر نمی‌کنم

↳ **I think so** — این‌طور فکر می‌کنم

Roya: You don't like sports, do you? — رویا: ورزش را دوست نداری، داری؟

Mina: Actually, I don't know. I think it depends on the type of sport.
مینا: در واقع، نمی‌دانم. فکر می‌کنم به نوع ورزش بستگی دارد.

depend on /dɪˈpend ɑːn/ phr. v. — بستگی داشتن به؛ وابسته بودن به

Roya: You prefer team sports, don't you? — رویا: تو ورزش‌های تیمی را ترجیح می‌دهی، نه؟

prefer /prɪˈfɜːr/ v. — ترجیح دادن

Mina: Well, it seems to be OK, but honestly, I prefer less active sports like chess.
مینا: خب، به نظر می‌رسد خوب باشد، ولی راستش را بخواهی، من ورزش‌هایی را که فعالیت کمتری دارند ترجیح می‌دهم، مثل شطرنج.

honestly /ˈɑːnəstli/ adv. — صادقانه؛ راستش را بخواهی

↳ **honest** /ˈɑːnəst/ adj. — صادق، راستگو؛ درستکار

↳ **to be honest** (= to tell the truth) — راستش را بخواهی

chess /tʃes/ n. — شطرنج

Roya: Oh, I see. — رویا: اوه، می‌فهمم.

see /siː/ v. (saw, seen) — دیدن؛ فهمیدن

Where are they going? — آن‌ها می‌خواهند به کجا بروند؟

Why does Mina prefer chess? — چرا مینا شطرنج را ترجیح می‌دهد؟

Pair up and ask your friends some questions that signal uncertainty. You may use the topics in the box.
دو به دو شوید و از دوستانتان چند سؤال بپرسید که عدم اطمینان را نشان دهد. می‌توانید از موضوعاتی که در باکس آمده استفاده کنید.

future plans, health condition, problems — برنامه‌های آینده، شرایط سلامتی، مشکلات

plan /plæn/ n. v. — برنامه، نقشه؛ برنامه‌ریزی کردن؛ قصد داشتن

PART VIII Writing Pages 34-39

Compound Sentences — جملات مرکب

compound /ˈkɑːmpaʊnd/ adj. n. — مرکب؛ ترکیب

We have learned that every sentence must have at least one subject and one verb. Such a sentence is called a simple sentence.
یاد گرفته‌ایم که هر جمله باید حداقل یک فاعل و یک فعل داشته باشد. چنین جمله‌ای جملهٔ ساده نامیده می‌شود.

simple /ˈsɪmpl/ adj. — ساده؛ آسان

↳ **simply** /ˈsɪmpli/ adv. — به سادگی؛ صرفاً، فقط

A sentence with more than one subject, more than one verb and a connecting word such as 'and', 'or', 'but' or 'so' is called a compound sentence.
جمله‌ای با بیش از یک فاعل، بیش از یک فعل و یک کلمهٔ ربط‌دهنده مانند «و»، «یا»، «ولی» یا «بنابراین» جملهٔ مرکب نامیده می‌شود.

connecting /kəˈnektɪŋ/ adj. ربط‌دهنده، وصل‌کننده
↳ **connect** /kəˈnekt/ v. مرتبط کردن، وصل کردن

Addition: 'And' shows similar activities or feelings.
اضافه: «و» فعالیت‌ها یا احساسات مشابه را نشان می‌دهد.

addition /əˈdɪʃən/ n. اضافه؛ (عملِ) افزودن؛ چیزِ اضافه شده
↳ **add** /æd/ v. اضافه کردن، افزودن
similar /ˈsɪmɪlər/ adj. مشابه، شبیه به هم
activity /ækˈtɪvəti/ n. فعالیت، کار

I get up early in the morning, and I make an omelet myself.
من صبح زود بلند می‌شوم و خودم یک املت درست می‌کنم.

get up /ˈget ʌp/ phr. v. (got up, got /gotten up) (از خواب یا از روی زمین و ...) بلند کردن/ شدن
↳ **wake up** /ˈweɪk ʌp/ phr. v. (woke up, woken up) بیدار کردن/ شدن

Contrast: 'But' shows a contrast or difference. تضاد: «ولی» تضاد یا تفاوت را نشان می‌دهد.

contrast /ˈkɑːntræst/ n. /kənˈtræst/ v. تضاد؛ تضاد داشتن؛ (برای نشان دادن تفاوت‌ها) مقایسه کردن
difference /ˈdɪfrəns/ n. تفاوت؛ اختلاف
↳ **different** /ˈdɪfrənt/ adj. متفاوت؛ مختلف

The book was boring, but Tom had to read it.
آن کتاب کسل‌کننده بود، ولی تام مجبور بود آن را بخواند.

boring /ˈbɔːrɪŋ/ adj. کسل‌کننده، خسته‌کننده، حوصله‌سربر
↳ **bored** /ˈbɔːrd/ adj. کسل، خسته، بی‌حوصله

Complete the following sentences with 'and' or 'but'.
جملات زیر را با «و» یا «ولی» تکمیل کنید.

complete /kəmˈpliːt/ adj. v. کامل، تکمیل؛ کامل کردن، تکمیل کردن

We went to the park yesterday, and we had a wonderful time.
ما دیروز به پارک رفتیم و اوقات شگفت‌انگیزی داشتیم (خیلی خوش گذشت).

wonderful /ˈwʌndərfəl/ adj. شگفت‌انگیز، عالی
↳ **wonder** /ˈwʌndər/ n. شگفتی، تعجب

Behnam's family went to the zoo last week, but they did not enjoy it.
خانوادهٔ بهنام هفتهٔ پیش به باغ وحش رفتند، ولی از آن لذت نبردند.

enjoy /ɪnˈdʒɔɪ/ v. لذت بردن از؛ بهره‌مند بودن از
↳ **enjoyable** /ɪnˈdʒɔɪəbəl/ adj. لذت‌بخش

Susan has a pink dress, but she never wears it.
سوزان یک پیراهن صورتی دارد، ولی هیچ‌وقت آن را نمی‌پوشد.

wear /wer/ v. (wore, worn) — پوشیدن، به تن داشتن؛ (عینک) به چشم داشتن

↳ **put on** /ˌpʊt ˈɑːn/ phr. v. (put on, put on) — پوشیدن، به تن کردن؛ (عینک) به چشم زدن

Kate saw Sofia, but she didn't speak to her. — کیت سوفیا را دید، ولی با او صحبت نکرد.

My English class is really enjoyable, but I have a lot of homework.
کلاس انگلیسی من خیلی لذت‌بخش است، ولی تکالیف زیادی دارم.

Choice: 'Or' shows two choices. — انتخاب: «یا» دو انتخاب را نشان می‌دهد.

You should do your homework, or you should wash the dishes.
تو باید تکالیفت را انجام بدهی، یا باید ظرف‌ها را بشوری.

Result: 'So' shows that the second sentence is the result of the first one.
نتیجه: «بنابراین» نشان می‌دهد که جملهٔ دوم، نتیجهٔ جملهٔ اول است.

result /rɪˈzʌlt/ n. — نتیجه

↳ **as a result** — در نتیجه، بنابراین

↳ **as a result of** — در نتیجهٔ

↳ **result from** / phr. v. — نتیجهٔ چیزی بودن، ناشی شدن از

↳ **result in** / phr. v. — منجر شدن به، انجامیدن به

Saeed studied hard for the exam, so he passed it.
سعید برای امتحان، سخت درس خواند، بنابراین در آن قبول شد.

Complete the following sentences with 'or' or 'so'.
جملات زیر را با «یا» یا «بنابراین» تکمیل کنید.

My mother doesn't like fast food, so she doesn't eat any.
مادرم از فست فود خوشش نمی‌آید، بنابراین هیچ فست فودی نمی‌خورد.

I go out tonight, or I take a rest. — امشب بیرون می‌روم، یا استراحت می‌کنم.

rest /rest/ n. v. — استراحت؛ استراحت کردن

↳ **take a rest** — استراحت کردن

We can eat our lunch at the restaurant, or we can have it at home.
ما می‌توانیم ناهارمان را در رستوران بخوریم، یا می‌توانیم آن را در خانه بخوریم.

That dictionary is expensive, so I can't buy it.
آن واژه‌نامه گران است، بنابراین من نمی‌توانم آن را بخرم.

expensive /ɪkˈspensɪv/ adj. — گران

↳ **cheap** /tʃiːp/ adj. — ارزان

This dress is not comfortable, so she rarely wears it.
آن پیراهن راحت نیست، بنابراین او به ندرت آن را می‌پوشد.

comfortable /ˈkʌmftəbəl/ adj. — راحت

rarely /ˈrerli/ adv. (= hardly) — به ندرت، تقریباً هرگز

حواسمان باشد که دو کلمهٔ hard و hardly را با هم اشتباه نگیریم. کلمهٔ hard به معنی «سخت؛ خیلی زیاد» است و می‌تواند یک صفت یا قید حالت باشد. ولی hardly مثل rarely یک قید تکرار به معنی «به ندرت، تقریباً هرگز» است. دو مثال زیر را با هم مقایسه کنید:

He is a great student. He studies hard all the time.
او دانش‌آموز خیلی خوبی است. او همیشه سخت (خیلی زیاد) درس می‌خواند.

He is a lazy student. He hardly /rarely studies.
او دانش‌آموز تنبلی است. او به ندرت درس می‌خواند (تقریباً هرگز درس نمی‌خواند).

Use a comma before 'and', 'or', 'but' and 'so' when you combine two sentences.
وقتی که دو جمله را ترکیب می‌کنید، قبل از «و»، «یا»، «ولی» و «بنابراین» از کاما استفاده کنید.

You can replace the repeated nouns with suitable pronouns.
می‌توانید اسم‌های تکراری را با ضمایر مناسب جایگزین کنید.

replace /rɪˈpleɪs/ v. — جایگزین کردن؛ جایگزین چیزی شدن

suitable /ˈsuːtəbəl/ adj. (= appropriate, proper) — مناسب

Combine the two sentences with 'and', 'but', 'or' or 'so'.
دو جمله را با «و»، «ولی»، «یا» یا «بنابراین» ترکیب کنید.

Joseph is very busy today, so he cannot watch TV.
جوزف امروز خیلی سرش شلوغ است، بنابراین نمی‌تواند تلویزیون تماشا کند.

My brother has a lot of books, but he never reads them.
برادرم کتاب‌های زیادی دارد، ولی هیچ‌وقت آن‌ها را نمی‌خواند.

We should do a lot of homework, but we don't have enough time.
ما باید تکالیف زیادی انجام دهیم، ولی وقت کافی نداریم.

Sepideh likes spaghetti, but her grandmother hates spaghetti.
سپیده ماکارونی دوست دارد، ولی مادربزرگش از ماکارونی متنفر است.

hate /heɪt/ v. — متنفر بودن از

You can buy this coat, or you can buy those shoes.
شما می‌توانید این کت را بخرید، یا می‌توانید آن کفش‌ها را بخرید.

Complete the sentences. — جملات را تکمیل کنید.

I like learning Chinese, but ... — من چینی یاد گرفتن را دوست دارم، ولی ...

These shoes are not comfortable, so ... — این کفش‌ها راحت نیستند، بنابراین ...

You must study well, and ... شما باید خوب درس بخوانید و ...

I like swimming, but ... من شنا کردن را دوست دارم، ولی ...

You can install a mobile dictionary, or ... شما می‌توانید یک واژه‌نامهٔ موبایل نصب کنید، یا ...

install /ɪnˈstɑːl/ v. نصب کردن

Write five real compound sentences about yourself, your family or friends.
پنج جملهٔ مرکب واقعی در مورد خودتان، خانواده‌تان یا دوستانتان بنویسید.

Go back to the Reading. Find three simple and three compound sentences. Underline the subjects and circle the verbs.
به متن برگردید. سه جملهٔ ساده و سه جملهٔ مرکب پیدا کنید. زیر فاعل‌ها و دُور فعل‌ها خط بکشید.

circle /ˈsɜːrkl/ n. v. دایره؛ دُور چیزی خط کشیدن

PART IX What You Learned Page 41

در ابتدای این بخش از کتاب درسی، یک فایل صوتی آورده شده که متن مکتوب آن در کتاب درسی نوشته نشده است. همان‌طور که در بخش Listening توضیح دادیم، واژگانی که در این فایل صوتی استفاده شده هم جزو لغات داخل کتاب محسوب می‌شوند و باید آن‌ها را بلد باشیم. به همین دلیل، جملات این فایل صوتی هم در این بخش آورده شده و لغات آن مثل بقیهٔ بخش‌ها بررسی شده است. حتماً فایل صوتی این بخش را در کتاب درسی گوش کنید و جملات و لغات آن را با دقت بخوانید، چون در امتحان نهایی، هم در سؤالات شنیداری و هم در سؤالات واژگان به این بخش نیاز داریم.

What You Learned آن‌چه یاد گرفتید

Listen to the first part of an interview. به بخش اول یک مصاحبه گوش کنید.

interview /ˈɪntərvjuː/ n. v. مصاحبه؛ مصاحبه کردن با

↳ **interviewer** /ˈɪntərvjuːər/ n. مصاحبه‌کننده

Dr. Asadi is answering this important question: Why is it important to care for our elders?
دکتر اسدی دارد به این سؤال مهم جواب می‌دهد: چرا مهم است که از بزرگ‌ترهایمان مراقبت کنیم؟

elder /ˈeldər/ n. (در جمع) بزرگ‌ترها، ریش‌سفیدان

I think first of all, we need to remember that they are our mothers and fathers and our first teachers.
من فکر می‌کنم که در وهلهٔ اول، ما باید به یاد داشته باشیم که آن‌ها پدران و مادران ما و اولین معلم‌های ما هستند.

first of all در وهلهٔ اول، قبل از هر چیز

They teach us how to love, how to care, how to forgive, and how to accept.
آن‌ها به ما یاد می‌دهند که چطور عشق بورزیم، چطور اهمیت بدهیم، چطور ببخشیم و چطور قبول کنیم.

care /ker/ n. v. دقت؛ مراقبت؛ اهمیت دادن

↳ **care for** /ker fɔ:r/ phr. v. (= take care of) مراقبت کردن از

↳ **careful** /ˈkerfəl/ adj. مراقب، با دقت؛ دقیق

↳ **careless** /ˈkerləs/ adj. بی‌دقت، بی‌احتیاط

accept /əkˈsept/ v. قبول کردن، پذیرفتن

Second, elders have more knowledge and wisdom than any one of us.

دوماً، بزرگ‌ترها دانش و خرد بیشتری نسبت به هر یک از ما دارند.

wisdom /ˈwɪzdəm/ n. (uncountable) عقل، خِرَد

↳ **wise** /waɪz/ adj. (شخص) عاقل، خردمند؛ (عمل) عاقلانه، خردمندانه

↳ **wisely** /ˈwaɪzli/ adv. عاقلانه، خردمندانه

They've come so far and they've learned so much.

آن‌ها مسیری خیلی طولانی را آمده‌اند و چیزهای خیلی زیادی یاد گرفته‌اند.

We have a responsibility to learn from that wisdom.

ما مسئولیت داریم که از آن خرد، یاد بگیریم.

But the most important thing is their experience. ولی مهم‌ترین چیز تجربهٔ آن‌هاست.

experience /ɪkˈspɪriəns/ n. v. تجربه؛ تجربه کردن

We may or may not know of all the ups and downs they've faced in life, but they've definitely gained experience that is worth respecting and learning from.

ما ممکن است در مورد تمام بالا و پایین‌هایی که آن‌ها در زندگی با آن مواجه شده‌اند بدانیم یا ندانیم، ولی آن‌ها قطعاً تجربه‌ای کسب کرده‌اند که ارزش احترام گذاشتن و یاد گرفتن از آن را دارد.

ups and downs بالا و پایین‌ها، فراز و نشیب‌ها، اتفاقات خوب و بد

face /feɪs/ n. v. صورت، چهره؛ مواجه شدن با؛ رو به جایی بودن

definitely /ˈdefɪnətli/ adv. (= certainly) قطعاً، مطمئناً

gain /geɪn/ v. n. کسب کردن، به دست آوردن؛ سود، منفعت

worth /wɜ:rθ/ n. ارزش

↳ **be worth** ارزش داشتن، ارزیدن

↳ **worthy** /ˈwɜ:rði/ adj. ارزشمند، با ارزش؛ لایق، سزاوار

Our elders may hide much pain from us because they don't want us to feel the pain.

بزرگ‌ترهای ما ممکن است رنج زیادی را از ما پنهان کنند چون نمی‌خواهند ما آن رنج را احساس کنیم.

hide /haɪd/ v. (hid, hidden) پنهان کردن/ شدن

The least we can do is appreciate them for all they've gone through and learn from their insights into situations.

کمترین کاری که ما می‌توانیم انجام دهیم این است که برای تمام آن‌چه متحمل شده‌اند قدردان آن‌ها باشیم و از بینش آن‌ها در موقعیت‌ها یاد بگیریم.

go through /goʊ θruː/ phr. v. (went through, gone through)
(مشکلات و ...) متحمل شدن، پشت سر گذاشتن

insight /ˈɪnsaɪt/ n. — بینش، بصیرت

situation /ˌsɪtʃuˈeɪʃən/ n. — وضعیت، موقعیت

Answer the following questions based on what you just heard.
به سؤالات زیر بر اساس چیزی که الان شنیدید جواب دهید.

based on — بر پایهٔ، بر اساسِ، بر مبنایِ

↳ **base** /beɪs/ n. — پایه، اساس، مبنا

Why is knowing about the experience of our parents important?
چرا دانستن در مورد تجربهٔ والدین‌مان مهم است؟

Why are our parents our first teachers? — چرا والدین‌مان اولین معلم‌های ما هستند؟

Listen again and write down three important points mentioned.
دوباره گوش کنید و سه نکتهٔ مهمی که ذکر شد را یادداشت کنید.

write down /ˌraɪt ˈdaʊn/ phr. v. (wrote down, written down) — یادداشت کردن، نوشتن

Now read the rest. — حالا بقیه را بخوانید.

the rest — بقیه، باقی

↳ کلمهٔ rest وقتی به معنی «بقیه، باقی» استفاده می‌شود، حتماً باید the داشته باشد.

Yet another important thing is our heritage and culture.
یک چیز مهم دیگر هم میراث و فرهنگ ماست.

yet another — (با تأکید) یکی دیگر هم

↳ **yet** /jet/ adv. conj. — هنوز؛ ولی، اما

heritage /ˈherɪtɪdʒ/ n. — میراث

culture /ˈkʌltʃər/ n. — فرهنگ

↳ **cultural** /ˈkʌltʃərəl/ adj. — فرهنگی

We have much to learn from our parents regarding our heritage, to be proud of our past.
ما چیزهای زیادی داریم که باید از والدین‌مان در مورد میراثمان یاد بگیریم، تا به گذشته‌مان افتخار کنیم.

regarding /rɪˈɡɑːrdɪŋ/ prep. — در رابطه با، در موردِ، دربارهٔ

↳ **regard** /rɪˈɡɑːrd/ v. — به شمار آوردن، تلقی کردن

proud /praʊd/ adj. — مفتخر، سربلند؛ مغرور

↳ **be proud of** — افتخار کردن به

This heritage and history brings a sense of belonging.
این میراث و تاریخ احساس تعلق می‌آورد.

belong /bɪˈlɑːŋ/ v. — تعلق داشتن، متعلق بودن

↳ **sense of belonging** — احساس تعلق، تعلق خاطر

Most importantly, it brings us a sense of identity of our past and the responsibility to protect it for our future generations.

مهم‌تر از همه این‌که، احساس هویت از گذشته‌مان و مسئولیت حفاظت از آن برای نسل‌های آینده‌مان را برای ما می‌آورد.

identity /aɪˈdentəti/ n. هویت

protect /prəˈtekt/ v. حفاظت کردن از، محافظت کردن از

What I can add at the end is the role of our parents' morals, values, and principles in our lives.

چیزی که می‌توانم در انتها اضافه کنم، نقش اخلاقیات، ارزش‌ها و اصول والدین‌مان در زندگی ماست.

role /roʊl/ n. نقش؛ وظیفه

moral /ˈmɔːrəl/ adj. n. اخلاقی؛ (در جمع) اخلاق، اخلاقیات، اصول اخلاقی

value /ˈvæljuː/ n. v. ارزش؛ ارزش قائل شدن برای

↳ **valuable** /ˈvæljuəbəl/ adj. ارزشمند، با ارزش

principle /ˈprɪnsɪpəl/ n. اصل، قاعده؛ (در جمع) اصول اخلاقی

Our elders have either learned, created or have been brought up with a set of morals, values and principles in their lives.

بزرگ‌ترهای ما مجموعه‌ای از اخلاقیات، ارزش‌ها و اصول را در زندگی‌شان یا یاد گرفته‌اند و به وجود آورده‌اند، یا با آن‌ها بزرگ شده‌اند.

either ... or ... یا ... یا ...

bring up /brɪŋ ʌp/ phr. v. (brought up, brought up) (بچه) بزرگ کردن، تربیت کردن

set /set/ n. v. (set, set) مجموعه؛ (میز) چیدن؛ (خورشید) غروب کردن

Our elders want the best for us and they are willing to tell us what set of rules and guidelines have made them successful, and hopefully, peaceful.

بزرگ‌ترهای ما بهترین‌ها را برای ما می‌خواهند و مایلند به ما بگویند که چه مجموعه قوانین و رهنمودهایی آن‌ها را موفق و انشاءالله آسوده کرده است.

willing /ˈwɪlɪŋ/ adj. مایل، حاضر، مشتاق

↳ **be willing to do sth** مایل به انجام کاری بودن

rule /ruːl/ n. قاعده، قانون

guideline /ˈgaɪdlaɪn/ n. رهنمود، راهنمایی

↳ **guide** /gaɪd/ n. v. راهنما؛ راهنمایی کردن، هدایت کردن

hopefully /ˈhoʊpfəli/ adv. امیدوارانه؛ امیدوارم که، انشاءالله

↳ **hopeful** /ˈhoʊpfəl/ adj. امیدوار

peaceful /ˈpiːsfəl/ adj. آرام، آسوده؛ صلح‌طلب، صلح‌آمیز

↳ **peace** /piːs/ n. آرامش؛ صلح

Underline all 'passive tenses'. Make three questions about the important points. Then answer them.

زیر تمام «زمان‌های مجهول» خط بکشید. سه سؤال در مورد نکات مهم بسازید. سپس آن‌ها را جواب بدهید.

tense /tens/ n. (گرامر) زمان

Work in pairs. Ask and answer. دو به دو کار کنید. بپرسید و جواب بدهید.

How can we learn from our parents in our lives?
چطور می‌توانیم از والدین‌مان در زندگی‌مان یاد بگیریم؟

How important is it to protect our culture for our next generation?
چقدر مهم است که از فرهنگمان برای نسل بعدی‌مان حفاظت کنیم؟

Why are our parents our blessing? چرا والدین‌مان موهبت ما هستند؟

blessing /ˈblesɪŋ/ n. نعمت، موهبت؛ دعای خیر

PART X Workbook Pages 7-23

در بخش‌های قبل که مربوط به کتاب دانش‌آموز بودند، تک تک جملات کتاب درسی، حتی جملاتی که هیچ نکته‌ای نداشتند، آورده شده بودند تا بتوانیم روند کتاب درسی را دنبال کنیم و علاوه بر این، خیالمان راحت باشد که همهٔ کتاب را خوانده‌ایم. در بخش کتاب کار هم متن‌های درس به‌طور کامل آورده شده‌اند. ولی چون بقیهٔ بخش‌های کتاب کار جملات و کلمات پراکندهٔ زیادی دارند، فقط جملات نکته‌دار آن‌ها آورده شده‌اند. به هر حال با خواندن این بخش، تمام نکات واژگانی کتاب کار را یاد می‌گیریم.

It is very important for us to respect our elders.
خیلی مهم است که ما به بزرگ‌ترهایمان احترام بگذاریم.

It is also important to note that elders were not born elders; they were kids like us and now have grown old.
همچنین مهم است که توجه کنیم که بزرگ‌ترها بزرگ‌تر به دنیا نیامده‌اند؛ آن‌ها مثل ما بچه بودند و الان پیر شده‌اند.

note /noʊt/ n. v. یادداشت؛ توجه؛ توجه کردن
kid /kɪd/ n. کودک، بچه
grow /groʊ/ v. (grew, grown) رشد کردن، بزرگ شدن؛ (گیاه) پرورش دادن؛ (بعدش صفت) شدن
↳ **grow up** / phr. v. (بچه) بزرگ شدن
↳ **grow old/tired/dark...** پیر/ خسته/ تاریک... شدن

A few years hence we will also grow older. چند سال بعد، ما هم مسن‌تر می‌شویم.

hence /hens/ adv. (برای زمان) بعد، بعد از این؛ پس، بنابراین
↳ **a few years hence** چند سال بعد

If today we respect them, our present and future generations will carry those values and will learn to respect us as well when we grow old.
اگر امروز ما به آن‌ها احترام بگذاریم، نسل‌های حال و آیندهٔ ما آن ارزش‌ها را همراه خود خواهند داشت و یاد خواهند گرفت که وقتی که ما پیر می‌شویم، آن‌ها هم به ما احترام بگذارند.

carry /ˈkæri/ v. حمل کردن، بردن؛ همراه داشتن، با خود داشتن
as well (as) همچنین، هم، نیز

Elders have a lot to share with us: their life experiences, their failures, their successes and many more.
بزرگ‌ترها چیزهای زیادی دارند که با ما به اشتراک بگذارند: تجارب زندگی‌شان، شکست‌هایشان، موفقیت‌هایشان و خیلی چیزهای دیگر.

share /ʃer/ v. به اشتراک گذاشتن؛ شریکی استفاده کردن

↳ **shared** /ʃerd/ adj. مشترک

failure /ˈfeɪljər/ n. شکست، عدم موفقیت

↳ **fail** /feɪl/ v. شکست خوردن، موفق نشدن؛ (امتحان) رد شدن در

Thus we need to care for them because they deserve to be cared for.
بنابراین ما باید از آن‌ها مراقبت کنیم چون لیاقتش را دارند که از آن‌ها مراقبت شود.

thus /ðʌs/ adv. پس، بنابراین

deserve /dɪˈzɜːrv/ v. لیاقت داشتن، لایق بودن

Respect and care for elders start with our parents as they are our first teachers in our life.
احترام و مراقبت از بزرگ‌ترها با والدین‌مان شروع می‌شود چون آن‌ها اولین معلم‌های ما در زندگی‌مان هستند.

No matter what we do in our lives, who we are, and where we live, we must love them as they love us unconditionally.
صرف‌نظر از این‌که در زندگی‌مان چه کار می‌کنیم، چه کسی هستیم و کجا زندگی می‌کنیم، باید آن‌ها را دوست داشته باشیم چون آن‌ها ما را بی‌قیدوشرط دوست دارند.

no matter صرف‌نظر از این‌که، مهم نیست که

↳ **matter** /ˈmætər/ n. v. موضوع، قضیه؛ ماده؛ اهمیت داشتن

unconditionally /ˌʌnkənˈdɪʃənəli/ adv. بی‌قیدوشرط، بی‌چون‌وچرا

They feel honored when we appreciate their love and respect them.
آن‌ها افتخار می‌کنند وقتی که ما قدردان عشق آن‌ها هستیم و به آن‌ها احترام می‌گذاریم.

honor /ˈɑːnər/ n. v. (BrE: Honour) احترام، افتخار، سربلندی؛ احترام گذاشتن به، مفتخر ساختن

↳ **feel honored** افتخار کردن، احساس سربلندی کردن

So it is our duty to help them when they need us because they are not young enough to handle things on their own like before.
بنابراین وظیفهٔ ماست که وقتی که به ما نیاز دارند به آن‌ها کمک کنیم چون آن‌ها به اندازهٔ کافی جوان نیستند که مثل قبل به تنهایی از عهدهٔ کارها بربیایند.

duty /ˈdjuːti/ n. وظیفه

handle /ˈhændl/ v. از عهدهٔ کاری برآمدن، رسیدگی کردن به

on their own (= by themselves) (بدون کمک یا حضور کسی) تنها، به تنهایی

لغات شکل پایین صفحهٔ ۱۱ کتاب کار

curious /ˈkjʊriəs/ adj. کنجکاو؛ عجیب

challenge /ˈtʃæləndʒ/ n. v. چالش؛ به چالش کشیدن

Skim the text and suggest a title for it.
نگاهی اجمالی به متن بیاندازید و یک عنوان برای آن پیشنهاد کنید.

suggest /səˈdʒest/ v. پیشنهاد کردن، توصیه کردن

↳ **suggestion** /səˈdʒestʃən/ n. پیشنهاد، توصیه

title /ˈtaɪtl/ n. — عنوان، تیتر

Read the 'text' and find antonyms for the following words: past, unreal, hate, finish.
متن را بخوانید و برای کلماتی که در ادامه آمده متضاد پیدا کنید: گذشته، غیرواقعی، متنفر بودن، تمام کردن

antonym /ˈæntənɪm/ n. — متضاد
↳ **synonym** /ˈsɪnənɪm/ n. — مترادف
unreal /ˌʌnˈrɪəl/ adj. — غیرواقعی

Match the definitions with the words. تعریف‌ها و کلمات را کنار هم بگذارید.

definition /ˌdefɪˈnɪʃən/ n. — تعریف، معنی
↳ **define** /dɪˈfaɪn/ v. — تعریف کردن، معنی کردن

generation: all the people of about the same age within a society
نسل: تمام افرادی که حدوداً سن یکسانی دارند در یک جامعه

within /wɪˈðɪn/ prep. — در، درون، داخلِ
society /səˈsaɪəti/ n. — جامعه، اجتماع
↳ **social** /ˈsoʊʃəl/ adj. — اجتماعی، مربوط به اجتماع؛ (شخص) اجتماعی، معاشرتی، خونگرم
↳ **sociable** /ˈsoʊʃəbəl/ adj. — (شخص) اجتماعی، معاشرتی، خونگرم
↳ **socialize** /ˈsoʊʃəlaɪz/ v. (BrE: socialise) — معاشرت کردن، روابط اجتماعی برقرار کردن

failure: a lack of success in doing something شکست: نبودِ موفقیت در انجام کاری

lack /læk/ n. v. — نبود، فقدان، کمبود؛ نداشتن، فاقد بودن، کم داشتن

appreciate: to be grateful for قدردان بودن: سپاسگزار بودن برای

grateful /ˈɡreɪtfəl/ adj. — سپاسگزار، متشکر

Fill in the blanks with the given words. Make the necessary changes.
جاهای خالی را با کلمات داده شده پُر کنید. تغییرات لازم را ایجاد کنید.

fill /fɪl/ v. — پُر کردن/ شدن
↳ **fill in** / phr. v. — (فرم و ...) پُر کردن
blank /blæŋk/ n. — جای خالی
necessary /ˈnesəseri/ adj. — لازم، ضروری
change /tʃeɪndʒ/ n. v. — تغییر؛ تغییر کردن/ دادن
↳ **make a change** — تغییر ایجاد کردن

Their first attempt to climb Sabalan ended in failure.
اولین تلاش آن‌ها برای بالا رفتن از سبلان منجر به شکست شد.

attempt /əˈtempt/ n. v. — سعی، تلاش؛ سعی کردن، تلاش کردن
climb /klaɪm/ n. v. — صعود؛ بالا رفتن از
end in / phr. v. — منجر شدن به، انجامیدن به

The cruel hunter killed the gazelle. شکارچی بی‌رحم غزال را کشت.

hunter /ˈhʌntər/ n. — شکارچی
↳ **hunt** /hʌnt/ n. v. — شکار؛ جستجو؛ شکار کردن؛ جستجو کردن
gazelle /ɡəˈzel/ n. — غزال

I always keep the butter in the fridge.	من همیشه کره را در یخچال نگه می‌دارم.

butter /ˈbʌtər/ n. (uncountable) — کره

fridge /frɪdʒ/ n. — یخچال

You did not inform us about the results.	شما در مورد نتایج به ما اطلاع ندادید.

inform /ɪnˈfɔːrm/ v. — مطلع کردن، اطلاع دادن، خبر دادن

↳ **inform sb of/about sth** — کسی را از چیزی مطلع کردن، در مورد چیزی به کسی اطلاع دادن

↳ **information** /ˌɪnfərˈmeɪʃən/ n. (uncountable) — اطلاعات

Write the passive verbs in the correct tenses.	فعل‌های مجهول در زمان‌های درست بنویسید.

correct /kəˈrekt/ adj. v. — صحیح، درست؛ تصحیح کردن

↳ **correctly** /kəˈrektli/ adv. — به‌طور صحیح، به درستی

The robber was found by the police last week.	دزد هفتهٔ پیش توسط پلیس پیدا شد.

robber /ˈrɑːbər/ n. — دزد، سارق

I have two parrots. They are kept in the cage.	من دو طوطی دارم. آن‌ها در قفس نگه داشته می‌شوند.

parrot /ˈpærət/ n. — طوطی

cage /keɪdʒ/ n. — قفس

Jack's money was stolen on the train.	پول جک در قطار دزدیده شد.

steal /stiːl/ v. (stole, stolen) — دزدیدن

on the train — در قطار

↳ برای وسایل نقلیهٔ بزرگ (اتوبوس، قطار، هواپیما و کشتی) باید از حرف اضافهٔ on استفاده کنیم، ولی متأسفانه کتاب درسی در این جمله به اشتباه حرف اضافهٔ in را به کار برده است!

She didn't invite me, so I didn't go to her birthday party.	او مرا دعوت نکرد، بنابراین من به جشن تولد او نرفتم.

invite /ɪnˈvaɪt/ v. — دعوت کردن

↳ **invitation** /ˌɪnvɪˈteɪʃən/ n. — دعوت

Robert can sing well, but he cannot draw well.	رابرت می‌تواند خوب آواز بخواند، ولی نمی‌تواند خوب نقاشی بکشد.

sing /sɪŋ/ v. (sang, sung) — خواندن، آواز خواندن

draw /drɑː/ v. (drew, drawn) — کشیدن، نقاشی کشیدن

↳ **drawing** /ˈdrɑːɪŋ/ n. — نقاشی

Reza is in hospital, so he cannot attend the class.	رضا در بیمارستان است، بنابراین نمی‌تواند در کلاس شرکت کند.

attend /əˈtend/ v. — شرکت کردن در، حاضر شدن در

↳ دقت داشته باشیم که فعل attend مفهوم حرف اضافهٔ «در» را در خود دارد و نباید بعد از آن حرف اضافه بیاوریم، ولی افعال participate و take part که در سال‌های قبل با آن‌ها آشنا شدیم، باید بعدشان حرف اضافهٔ in داشته باشند:

attend the class (NOT attend ~~in~~ the class) = participate in the class = take part in the class

شرکت کردن در کلاس

LESSON 2

Look it Up!

Look it Up — دنبال معنی لغت بگردید

look up /phr. v. — (در منابع مثل واژه‌نامه، اینترنت و ...) دنبال چیزی گشتن

↳ **look for** / phr. v. — دنبال چیزی گشتن، جستجو کردن

↳ **look after** / phr. v. (= take care of, care for) — مراقبت کردن از

↳ **look at** / phr. v. — نگاه کردن به

Interesting Facts — حقایق جالب

The first Persian dictionary was compiled around 1000 years ago.
اولین واژه‌نامهٔ فارسی حدود ۱۰۰۰ سال پیش گردآوری شد.

compile /kəmˈpaɪl/ v. — (مطالب کتاب، لیست و ...) گردآوری کردن، تدوین کردن، تألیف کردن

The largest dictionary in the world took 134 years to complete (from 1864 to 1998).
بزرگ‌ترین واژه‌نامهٔ جهان ۱۳۴ سال کامل شدنش طول کشید (از ۱۸۶۴ تا ۱۹۹۸).

take /teɪk/ v. (took, taken) — (زمان) طول کشیدن، زمان بردن

Around 4,000 new words are added to the English dictionary every year.
حدود ۴۰۰۰ لغت هر سال به واژه‌نامهٔ انگلیسی اضافه می‌شود.

The size of the smallest dictionary in the world is about 27×18 mm which needs to be read with a magnifying glass.
اندازهٔ کوچک‌ترین واژه‌نامهٔ جهان حدود ۲۷ در ۱۸ میلی‌متر است که باید با ذره‌بین خوانده شود.

magnifying glass /ˈmæɡnɪfaɪɪŋ ˌɡlæs/ n. — ذره‌بین

↳ **magnify** /ˈmæɡnɪfaɪ/ v. — بزرگنمایی کردن

Read it as: Twenty-seven by eighteen millimeters
به این شکل بخوانید: بیست و هفت در هجده میلی‌متر

by /baɪ/ prep. — (در ابعاد) در

لغات شکل پایین صفحهٔ ۴۴ کتاب درسی

education /ˌedʒʊˈkeɪʃən/ n. — آموزش، تحصیل

↳ **educational** /ˌedʒʊˈkeɪʃənəl/ adj. — آموزشی، تحصیلی

↳ **educate** /ˈedʒʊkeɪt/ v. — آموزش دادن، تعلیم دادن

↳ **educator** /ˈedʒʊkeɪtər/ n. — معلم، مربی

↳ **educated** /ˈedʒʊkeɪtɪd/ adj. — تحصیل‌کرده

↳ **educated guess** — حدس قریب به یقین

accent /ˈæksənt/ n. — لهجه

instruction /ɪnˈstrʌkʃən/ n. — آموزش، تعلیم؛ دستور، فرمان؛ (در جمع) دستورات، دستورالعمل

stage /steɪdʒ/ n. — مرحله، گام؛ (تئاتر و ...) صحنه، سن

classical /ˈklæsɪkəl/ adj. — کلاسیک، سنتی

further /ˈfɜːrðər/ adj. adv. — دیگر، بیشتر؛ دورتر

Get Ready — آماده شو

Match pictures with dictionary types. — عکس‌ها و انواع واژه‌نامه‌ها را کنار هم بگذارید.

a monolingual dictionary, a bilingual dictionary — یک واژه‌نامهٔ تک‌زبانه، یک واژه‌نامهٔ دوزبانه

monolingual /ˌmɑːnəˈlɪŋgwəl/ adj. — تک‌زبانه

bilingual /baɪˈlɪŋgwəl/ adj. — دوزبانه

Check which type of dictionary you use in the following situations.
چک کنید که کدام نوع واژه‌نامه را در موقعیت‌های زیر استفاده می‌کنید.

translating an English poem — ترجمه کردن یک شعر انگلیسی

finding the meanings of 'quit' — پیدا کردن معانی quit

quit /kwɪt/ v. (quit/quitted, quit/quitted) — ترک کردن، کنار گذاشتن

↵ فعل quit معمولاً بی‌قاعده است و گذشته و اسم مفعول آن خود quit می‌شود، ولی در انگلیسی بریتانیایی گاهی اوقات به عنوان یک فعل باقاعده از آن استفاده می‌کنند و گذشته و اسم مفعول آن را به صورت quitted به کار می‌برند.

↵ حواسمان باشد که فعل quit را با قید quite (کاملاً، نسبتاً) یا صفت quiet (آرام، ساکت) اشتباه نگیریم.

searching for the word 'ساختمان' in English — جستجو کردن کلمهٔ «ساختمان» در انگلیسی

search /sɜːrtʃ/ n. v. (+ for) — جستجو؛ جستجو کردن، دنبال چیزی گشتن

↳ **research** /rɪˈsɜːrtʃ/ n. v. — تحقیق؛ تحقیق کردن

↳ **researcher** /rɪˈsɜːrtʃər/ n. — محقق

looking up the adjective of 'destroy' — دنبال صفتِ کلمهٔ destroy گشتن

destroy /dɪˈstrɔɪ/ v. — نابود کردن، ویران کردن، خراب کردن

↳ **destruction** /dɪˈstrʌkʃən/ n. — نابودی، ویرانی، خرابی

↳ **destructive** /dɪˈstrʌktɪv/ adj. — نابودکننده، ویرانگر، مخرب

looking up the Persian meaning of "actions speak louder than words"
دنبال معنی فارسی actions speak louder than words گشتن

action /ˈækʃən/ n. — عمل، اقدام

↳ **actions speak louder than words**
آعمال بلندتر از کلمات حرف می‌زنند (ضرب‌المثل: به عمل کار برآید، به سخن‌دانی نیست)

↳ **act** /ækt/ v. — عمل کردن، اقدام کردن؛ (فیلم) بازی کردن

↳ **actor** /ˈæktər/ n. — بازیگر

Check what types of information you cannot find in an English dictionary.

چک کنید که چه نوع اطلاعاتی را نمی‌توانید در یک واژه‌نامهٔ انگلیسی پیدا کنید.

English meaning, Persian meaning, pronunciation, stories and poems, word types (verb, noun, adjective, etc.), synonyms and antonyms

معنی انگلیسی، معنی فارسی، تلفظ، داستان‌ها و شعرها، نوع کلمه (فعل، اسم، صفت و غیره)، مترادف‌ها و متضادها

pronunciation /prəˌnʌnsiˈeɪʃən/ n. تلفظ

↳ **pronounce** /prəˈnaʊns/ v. تلفظ کردن

etc. /et ˈsetərə/ (et cetera) (BrE: etc) و غیره

↳ کلمهٔ etc به معنی «و غیره» است؛ یعنی «و» را در خود دارد و نباید قبل از آن and بیاوریم. عبارت دیگری که همین معنی را دارد و در کتاب‌های درسی به کار رفته so on است که باید قبل از آن and بیاوریم:

etc = and so on

PART II Conversation — Pages 47-48

Majid is going to choose a suitable dictionary for his English class.

مجید قصد دارد برای کلاس انگلیسی‌اش یک واژه‌نامهٔ مناسب انتخاب کند.

He is talking to his English teacher during the break.

او دارد در طول زنگ تفریح با معلم انگلیسی‌اش صحبت می‌کند.

break /breɪk/ n. v. (broke, broken) زنگ تفریح، استراحت، تنفس؛ شکستن؛ شکاندن

Majid: Excuse me Mr. Iranmehr, I wonder if you could help me.

مجید: ببخشید آقای ایران‌مهر، برایم سؤال است که آیا شما می‌توانید به من کمک کنید (یا نه). (اصطلاحی برای درخواست مؤدبانه)

wonder /ˈwʌndər/ n. v. شگفتی، تعجب؛ برای کسی سؤال بودن، از خود پرسیدن

if /ɪf/ conj. اگر؛ که آیا

Mr. Iranmehr: Sure. How can I help you? آقای ایران‌مهر: حتماً. چطور می‌توانم کمکت کنم؟

Majid: I'd like some information about a good English dictionary.

مجید: کمی اطلاعات دربارهٔ یک واژه‌نامهٔ انگلیسی خوب می‌خواهم.

Mr. Iranmehr: Oh, well. Have you ever used a dictionary?

آقای ایران‌مهر: اوه، خب. تا به حال از واژه‌نامه استفاده کرده‌ای؟

Majid: Actually, I haven't. But I've heard that using a good dictionary can really help me learn English better.

مجید: در واقع، استفاده نکرده‌ام. ولی شنیده‌ام که استفاده کردن از یک واژه‌نامهٔ خوب واقعاً می‌تواند به من کمک کند که انگلیسی را بهتر یاد بگیرم.

Mr. Iranmehr: That's right. First, I recommend a learner's dictionary.

آقای ایران‌مهر: درست است. اولاً، من یک واژه‌نامهٔ زبان‌آموزی را توصیه می‌کنم.

recommend /ˌrekəˈmend/ v. توصیه کردن، سفارش کردن

Majid: What is a learner's dictionary? مجید: واژه‌نامهٔ زبان‌آموزی چیست؟

Mr. Iranmehr: It is designed for foreign students.

آقای ایران‌مهر: برای دانش‌آموزان خارجی طراحی شده است.

design /dɪˈzaɪn/ n. v. طرح ، طراحی؛ طراحی کردن

foreign /ˈfɑːrən/ adj. خارجی، بیگانه

↳ **foreigner** /ˈfɑːrənər/ n. (فرد) خارجی، بیگانه

It also helps them learn English better.

همچنین به آن‌ها کمک می‌کند که انگلیسی را بهتر یاد بگیرند.

Majid: Is there only one type of it? مجید: فقط یک نوع از آن وجود دارد؟

Mr. Iranmehr: No, in fact dictionaries have different types, levels, and sizes.

آقای ایران‌مهر: نه، در واقع واژه‌نامه‌ها انواع، سطوح و اندازه‌های مختلفی دارند.

in fact در واقع، در حقیقت

Majid: What type do you suggest? مجید: شما چه نوعی را پیشنهاد می‌کنید؟

Mr. Iranmehr: I suppose a monolingual dictionary is more suitable for you, because you can find word information in English.

آقای ایران‌مهر: تصور می‌کنم یک واژه‌نامهٔ تک‌زبانه برای شما مناسب‌تر است، چون می‌توانی اطلاعات کلمه را به زبان انگلیسی پیدا کنی.

suppose /səˈpoʊz/ v. تصور کردن، فرض کردن

↳ **be supposed to** قرار بودن که، باید

Majid: And what about levels? مجید: و در مورد سطوح چطور؟

Mr. Iranmehr: Well, there are usually three levels: elementary, intermediate and advanced.

آقای ایران‌مهر: خب، معمولاً سه سطح وجود دارد: مقدماتی، متوسط و پیشرفته.

usually /ˈjuːʒuəli/ adv. معمولاً

↳ **usual** /ˈjuːʒuəl/ adj. معمول، همیشگی

elementary /ˌeləˈmentəri/ adj. مقدماتی، ابتدایی

intermediate /ˌɪntərˈmiːdiət/ adj. (سطح) متوسط

advanced /ədˈvænst/ adj. پیشرفته

↳ **advance** /ədˈvæns/ n. v. پیشرفت؛ پیشرفت کردن

For you as a high school student, an elementary one is OK.
برای شما به عنوان یک دانش‌آموز دبیرستان، یک واژه‌نامهٔ مقدماتی خوب است.

Majid: Do I need a small size one?
مجید: به یک واژه‌نامهٔ اندازهٔ کوچک نیاز دارم؟

Mr. Iranmehr: Yes, a pocket dictionary. You can carry it wherever you go.
آقای ایران‌مهر: بله، یک واژه‌نامهٔ جیبی. می‌توانی هر جا که می‌روی آن را همراه خود داشته باشی.

pocket /ˈpɑːkət/ n. adj. — جیب؛ جیبی

wherever /werˈevər/ conj. adv. — هر جا

↳ **whenever** /wenˈevər/ conj. adv. — هر وقت

↳ **whatever** /wɑːtˈevər/ det. pron. — هرچه

Majid: Oh, it's very good. And hmm..., is it expensive?
مجید: اوه، خیلی خوب است. و امم... گران است؟

Mr. Iranmehr: No, such dictionaries are not expensive.
آقای ایران‌مهر: نه، چنین واژه‌نامه‌هایی گران نیستند.

By the way, you can use a free online dictionary, too.
راستی، می‌توانی از یک واژه‌نامهٔ آنلاین رایگان هم استفاده کنی.

And also there are some free dictionaries for PCs and apps for smart phones.
و همچنین بعضی واژه‌نامه‌های رایگان برای کامپیوتر شخصی و بعضی برنامه‌ها برای تلفن‌های هوشمند وجود دارند.

PC / n. (Personal Computer) — کامپیوتر شخصی

app / n. (application) — (کامپیوتر، موبایل و ...) برنامه، برنامهٔ کاربردی

Majid: Thanks, that's a good idea, but I'd like to use a pocket dictionary!
مجید: ممنون، ایدهٔ خوبی است، ولی من دوست دارم از یک واژه‌نامهٔ جیبی استفاده کنم!

Answer the following questions orally.
به سؤالات زیر به‌طور شفاهی پاسخ دهید.

What type of dictionary does Mr. Iranmehr recommend?
آقای ایران‌مهر چه نوع واژه‌نامه‌ای را توصیه می‌کند؟

What factors do you consider when you want to choose a dictionary?
شما وقتی که می‌خواهید یک واژه‌نامه انتخاب کنید چه عواملی را در نظر می‌گیرید؟

factor /ˈfæktər/ n. — عامل، فاکتور

What type of dictionary do you often use?
شما اغلب از چه نوع واژه‌نامه‌ای استفاده می‌کنید؟

PART III New Words and Expressions Pages 49-51

Look, Read and Practice. نگاه کنید، بخوانید و تمرین کنید.

Try to **avoid** foods that **contain** a lot of **fat**.
سعی کنید از غذاهایی که حاوی چربی زیاد هستند اجتناب کنید.

avoid /əˈvɔɪd/ v. اجتناب کردن از، دوری کردن از

↳ **prevent** /prɪˈvent/ v. جلوگیری کردن از، پیشگیری کردن از

contain /kənˈteɪn/ v. حاوی بودن، دربرداشتن

فعل contain یک فعل حالتی است و هیچ‌وقت به شکل استمراری (be + ing) به کار نمی‌رود.

fat /fæt/ n. adj. چربی؛ چاق

I circled the dictionary **entry** for the word '**purpose**'.
من دُور مَدخل واژه‌نامه برای کلمهٔ «هدف» خط کشیدم.

entry /ˈentri/ n. (هر لغت در واژه‌نامه) مَدخل؛ ورود؛ ورودی

↳ **enter** /ˈentər/ v. وارد شدن / کردن

purpose /ˈpɜːrpəs/ n. هدف، قصد

C is the **symbol** for carbon. حرف C نماد کربن است.

symbol /ˈsɪmbəl/ n. نماد، سمبل

I.R. **stands for** Islamic Republic. I.R. مخفف جمهوری اسلامی است.

stand for /stænd fɔːr/ phr. v. (stood for, stood for) مخفف چیزی بودن؛ مظهر چیزی بودن

Mehran couldn't **figure out** what the teacher was talking about.
مهران نمی‌توانست بفهمد که معلم داشت در مورد چه چیزی صحبت می‌کرد.

figure out /ˌfɪgər ˈaʊt/ phr. v. فهمیدن، سر درآوردن از

Read and Practice. بخوانید و تمرین کنید.

combination: an **arrangement** in a **particular order** ترکیب: چینشی به ترتیب به‌خصوصی
From the **letters** X and Y, we can get two combinations: XY and YX
از حروف X و Y، می‌توانیم دو ترکیب XY و YX را به دست بیاوریم.

arrange /əˈreɪndʒ/ v. (وسایل) چیدن، مرتب کردن؛ (برنامه) چیدن، ترتیب دادن

↳ **arrangement** /əˈreɪndʒmənt/ n. چینش؛ قرار، توافق

particular /pərˈtɪkjələr/ adj. به‌خصوص، خاص

↳ **in particular** (= particularly) به‌خصوص، مخصوصاً

order /ˈɔːrdər/ n. v. — دستور؛ سفارش؛ ترتیب؛ دستور دادن؛ سفارش دادن؛ مرتب کردن

↳ **in order** — به ترتیب

↳ **in a particular order** — به ترتیب به‌خصوصی

letter /ˈletər/ n. — (الفبا) حرف؛ نامه

introduction: the part at the beginning of a book that gives a general idea of what it is about

مقدمه: بخشی در ابتدای یک کتاب که ایده‌ای کلی می‌دهد در مورد این‌که آن کتاب در مورد چیست

This book has only a two-page introduction. این کتاب فقط یک مقدمهٔ دوصفحه‌ای دارد.

introduction /ˌɪntrəˈdʌkʃən/ n. — مقدمه؛ معرفی

↳ **introduce** /ˌɪntrəˈduːs/ v. — معرفی کردن

general /ˈdʒenərəl/ adj. — کلی، عمومی

↳ **generally** /ˈdʒenərəli/ adv. — به‌طور کلی، عموماً

two-page / adj. — دوصفحه‌ای

دقت کنیم که در این جمله، کلمات two و page با خط تیره به هم وصل شده‌اند و در واقع تبدیل به یک کلمه شده‌اند که نقش صفت را ایفا می‌کند. در این حالت نباید page را جمع ببندیم. عبارت a four-season country (یک کشور چهارفصل) که در مکالمهٔ درس چهارم کتاب دهم آمده هم از همین قاعده پیروی می‌کند و کلمهٔ season در آن جمع بسته نشده است.

effectively: in a way that is successful and achieves what you want

به‌طور مؤثری: به شکلی که موفقیت‌آمیز است و به آن‌چه می‌خواهید دست می‌یابد

If you know how to study more effectively, you'll be able to learn more.

اگر شما بدانید که چطور به‌طور مؤثرتری درس بخوانید، قادر خواهید بود که بیشتر یاد بگیرید.

effectively /ɪˈfektɪvli/ adv. — به‌طور مؤثری، به نحو کارآمدی

↳ **effective** /ɪˈfektɪv/ adj. — مؤثر، تأثیرگذار، کارآمد

↳ **effect** /ɪˈfekt/ n. — اثر، تأثیر

achieve /əˈtʃiːv/ v. — دست یافتن به، نائل شدن به، رسیدن به

فعل achieve مفهوم حرف اضافهٔ «به» را در خود دارد و نباید بعد از آن حرف اضافه بیاوریم:

achieve sth (NOT achieve ~~to~~ sth) — دست یافتن به چیزی

be able to — توانستن، قادر بودن

↳ **able** /ˈeɪbəl/ adj. — توانا، قادر

↳ **unable** /ʌnˈeɪbəl/ adj. — ناتوان

↳ **ability** /əˈbɪləti/ n. — توانایی

↳ **disability** /ˌdɪsəˈbɪləti/ n. — ناتوانی، معلولیت

arrange: to put things in a neat, attractive, or useful order

چیدن: قرار دادنِ چیزها به ترتیبِ مرتب، جذاب یا مفیدی

We'll need to arrange the chairs around the table.

ما نیاز خواهیم داشت که صندلی‌ها را دُور میز بچینیم.

neat /ni:t/ adj. — مرتب

attractive /əˈtræktɪv/ adj. — جذاب

↳ **attract** /əˈtrækt/ v. — جذب کردن، جلب کردن

↳ **attraction** /əˈtrækʃən/ n. — جاذبه، جذابیت

useful /ˈju:sfəl/ adj. — مفید، سودمند

↳ **use** /ju:s/ n. /ju:z/ v. — استفاده، کاربرد، فایده؛ استفاده کردن، به کار بردن

jump into: to suddenly decide to do something

پریدن به: ناگهان تصمیم به انجام کاری گرفتن

I did not read the introduction and jumped into the next part.

من مقدمه را نخواندم و به بخش بعدی پریدم.

jump into /ˈdʒʌmp ɪntu:/ phr. v. — پریدن به، پریدن و سراغ کاری رفتن

decide /dɪˈsaɪd/ v. — تصمیم گرفتن

↳ **decision** /dɪˈsɪʒən/ n. — تصمیم

Reading and Reading Comprehension — PART IV — Pages 52-54

How to Use a Dictionary — چطور از واژه‌نامه استفاده کنیم

A good dictionary gives the user information about words such as spellings, pronunciations and definitions.

یک واژه‌نامهٔ خوب، اطلاعاتی در مورد کلمات از قبیل املا، تلفظ و تعریف به کاربر می‌دهد.

user /ˈju:zər/ n. — کاربر، استفاده‌کننده

spelling /ˈspelɪŋ/ n. — املا، هجی

↳ **spell** /spel/ v. — املای کلمه‌ای را گفتن، هجی کردن

It also gives examples of how to use the words in sentences correctly.

همچنین مثال‌هایی ارائه می‌کند در مورد این که چطور از کلمات در جملات به درستی استفاده کنیم.

Therefore, it is essential to know how to use a dictionary.

بنابراین، ضروری است که بدانیم چطور از واژه‌نامه استفاده کنیم.

therefore /ˈðerfɔ:r/ conj. (= so, thus, hence, as a result) — پس، بنابراین

essential /ɪˈsenʃəl/ adj. — ضروری، واجب

In this lesson, we provide you with some helpful tips on how to use a dictionary effectively.
در این درس، چند توصیهٔ مفید را در اختیار شما قرار می‌دهیم در مورد این‌که چطور از واژه‌نامه به نحو کارآمدی استفاده کنید.

tip /tɪp/ n. راهنمایی، توصیه

1. Choose the Right Dictionary. ۱- واژه‌نامهٔ مناسبی را انتخاب کنید.

There are many different types of dictionaries such as learner's dictionaries, general dictionaries, picture dictionaries, etc.
انواع مختلف زیادی واژه‌نامه وجود دارد از قبیل واژه‌نامه‌های زبان‌آموزی، واژه‌نامه‌های عمومی، واژه‌نامه‌های تصویری و غیره.

Therefore, first identify your needs. بنابراین، ابتدا نیازهای خود را شناسایی کنید.

identify /aɪˈdentɪfaɪ/ v. شناسایی کردن

↳ **identity** /aɪˈdentɪti/ n. هویت

Without choosing the right one you cannot meet your language needs.
بدون انتخاب کردن واژه‌نامهٔ مناسب نمی‌توانید نیازهای زبانی خود را برآورده کنید.

meet /miːt/ v. (met, met) ملاقات کردن؛ (نیاز) برآورده کردن

2. Read the Introduction. ۲- مقدمه را بخوانید.

The best way to learn how to use your dictionary effectively is to read its introduction.
بهترین راه برای یاد گرفتن این‌که چطور از واژه‌نامهٔ خود به نحو کارآمدی استفاده کنید، خواندن مقدمهٔ آن است.

This section explains issues like how entries are arranged, what information is offered in entries and what abbreviations and pronunciation symbols are used throughout the entries.
این بخش، موضوعاتی را توضیح می‌دهد مانند این‌که چطور مدخل‌ها چیده شده‌اند، چه اطلاعاتی در مدخل‌ها ارائه شده و چه علائم اختصاری و نمادهای تلفظی در سراسر مدخل‌ها استفاده شده‌اند.

section /ˈsekʃən/ n. بخش، قسمت

explain /ɪkˈspleɪn/ v. توضیح دادن

↳ **explanation** /ˌekspləˈneɪʃən/ n. توضیح

issue /ˈɪʃuː/ n. مسئله، موضوع

offer /ˈɑːfər/ n. v. پیشنهاد؛ پیشنهاد کردن؛ ارائه کردن

abbreviation /əˌbriːviˈeɪʃən/ n. علامت اختصاری، مخفف

throughout /θruːˈaʊt/ prep. در طولِ، در سراسرِ

3. Learn the Abbreviations. ۳- علائم اختصاری را یاد بگیرید.

Different types of abbreviations are often used in the definitions for a word.
انواع مختلفی علائم اختصاری اغلب در تعاریف یک کلمه استفاده می‌شود.

This can be **confusing** if you do not know what the abbreviations stand for.
این موضوع می‌تواند گیج‌کننده باشد اگر ندانید که این علائم اختصاری، مخفف چه چیزی هستند.

confusing /kən'fju:zɪŋ/ adj. گیج‌کننده

↳ **confused** /kən'fju:zd/ adj. گیج، سردرگم

↳ **confuse** /kən'fju:z/ v. گیج کردن؛ (چیزی را با چیزی) اشتباه گرفتن

لغات شکل پایین صفحهٔ ۵۲ کتاب درسی

distinct /dɪ'stɪŋkt/ adj. متمایز، متفاوت؛ واضح، آشکار

etymology /ˌetɪ'mɑ:lədʒi/ n. (لغت) ریشه‌شناسی

4. Learn the Guide to Pronunciation. ۴- راهنمای تلفظ را یاد بگیرید.

If you **immediately** jump into using the dictionary without understanding the pronunciation guide, it can be **difficult** to figure it out.
اگر بدون فهمیدن راهنمای تلفظ، فوراً بپرید و سراغ استفاده از واژه‌نامه بروید، سر درآوردن از آن می‌تواند دشوار باشد.

immediately /ɪ'mi:diətli/ adv. فوراً، بلافاصله

↳ **immediate** /ɪ'mi:diət/ adj. فوری

difficult /'dɪfɪkəlt/ adj. سخت، دشوار

5. Read the Guide Words. ۵- کلمات راهنما را بخوانید.

These are the two words at the top of each page that show the first and last entries **on the page**.
این‌ها دو کلمهٔ بالای هر صفحه هستند که اولین و آخرین مدخل در آن صفحه را نشان می‌دهند.

on the page در آن صفحه

↵ دقت کنیم که برای کلمهٔ page باید از حرف اضافهٔ on استفاده کنیم، نه in.

These words will help you find the word you are looking for in the right letter section.
این کلمات به شما کمک خواهند کرد که کلمه‌ای را که دنبال آن می‌گردید، در بخش درستِ حروف، پیدا کنید.

6. Read the Definitions. ۶- تعریف‌ها را بخوانید.

Once you find an entry, you can find the **exact** meaning of the word, its pronunciation, **part of speech**, synonyms, antonyms, and **probably** its **origin**.
به محض این‌که یک مدخل را پیدا کنید، می‌توانید معنی دقیق آن کلمه، تلفظ آن، مقولهٔ دستوری، مترادف‌ها، متضادها و احتمالاً ریشهٔ آن را پیدا کنید.

once /wʌns/ adv. conj. — یک بار، یک دفعه؛ یک زمانی، قبلاً؛ به محض این‌که، همین که

↳ **at once** — فوراً، بلافاصله؛ با هم، هم‌زمان

کلمهٔ once معانی زیادی دارد. در سال‌های قبل این کلمه را به عنوان قید و به معنی «یک بار، یک دفعه» دیده بودیم. در بخش reading درس ۱ دوازدهم، این کلمه به عنوان قید و به معنی «یک زمانی، قبلاً» به کار رفته بود. در این جملهٔ درس ۲ دوازدهم، این کلمه به عنوان حرف ربط و به معنی «به محض این‌که، همین که» استفاده شده است. عبارت at once هم در کتاب‌های درسی سال‌های قبل به کار رفته و بهتر است معنی آن را بدانیم.

exact /ɪɡˈzækt/ adj. — دقیق

↳ **exactly** /ɪɡˈzæktly/ adv. — دقیقاً

part of speech /ˌpɑːrt ɑːv ˈspiːtʃ/ n. — مقولهٔ دستوری، نوع کلمه (اسم، فعل، صفت و غیره)

↳ **speech** /spiːtʃ/ n. — سخنرانی؛ صحبت

probably /ˈprɑːbəbli/ adv. — احتمالاً، شاید

↳ **probable** /ˈprɑːbəbəl/ adj. — احتمالی، محتمل

origin /ˈɔːrɪdʒɪn/ n. — اصل، منشأ، ریشه

↳ **original** /əˈrɪdʒɪnəl/ adj. — اصل، اصلی

↳ **originally** /əˈrɪdʒɪnəli/ adv. — در اصل، اصالتاً

7. Look for Collocations. — ۷- دنبال هم‌آیندها بگردید.

Learning the meaning of a single word is not usually enough.

یادگرفتن معنی یک کلمهٔ تنها معمولاً کافی نیست.

single /ˈsɪŋɡəl/ adj. — تک، تنها؛ مجرد

Through sentence examples, try to learn 'words in combination' to expand your vocabulary.

از طریقِ مثال‌های جمله‌ای، سعی کنید کلمات را در ترکیب یاد بگیرید تا واژگان خود را گسترش دهید.

through /θruː/ prep. — به وسیلهٔ، از طریقِ؛ از میانِ، در میانِ؛ در طولِ، در سراسرِ

↳ **throughout** /θruːˈaʊt/ prep. — در طولِ، در سراسرِ

expand /ɪkˈspænd/ v. — توسعه دادن/ یافتن، گسترش دادن/ یافتن؛ منبسط کردن/ شدن

Reading Strategy — استراتژیِ خواندن

Highlighting — های‌لایت کردن

highlight /ˈhaɪlaɪt/ v. — های‌لایت کردن، برجسته کردن

One way to remember what you have read is to highlight important information.

یک راه برای به یاد آوردنِ چیزی که خوانده‌اید، های‌لایت کردنِ اطلاعات مهم است.

Use these guidelines for highlighting a text:
برای های‌لایت کردنِ یک متن، از این راهنمایی‌ها استفاده کنید:

- Highlight the main ideas. ایده‌های اصلی را های‌لایت کنید.

- Highlight the key points not minor details or less important information.
نکات کلیدی را های‌لایت کنید، نه جزئیات کم‌اهمیت یا اطلاعاتی که اهمیت کمتری دارند.

minor /ˈmaɪnər/ adj. کم‌اهمیت، جزئی، ناچیز

detail /diːˈteɪl, ˈdiːˌteɪl/ n. جزء، جزئیات

- Highlight phrases and parts of sentences instead of entire sentences.
عبارت‌ها و بخش‌هایی از جملات را های‌لایت کنید به جای کل جملات.

phrase /freɪz/ n. عبارت

instead of /ɪnˈsted ɑːv/ prep. (= rather than) به جاي، در عوضِ

↳ **instead** /ɪnˈsted/ adv. به جای آن، در عوض

entire /ɪnˈtaɪər/ adj. (= whole /hoʊl/) کل، همه

- Do not highlight many sentences or too much of the text.
جملات زیادی یا بخش بیش از حد زیادی از متن را های‌لایت نکنید.

Read the following paragraph and highlight the most important information.
متن زیر را بخوانید و مهم‌ترین اطلاعات را های‌لایت کنید.

Sharks are not all the same. کوسه‌ها همه یکسان نیستند.

shark /ʃɑːrk/ n. کوسه

In fact, there are nearly 400 different kinds.
در واقع، نزدیک به ۴۰۰ نوع مختلف وجود دارد.

nearly /ˈnɪrli/ adv. نزدیک به، حدوداً

Most sharks never attack people. بیشتر کوسه‌ها هرگز به مردم حمله نمی‌کنند.

attack /əˈtæk/ n. v. حمله؛ حمله کردن به

Only a special group of sharks can be dangerous.
فقط گروه خاصی از کوسه‌ها می‌توانند خطرناک باشند.

They kill an average of forty people every year.
آن‌ها هر سال به‌طور متوسط چهل نفر را می‌کشند.

average /ˈævrɪdʒ/ n. adj. میانگین؛ متوسط

↳ **an average of ...** به‌طور متوسط ... تعداد/ مقدار

Let's compare sharks with snakes. بیایید کوسه‌ها را با مارها مقایسه کنیم.

compare /kəmˈper/ v. مقایسه کردن

comparison /kəmˈpærɪsən/ n. مقایسه

snake /sneɪk/ n. مار

Snakes kill about 60,000 people every year. مارها هر سال حدود ۶۰ هزار نفر را می‌کشند.

And let's not forget that people kill 25,000,000 sharks every year.
و بیایید فراموش نکنیم که انسان‌ها هر سال ۲۵ میلیون کوسه را می‌کشند.

forget /fərˈget/ v. (forgot, forgotten) فراموش کردن

Now go back to the 'Reading'. It claims that you can be familiar with useful information to use a dictionary more effectively.
حالا به متن برگردید. متن ادعا می‌کند که شما می‌توانید با اطلاعات مفیدی آشنا باشید تا به نحو کارآمدتری از واژه‌نامه استفاده کنید.

claim /kleɪm/ n. v. ادعا؛ ادعا کردن

familiar /fəˈmɪliər/ adj. آشنا

Highlight parts of the passage that support this claim.
بخش‌هایی از متن را که از این ادعا حمایت می‌کنند های‌لایت کنید.

support /səˈpɔːrt/ n. v. حمایت، پشتیبانی؛ حمایت کردن از، پشتیبانی کردن از

Read the 'Reading'. Generate questions with the following question starters and then answer them.
متن را بخوانید. سؤال‌هایی با شروع‌کننده‌های سؤال زیر تولید کنید و سپس آن‌ها را پاسخ دهید.

PART V Vocabulary Development Pages 55-56

Word Part Families خانواده‌های اجزای کلمات

One way to figure out the meaning of an unknown word is to look for its relationship with other words in the same family.
یک راه برای فهمیدن معنی یک کلمهٔ ناآشنا این است که دنبال ارتباط آن با بقیهٔ کلمات در همان خانواده بگردیم.

unknown /ʌnˈnoʊn/ adj. ناشناخته، ناآشنا؛ نامعلوم، نامشخص

known /noʊn/ adj. شناخته‌شده، مشهور

relationship /rɪˈleɪʃənʃɪp/ n. ارتباط، رابطه

relation /rɪˈleɪʃən/ n. ارتباط، رابطه

Even if you cannot figure out the exact meaning, your understanding can be enough to allow you to read on.

حتی اگر نتوانید معنی دقیق آن را بفهمید، درک شما می‌تواند به اندازهٔ کافی باشد که به شما اجازه دهد که به خواندن ادامه دهید.

even /ˈiːvən/ adv. — حتی

understanding /ˌʌndərˈstændɪŋ/ n. adj. — فهم، درک؛ فهمیده، با فهم و شعور

↳ understand /ˌʌndərˈstænd/ v. (understood, understood) — فهمیدن، درک کردن

allow /əˈlaʊ/ v. — اجازه دادن

read on /riːd ɑːn/ phr. v. (read on, read on /red ɑːn/) — به خواندن ادامه دادن

For example, in this sentence: "We provide you with some helpful information on how to use a dictionary more effectively" you can get an idea of the meaning of the word "effectively" by recognizing that it is related to the word "effect".

به عنوان مثال، در این جمله: «مقداری اطلاعات مفید را در اختیار شما قرار می‌دهیم در مورد این‌که چطور از واژه‌نامه به‌طور مؤثرتری استفاده کنید» شما می‌توانید ایده‌ای در مورد معنی کلمهٔ «به‌طور مؤثری» به دست بیاورید از طریق تشخیص دادن این‌که این کلمه با کلمهٔ «تأثیر» مرتبط است.

recognize /ˈrekəgnaɪz/ v. (BrE: recognise) — شناختن، تشخیص دادن

related /rɪˈleɪtɪd/ adj. — مرتبط، مربوط

↳ be related to — مرتبط بودن با، مربوط بودن به

In this technique which is also known as "word attack", looking for word parts can help you read and understand the meaning of complicated words.

در این تکنیک که تحت عنوان «حمله به کلمه» هم شناخته می‌شود، دنبال اجزای کلمه گشتن می‌تواند به شما کمک کند که کلمات پیچیده را بخوانید و معنی آن‌ها را درک کنید.

technique /tekˈniːk/ n. — تکنیک، فن

complicated /ˈkɑːmplɪkeɪtɪd/ adj. — پیچیده، دشوار

↳ complicate /ˈkɑːmplɪkeɪt/ v. — پیچیده کردن، دشوار کردن

When you recognize prefixes and suffixes and know what they mean, it will help you work out the meaning of many words you read.

وقتی که پیشوندها و پسوندها را بشناسید و بدانید چه معنی دارند، این موضوع به شما کمک خواهد کرد که معنی بسیاری از کلماتی که می‌خوانید را بفهمید.

prefix /ˈpriːfɪks/ n. — پیشوند

suffix /ˈsʌfɪks/ n. — پسوند

work out /ˌwɜːrk ˈaʊt/ phr. v. — فهمیدن، سر درآوردن از؛ ورزش کردن

↳ workout /ˈwɜːrkaʊt/ n. — ورزش

Look at the following sentences. به جملات زیر نگاه کنید.

Write down at least one other word you know that is related to the **bold** word.
حداقل یک کلمهٔ دیگر که می‌شناسید را بنویسید که با کلمه‌ای که پررنگ نوشته شده مرتبط باشد.

bold /boʊld/ adj. (حروف) پررنگ؛ (شخص) جسور؛ (عمل) جسورانه

My job has become **increasingly** difficult. شغل من به‌طور فزاینده‌ای دشوار شده است.

increasingly /ɪnˈkriːsɪŋli/ adv. به‌طور فزاینده‌ای، به‌طور روزافزونی

↳ **increasing** /ɪnˈkriːsɪŋ/ adj. فزاینده، روزافزون

↳ **increase** /ˈɪnkriːs/ n. /ɪnˈkriːs/ v. افزایش؛ افزایش دادن/ یافتن

He wasn't very **communicative** and **kept to himself**.
او خیلی اهل برقراری ارتباط نبود و سرش توی لاک خودش بود.

communicative /kəˈmjuːnɪkətɪv/ adj. اهل برقراری ارتباط، خوش‌صحبت، خوش‌مشرب

↳ **communication** /kəˌmjuːnɪˈkeɪʃən/ n. ارتباط، برقراری ارتباط

↳ **communicate** /kəˈmjuːnɪkeɪt/ v. ارتباط برقرار کردن؛ (مفهوم یا بیماری) منتقل کردن

keep to oneself سر کسی توی لاک خودش بودن

The **police believe** the fire was started **accidentally**.
پلیس معتقد است که آتش به‌طور تصادفی شروع شد.

police /pəˈliːs/ n. pl. پلیس

↳ دقت داشته باشیم که کلمهٔ police همیشه یک اسم «جمع» محسوب می‌شود. به همین دلیل است که فعل believe در این جملهٔ کتاب درسی s سوم شخص مفرد نگرفته است. در واقع کلمهٔ police به نیروی پلیس اشاره دارد، نه یک فرد پلیس. برای اشاره به یک فرد پلیس از کلماتی مثل policeman یا police officer استفاده می‌کنیم.

believe /bɪˈliːv/ v. اعتقاد داشتن، معتقد بودن؛ باور کردن

↳ **belief** /bɪˈliːf/ n. اعتقاد، عقیده، باور

↳ همان‌طور که قبلاً گفتیم، کلمهٔ belief یک استثنا است که جمع آن beliefs می‌شود و ves نمی‌گیرد.

accidentally /ˌæksɪˈdentəli/ adv. (= by accident) به‌طور تصادفی، اتفاقی

↳ **accidental** /ˌæksɪˈdentəl/ adj. تصادفی، اتفاقی

↳ **accident** /ˈæksɪdənt/ n. تصادف، سانحه؛ اتفاق، پیشامد

The **pollution** is **endangering** the **crops**. آلودگی دارد محصولات را به خطر می‌اندازد.

pollution /pəˈluːʃən/ n. (uncountable) آلودگی

↳ **pollute** /pəˈluːt/ v. آلوده کردن

↳ **polluted** /pəˈluːtɪd/ adj. آلوده

endanger /ɪnˈdeɪndʒər/ v. به خطر انداختن، در معرض خطر قرار دادن

↳ **endangered** /ɪnˈdeɪndʒərd/ adj. در معرض خطر

↳ **danger** /ˈdeɪndʒər/ adj. خطر

↳ **dangerous** /ˈdeɪndʒərəs/ adj. خطرناک

crop /krɑːp/ n. (کشاورزی) محصول، کِشت

We searched unsuccessfully for a map of Kerman. ما بدون موفقیت دنبال نقشهٔ کرمان گشتیم.

unsuccessfully /ˌʌnsəkˈsesfəli/ adv. بدون موفقیت، به‌طور ناموفقی

↳ **unsuccessful** /ˌʌnsəkˈsesfəl/ adj. ناموفق

↳ **successful** /səkˈsesfəl/ adj. موفق؛ موفقیت‌آمیز

↳ **success** /səkˈses/ n. موفقیت

↳ **succeed** /səkˈsiːd/ v. موفق شدن

Attack these words to figure out their meanings. به این کلمات حمله کنید تا معانی آن‌ها را بفهمید.

Try to write down other words related to them.
سعی کنید کلمات دیگری بنویسید که با آن‌ها مرتبط باشند.

For example: disconnection: disconnect / connection / connect
به عنوان مثال: قطع: قطع کردن / اتصال / وصل کردن

unsystematically, incomprehensible, unexpectedly, international, unchangeable
به‌طور سازمان‌نیافته‌ای، غیرقابل‌فهم، به‌طور غیرمنتظره‌ای، بین‌المللی، غیرقابل‌تغییر

disconnection /ˌdɪskəˈnekʃən/ n. قطع، قطع ارتباط

↳ **disconnect** /ˌdɪskəˈnekt/ v. قطع کردن

↳ **connection** /kəˈnekʃən/ n. ارتباط، اتصال

↳ **connect** /kəˈnekt/ v. مرتبط کردن، وصل کردن

unsystematically /ʌnˌsɪstəˈmætɪkli/ adv. به‌طور سازمان‌نیافته‌ای، به‌طور نامنظمی

↳ **unsystematic** /ʌnˌsɪstəˈmætɪk/ adj. سازمان‌نیافته، نامنظم

↳ **systematic** /ˌsɪstəˈmætɪk/ adj. سازمان‌یافته، منظم

↳ **system** /ˈsɪstəm/ n. سازمان، نظام، سیستم

incomprehensible /ɪnˌkɑːmprɪˈhensɪbəl/ adj. غیرقابل‌فهم، غیرقابل‌درک

↳ **comprehensible** /ˌkɑːmprɪˈhensɪbəl/ adj. قابل‌فهم، قابل‌درک

↳ **comprehension** /ˌkɑːmprɪˈhenʃən/ n. فهم، درک

↳ **comprehend** /ˌkɑːmprɪˈhend/ v. فهمیدن، درک کردن

unexpectedly /ˌʌnɪkˈspektɪdli/ adv. به‌طور غیرمنتظره‌ای

↳ **unexpected** /ˌʌnɪkˈspektɪd/ adj. غیرمنتظره

↳ **expected** /ɪkˈspektɪd/ adj. مورد انتظار

↳ **expect** /ɪkˈspekt/ v. انتظار داشتن، توقع داشتن

international /ˌɪntərˈnæʃnəl/ adj. بین‌المللی

↳ **national** /ˈnæʃnəl/ adj. ملی

↳ **nationality** /ˌnæʃənˈæləti/ n. ملیت

↳ **nation** /ˈneɪʃən/ n. ملت

unchangeable /ʌnˈtʃeɪndʒəbəl/ adj. غیرقابل‌تغییر

↳ **changeable** /ˈtʃeɪndʒəbəl/ adj. قابل‌تغییر

↳ **change** /tʃeɪndʒ/ n. v. تغییر؛ تغییر کردن/ دادن

Read the following text. متن زیر را بخوانید.

The first Persian dictionary which is **still published** was compiled more than 900 years ago.
اولین واژه‌نامهٔ فارسی که هنوز هم منتشر می‌شود، حدود ۹۰۰ سال پیش گردآوری شد.

still /stɪl/ adv. هنوز؛ با وجود این، با این حال

publish /ˈpʌblɪʃ/ v. منتشر کردن، چاپ کردن

Loghat-e Fors was made by Asadi Tusi who was a famous poet in the 5th **century**.
«لغتِ فُرس» توسط اسدی طوسی که یک شاعر معروف در قرن پنجم بود، تدوین شد.

century /ˈsentʃəri/ n. قرن

The list of entries has been arranged **according to** the final letters of the words.
لیست مدخل‌ها بر اساس حروف آخر کلمات چیده شده است.

according to /əˈkɔːrdɪŋ tuː/ prep. طبقِ، بر اساسِ؛ به گفتهٔ

There are example sentences which were taken from poetry.
جملات مثالی در آن هستند که از شعر برداشته شده‌اند.

The dictionary has synonyms and explanations that were used by young poets.
این واژه‌نامه، مترادف‌ها و توضیحاتی دارد که توسط شاعران جوان استفاده می‌شدند.

This dictionary has been used **widely** by the poets who lived after Asadi Tusi.
این واژه‌نامه توسط شاعرانی که بعد از اسدی طوسی زندگی می‌کردند به‌طور گسترده‌ای مورد استفاده قرار گرفته است.

widely /ˈwaɪdli/ adv. به‌طور گسترده‌ای

↳ **wide** /waɪd/ adj. عریض، پهن؛ وسیع، گسترده

Many words have been added to the first dictionary which Asadi compiled.
لغات زیادی به اولین واژه‌نامه که اسدی گردآوری کرد، اضافه شده‌اند.

The dictionary has been published **several** times and is a valuable **treasure** of Persian language.
این واژه‌نامه چندین بار منتشر شده و گنجینه‌ای ارزشمند از زبان فارسی است.

several /ˈsevərəl/ det. pron. چندین، چند

treasure /ˈtreʒər/ n. v. گنج، گنجینه؛ ارزش قائل شدن برای

Read the following example sentences. جملات مثال زیر را بخوانید.

The man plays golf. He lives at No. 10. آن مرد گلف بازی می‌کند. او در پلاک ۱۰ زندگی می‌کند.

The man who/that plays golf lives at No. 10.

آن مردی که گلف بازی می‌کند در پلاک ۱۰ زندگی می‌کند.

The woman is coming to dinner. You met her yesterday.

آن خانم برای شام می‌آید. شما دیروز او را ملاقات کردید.

The woman who(m)/that you met yesterday is coming to dinner.

آن خانمی که دیروز ملاقات کردید برای شام می‌آید.

The cat lives near us. It was drinking milk. آن گربه نزدیک ما زندگی می‌کند. داشت شیر می‌خورد.

The cat which/that lives near us was drinking milk.

آن گربه‌ای که نزدیک ما زندگی می‌کند داشت شیر می‌خورد.

I found the keys. I lost the keys yesterday. من کلیدها را پیدا کردم. من دیروز کلیدها را گم کردم.

I found the keys which/that I lost yesterday. من کلیدهایی را که دیروز گم کردم پیدا کردم.

lose /luːz/ v. (lost, lost) گم کردن؛ از دست دادن؛ (مسابقه) باختن

Tell your teacher how 'relative clauses' are made.

به معلم خود بگویید که «جمله‌واره‌های موصولی (وصفی)» چطور ساخته می‌شوند.

relative clause /ˌrelətɪv ˈklɑːz/ n. (or adjective clause) جمله‌وارهٔ موصولی، جمله‌وارهٔ وصفی

↳ **relative** /ˈrelətɪv/ adj. n. (گرامر) موصولی؛ فامیل، خویشاوند

↳ **clause** /klɑːz/ n. جمله‌واره، بند

↳ **relative pronoun** /ˌrelətɪv ˈprounaʊn/ n. ضمیر موصولی، موصول

Read the following paragraph and fill in the blanks with 'who' or 'which'.

پاراگراف زیر را بخوانید و جاهای خالی را با who یا which پُر کنید.

Mr. Sanders is a doctor who lives in a city. آقای سندرس دکتری است که در یک شهر زندگی می‌کند.

He works in a village which is near the city. او در روستایی کار می‌کند که در نزدیکی آن شهر است.

Each morning he goes to the village and comes back home in the evening.

هر روز صبح او به روستا می‌رود و عصر به خانه برمی‌گردد.

Mr. Sanders usually catches the morning train which enters the station at 7:30.

آقای سندرس معمولاً به قطار صبح می‌رسد که در ساعت ۷:۳۰ وارد ایستگاه می‌شود.

catch /kætʃ/ v. (caught, caught /kɑːt/)

گرفتن؛ (بیماری) مبتلا شدن به؛ (اتوبوس، قطار، فیلم و ...) رسیدن به

station /ˈsteɪʃən/ n. ایستگاه

The train which he catches is not very crowded. قطاری که به آن می‌رسد خیلی شلوغ نیست.

crowded /ˈkraʊdɪd/ adj. پرجمعیت، پرازدحام، شلوغ

↳ **crowd** /kraʊd/ n. جمعیت، ازدحام، انبوه مردم

There are some teachers and workers who also work in the village.
تعدادی معلم و کارگر هستند که آن‌ها هم در آن روستا کار می‌کنند.

Mr. Sanders knows some of them. آقای سندرس بعضی از آن‌ها را می‌شناسد.

They sometimes talk about interesting things, like weather and sports.
آن‌ها گاهی اوقات در مورد چیزهای جالبی مثل هوا و ورزش صحبت می‌کنند.

He often reads on the train. او اغلب در قطار مطالعه می‌کند.

He reads books or newspapers which he borrows from the stand in the station.
او کتاب‌ها یا روزنامه‌هایی را می‌خواند که از غرفه در ایستگاه قرض می‌گیرد.

borrow /ˈbɑːroʊ/ v. قرض گرفتن

↳ **lend** /lend/ v. (lent, lent) قرض دادن

stand /stænd/ n. v. (stood, stood) جایگاه، دکه، غرفه؛ ایستادن

Although his travel to the village takes around 45 minutes, he enjoys every minute of it. اگرچه سفر او به روستا حدود ۴۵ دقیقه طول می‌کشد، او از تمام لحظات آن لذت می‌برد.

although /ɑːlˈðoʊ/ conj. اگرچه، با وجود این‌که

He is the type of guy who likes to spend his time wisely.
او از آن نوع افرادی است که دوست دارند وقتشان را عاقلانه صرف کنند.

guy /gaɪ/ n. مرد، پسر؛ شخص، فرد

spend /spend/ v. (spent, spent) (زمان) صرف کردن، گذراندن؛ (پول) خرج کردن

Complete the following sentences. Then compare them with your friend.
جملات زیر را تکمیل کنید. سپس آن‌ها را با دوستتان مقایسه کنید.

Example: Rudaki who lived in the 4th century is a famous Persian poet.
مثال: رودکی که در قرن چهارم زندگی می‌کرد، یک شاعر ایرانی معروف است.

Ostrich is a bird ... Our English teacher ... The notebook ...
شترمرغ پرنده‌ای است ... معلم زبان ما ... دفترچه‌ای ...

ostrich /ˈɑːstrɪtʃ/ n. شترمرغ

Conditional sentences (Type II) — جملات شرطی (نوع ۲)

Read the following example sentences. — جملات مثال زیر را بخوانید.

If the old man had his glasses, he could read the paper.
اگر آن پیرمرد عینکش را همراه داشت، می‌توانست روزنامه را بخواند.

paper /ˈpeɪpər/ n. — کاغذ؛ برگه؛ روزنامه؛ مقاله

They would be healthier if they lived in a village.
آن‌ها سالم‌تر می‌بودند اگر در روستا زندگی می‌کردند.

If it got warmer, they would travel to the north.
اگر گرم‌تر می‌شد، آن‌ها به سمت شمال سفر می‌کردند.

John could fix the car if he were home. — جان می‌توانست ماشین را تعمیر کند اگر خانه بود.

If my mother were here, I would ask her for help. — اگر مادرم این‌جا بود، از او کمک می‌خواستم.

I would buy a house if I were you. — من یک خانه می‌خریدم اگر جای تو بودم.

PART VII Listening and Speaking Pages 61-62

Speaking Strategy — استراتژیِ صحبت کردن

Talking about Imaginary Situations — صحبت کردن در مورد موقعیت‌های خیالی

imaginary /ɪˈmædʒɪneri/ adj. — خیالی، تخیلی

↳ **imagination** /ɪˌmædʒɪˈneɪʃən/ n. — خیال، تخیل

↳ **imagine** /ɪˈmædʒɪn/ v. — تصور کردن، خیال کردن

We use 'conditional type II' to talk about imaginary situations.
ما از «شرطی نوع ۲» برای صحبت کردن در مورد موقعیت‌های خیالی استفاده می‌کنیم.

Oh look! It is raining so heavily. — اوه، نگاه کن! خیلی شدید دارد باران می‌بارد.

What would you do if it weren't raining? — اگر باران نمی‌بارید چه کار می‌کردی؟

Hmm... if it were sunny, I would go to the park. I am really bored.
اِمم... اگر هوا آفتابی بود، به پارک می‌رفتم. واقعاً حوصله‌ام سر رفته است.

We can play one of our thinking games, instead.
در عوض می‌توانیم یکی از بازی‌های فکری‌مان را بازی کنیم.

We could play 'Smart Kid' if Sina were home.

اگر سینا خانه بود می‌توانستیم «بچهٔ باهوش» بازی کنیم.

This one is also fun. Let's **try** it.

این‌یکی هم بامزه است. بیا امتحانش کنیم.

try /traɪ/ v. سعی کردن، تلاش کردن؛ امتحان کردن

You may use the following to talk about imaginations, **hopes**, and **wishes**.

می‌توانید از موارد زیر برای صحبت کردن در مورد تخیلات، امیدها و آرزوها استفاده کنید.

hope /hoʊp/ n. v. امید؛ امیدوار بودن

wish /wɪʃ/ n. v. آرزو؛ آرزو داشتن، خواستن

What would you do if you were me?

اگر جای من بودید چه کار می‌کردید؟

What would you do if you had **wings**?

اگر بال داشتید چه کار می‌کردید؟

wing /wɪŋ/ n. بال

What would you do if you were a university student?

اگر دانشجو بودید چه کار می‌کردید؟

Listen to the following conversations and answer the questions.

به مکالمه‌های زیر گوش کنید و به سؤالات پاسخ دهید.

Conversation 1

مکالمهٔ ۱

Zohreh: This weekend is my birthday. I have invited everyone **but** Mina.

زهره: این آخر هفته تولد من است. همه را دعوت کرده‌ام به‌جز مینا.

but /bʌt/ conj. prep. ولی، اما؛ به‌جز

کلمهٔ but علاوه بر این‌که «حرف ربط تضاد» به معنی «ولی، اما» است، می‌تواند یک «حرف اضافه» به معنی «به‌جز» باشد که معادل except است.

Maryam: Why not? If I were you, I would certainly invite her. **As far as** I know, you were close friends at school.

مریم: چرا نه؟ اگر من جای تو بودم، مطمئناً او را دعوت می‌کردم. تا جایی که من می‌دانم، شما در مدرسه دوستان نزدیکی بودید.

as far as ... تا جایی که ...

Zohreh: Yes, but she has **moved** to another **neighborhood**. If I had her address, I would invite her.

زهره: بله، ولی او به یک محلهٔ دیگر نقل مکان کرده است. اگر آدرسش را داشتم، او را دعوت می‌کردم.

move /muːv/ v. حرکت کردن/ دادن؛ نقل مکان کردن، اسباب‌کشی کردن

neighborhood /ˈneɪbərhʊd/ n. (BrE: neighbourhood) محله

neighbor /ˈneɪbər/ n. (BrE: neighbour) همسایه

Maryam: What a pity! If I knew that sooner, I could help you.

مریم: چقدر حیف! اگر زودتر این را می‌دانستم، می‌توانستم کمکت کنم.

Zohreh: How?

زهره: چطور؟

Maryam: I could check it with my sister. She's her mother's friend.

مریم: می‌توانستم با خواهرم آن را چک کنم. دوست مادرش است.

Zohreh: Can you call her now?

زهره: می‌توانی الان به او زنگ بزنی؟

Maryam: Unfortunately, she's not available till next Wednesday. Sorry!

مریم: متأسفانه، او تا چهارشنبهٔ بعدی در دسترس نیست. ببخشید!

unfortunately /ʌnˈfɔːrtʃənətli/ adv. (= sadly) — متأسفانه

↳ **fortunately** /ˈfɔːrtʃənətli/ adv. (= luckily) — خوشبختانه

↳ **fortunate** /ˈfɔːrtʃənət/ adj. (= lucky) — خوش‌شانس، خوشبخت

available /əˈveɪləbəl/ adj. — در دسترس، موجود

till /tɪl/ prep. conj. — تا؛ تا وقتی که

Where does Mina live?

مینا کجا زندگی می‌کند؟

Why hasn't Zohreh invited Mina yet?

چرا زهره هنوز مینا را دعوت نکرده است؟

Pair up and ask your friends about the things they want to do today, but they cannot. You may use the clues in the box.

دو به دو شوید و از دوستانتان در مورد کارهایی که می‌خواهند امروز انجام دهند ولی نمی‌توانند، سؤال بپرسید. می‌توانید از راهنماهایی که در باکس آمده استفاده کنید.

clue /kluː/ n. — سرنخ، راهنما

If it weren't so cold, ... — اگر این‌قدر سرد نبود ...

If you did your homework sooner, ... — اگر تکالیفت را زودتر انجام می‌دادی ...

If your father came home earlier, ... — اگر پدرت زودتر به خانه می‌آمد ...

If I had enough money, ... — اگر پول کافی داشتم ...

Conversation 2 — مکالمهٔ ۲

Mehran: Are you OK?
مهران: حالت خوب است؟

Bijan: I'm thinking about something.
بیژن: دارم در مورد چیزی فکر می‌کنم.

Mehran: What's wrong?
مهران: مشکل چیست؟

Bijan: I have saved some money to buy a new mobile phone, but one of my friends is in trouble and needs some money. What would you do if you were in my shoes?
بیژن: من کمی پول پس‌انداز کرده‌ام تا یک گوشی موبایل تازه بخرم، ولی یکی از دوستانم با مشکل مواجه شده و به مقداری پول نیاز دارد. اگر جای من بودی چه کار می‌کردی؟

save /seɪv/ v. — پس‌انداز کردن، ذخیره کردن؛ صرفه‌جویی کردن در؛ نجات دادن

trouble /ˈtrʌbl/ n. — مشکل، دردسر

be in trouble — دچار مشکل بودن، با مشکل مواجه شدن

if you were in my shoes (= if you were me) — اگر جای من بودی

Mehran: What is his problem?
مهران: مشکلش چیست؟

Bijan: I could tell you about it if it weren't a secret, but it's an emergency.
بیژن: اگر راز نبود می‌توانستم در موردش به تو بگویم، ولی یک موقعیت اضطراری است.

emergency /ɪˈmɜːrdʒənsi/ n. — وضع اضطراری، موقعیت اضطراری، اورژانس

Mehran: OK, if I were you, I would give him the money. A friend in need is a friend indeed.
مهران: خب، اگر من جای تو بودم، پول را به او می‌دادم. یک دوست در موقع نیاز، واقعاً یک دوست است.

indeed /ɪnˈdiːd/ adv. — در واقع، واقعاً

What did Bijan want to buy?
بیژن می‌خواست چه چیزی بخرد؟

Why didn't Bijan tell Mehran about the problem?
چرا بیژن در مورد آن مشکل چیزی به مهران نگفت؟

Pair up and ask your friends what they would do if they were you. You may use the clues in the box.
دو به دو شوید و از دوستانتان بپرسید که اگر جای شما بودند چه کار می‌کردند. می‌توانید از راهنماهایی که در باکس آمده استفاده کنید.

study harder, do daily exercise, be more careful, learn French
سخت‌تر درس خواندن، ورزش روزانه انجام دادن، بیشتر مراقب بودن، فرانسوی یاد گرفتن

What is a paragraph? | پاراگراف چیست؟

A paragraph is a group of sentences about one idea.
یک پاراگراف، گروهی از جملات دربارهٔ یک ایده است.

A paragraph can (1) give us information, (2) tell us an opinion, (3) explain something to us, or (4) tell us a short story.
یک پاراگراف می‌تواند ۱- به ما اطلاعات بدهد، ۲- یک عقیده را به ما بگوید، ۳- چیزی را به ما توضیح بدهد، یا ۴- یک داستان کوتاه به ما بگوید.

opinion /əˈpɪnjən/ n. — نظر، عقیده

Every sentence in a paragraph is about the same idea.
تمام جملات در یک پاراگراف دربارهٔ ایدهٔ یکسانی هستند.

When you want to write about a new idea, begin a new paragraph.
وقتی که می‌خواهید دربارهٔ یک ایدهٔ جدید بنویسید، یک پاراگراف جدید را شروع کنید.

Paragraph format | قالب پاراگراف

format /ˈfɔːrmæt/ n. — قالب، فرمت

Paragraphs have a special shape. | پاراگراف‌ها شکل مخصوصی دارند.

shape /ʃeɪp/ n. v. — شکل؛ شکل دادن

In each paragraph, the sentences are grouped together.
در هر پاراگراف، جملات با هم گروه می‌شوند.

group /ɡruːp/ n. v. — گروه؛ گروه کردن، گروه‌بندی کردن

They come one after another. | آن‌ها یکی پس از دیگری می‌آیند.

one after another — یکی پس از دیگری

Remember that sentences in a paragraph start with a capital letter and end with a period (.), question mark (?) or exclamation point (!).
به یاد داشته باشید که جملات در یک پاراگراف با حرف بزرگ شروع می‌شوند و با نقطه، علامت سؤال یا علامت تعجب تمام می‌شوند.

capital /ˈkæpɪtəl/ adj. n. — (حروف) بزرگ؛ (شهر) پایتخت

period /ˈpɪriəd/ n. — دوره، مدت؛ (آخر جمله) نقطه

question mark /ˈkwestʃən mɑːrk/ n. — علامت سؤال

↳ **mark** /mɑːrk/ n. v. — علامت؛ نمره؛ علامت زدن

exclamation point /ˌekskləˈmeɪʃən pɔɪnt/ n. (BrE: exclamation mark) — علامت تعجب

↳ **exclamation** /ˌekskləˈmeɪʃən/ n. — (از روی تعجب، ترس، شادی و ...) فریاد، بانگ

Look at the examples below.
به مثال‌های زیر نگاه کنید.

below /bɪˈloʊ/ adv. prep.
پایین، زیر

Choose the one which has the right shape for a paragraph.
موردی را انتخاب کنید که شکل درستی به عنوان یک پاراگراف دارد.

Oceans and Lakes
اقیانوس‌ها و دریاچه‌ها

ocean /ˈoʊʃən/ n.
اقیانوس

lake /leɪk/ n.
دریاچه

Oceans and lakes have much in common, but they are also quite different.
اقیانوس‌ها و دریاچه‌ها وجه مشترک زیادی دارند، ولی کاملاً متفاوت هم هستند.

common /ˈkɑːmən/ adj.
رایج، متداول؛ مشترک

↳ **have sth in common**
وجه مشترک داشتن، در چیزی اشتراک داشتن

Both are bodies of water, but oceans are very large bodies of salt water, while lakes are much smaller bodies of fresh water.
هر دو تکه‌های آب هستند، ولی اقیانوس‌ها تکه‌های خیلی بزرگ آب شور هستند، در حالی که دریاچه‌ها تکه‌های خیلی کوچک‌تر آب شیرین هستند.

body /ˈbɑːdi/ n.
بدن، جسم؛ (آب) تکه

↳ **body of water**
یک تکه آب (دریاچه، دریا، اقیانوس و ...)

salt /sɑːlt/ n. adj.
نمک؛ شور

↳ **salt water**
آب شور

while /waɪl/ conj. n.
در حالی که، وقتی که؛ در حالی که، با این‌که؛ مدت

↳ کلمهٔ while کاربردهای زیادی دارد. سه کاربرد مهم آن که در کتاب دوازدهم آورده شده، این موارد هستند:
۱- حرف ربط هم‌زمانی، به معنی: در حالی که، وقتی که (بخش Conversation درس ۱)
۲- حرف ربط تضاد و مقایسه، به معنی: در حالی که، با این‌که (همین جملهٔ درس ۲)
۳- اسم، به معنی: مدت (بخش Reading درس ۱)

fresh /freʃ/ adj.
تازه؛ (آب) شیرین

↳ **fresh water**
آب شیرین

Lakes are usually surrounded by land, while oceans are what surround continents.
دریاچه‌ها معمولاً توسط خشکی احاطه شده‌اند، در حالی که اقیانوس‌ها چیزهایی هستند که قاره‌ها را احاطه می‌کنند.

surround /səˈraʊnd/ v.
احاطه کردن، محاصره کردن

land /lænd/ n. v.
زمین؛ سرزمین؛ (در برابر دریا) خشکی؛ (هواپیما و ...) فرود آمدن/ آوردن

↳ **landing** /ˈlændɪŋ/ n.
(هواپیما و ...) فرود

continent /ˈkɑːntɪnənt/ n.
قاره

Both have plants and animals living in them.
هر دو گیاهان و حیواناتی دارند که در آن‌ها زندگی می‌کنند.

The ocean is home to the largest animals on the planet, whereas lakes support much smaller forms of life.
اقیانوس زیستگاه بزرگ‌ترین حیوانات روی این سیاره است، در حالی که دریاچه‌ها از آشکال خیلی کوچک‌تر حیات پشتیبانی می‌کنند.

on the planet در این سیاره، روی این سیاره

↩ دقت کنیم که برای کلمهٔ planet یا اسم سیاره‌ها مثل Earth (زمین) یا Mars (مریخ)، باید از حرف اضافهٔ on استفاده کنیم، نه in.

whereas /wer'æz/ conj. (= while) (تضاد و مقایسه) در حالی که، با این‌که

The topic sentence جملهٔ موضوع

The most important sentence in a paragraph is the 'topic sentence'.
مهم‌ترین جمله در یک پاراگراف «جملهٔ موضوع» است.

It is called the 'topic sentence' because it tells readers what they are going to read about.
این جمله «جملهٔ موضوع» نامیده می‌شود چون به خواننده‌ها می‌گوید که قرار است در مورد چه چیزی بخوانند.

A topic sentence has two parts:
1. A topic: what the paragraph is about
2. A controlling idea: what the writer is going to focus on in the paragraph
یک جملهٔ موضوع دو بخش دارد:
۱- یک موضوع: چیزی که پاراگراف در مورد آن است
۲- یک ایدهٔ کنترل‌کننده: چیزی که نویسنده قصد دارد در پاراگراف روی آن تمرکز کند

control /kən'troʊl/ n. v. کنترل؛ کنترل کردن

↳ **controlling** /kən'troʊlɪŋ/ adj. کنترل‌کننده

↳ **controlled** /kən'troʊld/ adj. کنترل‌شده، تحت کنترل

focus /'foʊkəs/ n. v. تمرکز؛ تمرکز کردن؛ متمرکز کردن

For example: Topic sentence 1: My sister and I (topic) respect our parents all the time (controlling idea).
به عنوان مثال: جملهٔ موضوع ۱: من و خواهرم (موضوع) همیشه به پدر و مادرمان احترام می‌گذاریم (ایدهٔ کنترل‌کننده).

Topic sentence 2: A cheetah (topic) is a wild animal from the cat family (controlling idea).
جملهٔ موضوع ۲: چیتا (موضوع) یک حیوان وحشی از خانوادهٔ گربه‌سانان است (ایدهٔ کنترل‌کننده).

wild /waɪld/ adj. وحشی

↳ **wildlife** /'waɪldlaɪf/ n. حیات وحش

Look at the topic sentences from paragraphs you have seen in Vision 2.
به جملات موضوع از پاراگراف‌هایی که در ویژن ۲ (کتاب سال یازدهم) دیده‌اید نگاه کنید.

vision /ˈvɪʒən/ n. — دید، بینایی؛ بینش، بصیرت

Find the topic and the controlling idea. — موضوع و ایدهٔ کنترل‌کننده را پیدا کنید.

Language is a system of communication. — زبان یک سیستم برقراری ارتباط است.

About fifty percent of the world's languages have fewer than 5000 speakers.
حدود پنجاه درصد از زبان‌های جهان کمتر از ۵۰۰۰ سخنگو دارند.

percent /pərˈsent/ adv. (BrE: per cent) — درصد

Bad habits and addiction can be harmful to health.
عادت‌های بد و اعتیاد می‌توانند برای سلامتی مضر باشند.

habit /ˈhæbɪt/ n. — عادت

addiction /əˈdɪkʃən/ n. — اعتیاد

↳ **addict** /ˈædɪkt/ n. — معتاد

harmful /ˈhɑːrmfəl/ adj. — مضر، زیان‌آور

↳ **harm** /hɑːrm/ n. v. — ضرر، آسیب؛ ضرر زدن به، آسیب زدن به

Art is what people create with imagination and skill.
هنر چیزی است که افراد با تخیل و مهارت خلق می‌کنند.

skill /skɪl/ n. — مهارت

↳ **skillful** /ˈskɪlfəl/ adj. (BrE: skilful) — ماهر

Handicrafts are good examples of the art and culture of a country.
صنایع دستی مثال‌های خوبی از هنر و فرهنگ یک کشور هستند.

handicraft /ˈhændɪkræf/ n. (or craft) — (در جمع) صنایع دستی

Hint: The topic sentence is usually the first or sometimes the last sentence, but it can be any sentence in the paragraph.
نکته: جملهٔ موضوع معمولاً جملهٔ اول یا گاهی اوقات جملهٔ آخر است، ولی می‌توانند هر جمله‌ای در پاراگراف باشد.

hint /hɪnt/ n. — نکته، راهنمایی، توصیه

Read the following paragraphs. First find the topic sentence, then circle the topic, and underline the controlling idea.
پاراگراف‌های زیر را بخوانید. ابتدا جملهٔ موضوع را پیدا کنید، سپس دُور موضوع و زیر ایدهٔ کنترل‌کننده خط بکشید.

Ants are found everywhere in the world. — مورچه‌ها همه‌جا در جهان پیدا می‌شوند.

ant /ænt/ n. — مورچه

They make their home in buildings, gardens, etc.
آن‌ها خانهٔ خود را در ساختمان‌ها، باغ‌ها و غیره می‌سازند.

They live in anthills. آن‌ها در تپه‌های مورچه زندگی می‌کنند.

anthill /ˈænthɪl/ n. تپهٔ مورچه، لانهٔ مورچه

↳ **hill** /hɪl/ n. تپه

Ants are very hardworking insects. مورچه‌ها حشرات خیلی سخت‌کوشی هستند.

hardworking /ˌhɑːrdˈwɜːrkɪŋ/ adj. (or hard-working) سخت‌کوش

insect /ˈɪnsekt/ n. حشره

Throughout the summers they collect food for the winter season.
در طول تابستان‌ها، آن‌ها برای فصل زمستان غذا جمع‌آوری می‌کنند.

Whenever they find a sweet on the floor, they stick to the sweet and carry it to their home.
هر وقت یک شیرینی روی زمین پیدا می‌کنند، به آن شیرینی می‌چسبند و آن را به خانه‌شان حمل می‌کنند.

sweet /swiːt/ n. adj. شیرینی، آبنبات؛ شیرین

floor /flɔːr/ n. (داخل خانه و ...) زمین، کف؛ (آپارتمان) طبقه

stick /stɪk/ v. (stuck, stuck /stʌk/) چسبیدن؛ چسباندن

Thus, in this way, they clean the floor. بنابراین، از این طریق، آن‌ها زمین را تمیز می‌کنند.

Ants are generally red and black in colour. مورچه‌ها عموماً به رنگِ قرمز و سیاه هستند.

colour /ˈkʌlər/ n. v. (AmE: color) رنگ؛ رنگ کردن

↳ **red, black, etc. in color** به رنگِ قرمز، سیاه و غیره

They have two eyes and six legs. آن‌ها دو چشم و شش پا دارند.

They are social insects. آن‌ها حشراتی اجتماعی هستند.

The stars are tiny points of light in the space. ستاره‌ها نقطه‌های خیلی کوچکِ نور در فضا هستند.

tiny /ˈtaɪni/ adj. ریز، خیلی کوچک

On a clear night we can see around 2,000 to 3,000 stars without using a telescope.
در یک شب صاف، ما می‌توانیم حدود ۲۰۰۰ تا ۳۰۰۰ ستاره را بدون استفاده از تلسکوپ ببینیم.

Stars look tiny in the sky because they are far away from the Earth.
ستاره‌ها در آسمان ریز به نظر می‌رسند چون آن‌ها از زمین خیلی دور هستند.

far away دور، خیلی دور

In ancient times the sky watchers found patterns of stars in the sky.
در دوران باستان، تماشاکنندگان آسمان، الگوهایی از ستارگان را در آسمان پیدا کردند.

ancient /ˈeɪnʃənt/ adj. — باستان، باستانی، قدیمی

pattern /ˈpætərn/ n. — الگو، طرح، مدل

An online dictionary is one that is available on the Internet or World Wide Web and is accessed through a Web browser using a computer or a mobile device, primarily by typing a term into a search box on the site.
یک واژه‌نامهٔ آنلاین واژه‌نامه‌ای است که در اینترنت یا شبکهٔ جهانی در دسترس است و از طریق یک مرورگر وب با استفاده از یک کامپیوتر یا یک وسیلهٔ قابل حمل، عمدتاً توسط تایپ کردنِ یک عبارت در باکس جستجو در سایت، در دسترس قرار می‌گیرد.

on the Internet — در اینترنت

↵ دقت کنیم که برای کلمات internet یا net باید از حرف اضافهٔ on استفاده کنیم، نه in.

World Wide Web (WWW) (= the Web) — شبکهٔ جهانی، وب

↳ **worldwide** /ˈwɜːrld ˌwaɪd/ adj. adv. — جهانی؛ در سراسر جهان

↳ **web** /web/ n. — (با حرف بزرگ) شبکهٔ جهانی، وب؛ (با حرف کوچک) تار عنکبوت

access /ˈækses/ n. v. — دسترسی؛ دسترسی داشتن به

browser /ˈbraʊzər/ n. — (اینترنت) مرورگر، جستجوگر

↳ **browse** /braʊz/ v. — (اینترنت) گشتن، جستجو کردن

mobile /ˈmoʊbəl/ adj. n. — قابل جابه‌جایی، قابل حمل، سیار؛ موبایل، تلفن همراه

device /dɪˈvaɪs/ n. — وسیله، ابزار

primarily /praɪˈmerəli/ adv. (= mainly) — عمدتاً، بیشتر

↳ **primary** /ˈpraɪmeri/ adj. — اصلی، مهم‌ترین؛ اولیه، ابتدایی

term /tɜːrm/ n. — لغت، اصطلاح، عبارت؛ ترم، نیم‌سال

↳ **in terms of** — از لحاظِ، از نظرِ

site /saɪt/ n. — (اینترنت) سایت؛ محل، مکان

Online dictionaries offer immediate, direct access through large databases to a word's spelling and meanings, plus a host of information, including its spellings, pronunciation, and origin, etc.
واژه‌نامه‌های آنلاین از طریق پایگاه داده‌های بزرگ، دسترسی فوری و مستقیم ارائه می‌کنند به املا و معانی یک کلمه، به علاوهٔ مقدار زیادی اطلاعات، از جمله املا، تلفظ، ریشه و غیرهٔ آن.

direct /dɪˈrekt/ adj. v. — مستقیم؛ راهنمایی کردن، هدایت کردن

↳ **indirect** /ˌɪndɪˈrekt/ adj. — غیرمستقیم

↳ **directly** /dɪˈrektli/ adv. — مستقیماً

↳ **direction** /dɪˈrekʃən/ n. — جهت، سمت، سو؛ راهنمایی

database /ˈdeɪtəbeɪs/ n. — پایگاه داده‌ها

plus /plʌs/ prep. n. — به علاوهٔ؛ مثبت

a host of — مقدار زیادی، تعداد زیادی

↳ **host** /hoʊst/ n. v. — میزبان؛ میزبان بودن

↳ **guest** /gest/ n. — مهمان

A hearing device is available for some people suffering from hearing loss.
یک ابزار شنوایی برای برخی افرادی که به از دست دادن شنوایی مبتلا هستند، موجود است.

suffer /ˈsʌfər/ v. — رنج کشیدن، عذاب کشیدن

↳ **suffer from** — (بیماری) رنج بردن از، مبتلا بودن به

loss /lɑːs/ n. — (عملِ) از دست دادن؛ ضرر، زیان

↳ **lose** /luːz/ v. (lost, lost) — گم کردن؛ از دست دادن؛ (مسابقه) باختن

This device uses a magnet. — این ابزار از یک آهن‌ربا استفاده می‌کند.

magnet /ˈmægnət/ n. — آهن‌ربا

Like other aids, it converts sounds into vibrations and transmits them directly to the magnet, and then to the inner ear, producing a clearer sound.
مانند بقیهٔ ابزارهای کمکی، صداها را به ارتعاشات تبدیل می‌کند و آن‌ها را مستقیماً به آهن‌ربا، و سپس به گوش درونی منتقل می‌کند، که صدایی واضح‌تر تولید می‌کند.

aid /eɪd/ n. v. — کمک؛ ابزار کمکی؛ کمک کردن

convert /kənˈvɜːrt/ v. — تبدیل کردن/ شدن

↳ **convert sth to/into sth** — تبدیل کردن چیزی به چیزی

↳ **convert to/into sth** — تبدیل شدن به چیزی

vibration /vaɪˈbreɪʃən/ n. — لرزش، ارتعاش

transmit /trænsˈmɪt, trænzˈmɪt/ v. — (امواج رادیویی، اطلاعات و ...) منتقل کردن، فرستادن

↳ **transport** /ˈtrænspɔːrt/ v. — (با وسیلهٔ نقلیه) منتقل کردن، حمل کردن، بردن

inner /ˈɪnər/ adj. — درونی، داخلی

↳ **inner ear** — گوش درونی

The device helps those with a hearing loss caused by infection or other problems in the middle ear.
این ابزار به آن‌هایی کمک می‌کند که مبتلا به از دست دادن شنوایی هستند که به وسیلهٔ عفونت یا سایر مشکلات درگوش میانی، ایجاد شده است.

cause /kɑːz/ n. v. — دلیل، علت؛ ایجاد کردن، موجب شدن

infection /ɪnˈfekʃən/ n. — عفونت

middle /ˈmɪdl/ n. adj. — میان، وسط؛ میانی، وسطی

↳ **middle ear** — گوش میانی

Write a topic sentence for the following items. برای موارد زیر یک جملهٔ موضوع بنویسید.

item /ˈaɪtəm/ n. مورد، قلم، چیز

sport, writing, forest, smoking, firefighters, Avicenna, clean energy, Persian Gulf
ورزش، نوشتار، جنگل، سیگار کشیدن، آتش‌نشان‌ها، ابو علی سینا، انرژی پاک، خلیج فارس

forest /ˈfɔːrəst/ n. جنگل

firefighter /ˈfaɪər.faɪtər/ n. آتش‌نشان

↳ **fight** /faɪt/ n. v. (fought, fought /fɔːt/) دعوا، مبارزه؛ جنگیدن، مبارزه کردن

PART IX What You Learned Page 69

Listen to the first part of a report. به بخش اول یک گزارش گوش کنید.

report /rɪˈpɔːt/ n. v. گزارش؛ گزارش کردن/ دادن

Sometimes, it is fun to think about things that would never happen.
بعضی وقت‌ها، فکر کردن به چیزهایی که هیچ‌وقت اتفاق نخواهند افتاد، بامزه است.

We can ask ourselves questions that don't have any real answers.
ما می‌توانیم سؤالاتی از خودمان بپرسیم که جواب‌های واقعی ندارند.

For instance, we can think, "What would I do if I had a time machine to travel with right now?"
به عنوان مثال، ما می‌توانیم فکر کنیم که «اگر یک ماشین زمان داشتم که همین الان با آن سفر کنم، چه کار می‌کردم؟»

machine /məˈʃiːn/ n. دستگاه، ماشین

Some people may say, "I would visit the past if I had that machine."
بعضی از افراد شاید بگویند: «اگر آن ماشین را داشتم، از گذشته بازدید می‌کردم.»

visit /ˈvɪzɪt/ n. v. بازدید، ملاقات؛ بازدید کردن از، ملاقات کردن با

Or, "I would visit the future to see the world and people of the future."
یا «از آینده بازدید می‌کردم تا جهان و مردم آینده را ببینم.»

Maybe you have thought about this: "What would I do if I had this ability to talk to animals? What would I say?"
شاید به این فکر کرده‌اید که: «اگر این توانایی را داشتم که با حیوانات صحبت کنم، چه کار می‌کردم؟ چه چیزی می‌گفتم؟»

maybe /ˈmeɪbi/ adv. شاید، ممکن است

Some people would prefer to talk with cats or birds, but some would not like the idea.
بعضی از افراد ترجیح می‌دهند که با گربه‌ها یا پرنده‌ها صحبت کنند، ولی بعضی‌ها از این ایده خوششان نمی‌آید.

They would feel frightened. — آن‌ها احساس ترس می‌کنند.

frightened /ˈfraɪtnd/ adj. — ترسیده، وحشت‌زده

↳ **be/feel frightened** — ترسیدن، احساس ترس کردن

↳ **frightening** /ˈfraɪtnɪŋ/ adj. — ترسناک، وحشتناک

↳ **frighten** /ˈfraɪtn/ v. — ترساندن، وحشت‌زده کردن

Answer the following questions. — به سؤالات زیر پاسخ دهید.

What would you do if you had a time machine now?
اگر الان یک ماشین زمان داشتید، چه کار می‌کردید؟

Would you live in a jungle if you were allowed to?
اگر اجازه داشتید، در یک جنگل زندگی می‌کردید؟

jungle /ˈdʒʌŋgəl/ n. — جنگل

Listen again and take note of three questions you hear.
دوباره گوش کنید و سه سؤالی را که می‌شنوید یادداشت کنید.

take note of sth — یادداشت کردن چیزی

Now read the rest. — حالا بقیه را بخوانید.

Have you ever thought of superhuman? — تا به حال به ابرانسان فکر کرده‌اید؟

superhuman /ˌsuːpərˈhjuːmən/ n. adj. — ابرانسان، فوق‌بشر؛ ابرانسانی، فوق‌بشری

What abilities would you like to have if you had superhuman powers?
اگر قدرت‌های ابرانسانی داشتید، دوست داشتید چه توانایی‌هایی داشته باشید؟

Some may say, "I would like to fly if I had superhuman powers."
بعضی‌ها ممکن است بگویند: «اگر قدرت‌های ابرانسانی داشتم، دوست داشتم پرواز کنم.»

Others may say, "I would like to be very strong to help people."
دیگران ممکن است بگویند: «من دوست داشتم خیلی قوی باشم تا به مردم کمک کنم.»

Some may say, "I would like to be invisible or read people's minds."
بعضی‌ها ممکن است بگویند: «من دوست داشتم نامرئی باشم یا ذهن مردم را بخوانم.»

invisible /ɪnˈvɪzəbəl/ adj. — نامرئی، غیرقابل رؤیت

↳ **visible** /ˈvɪzəbəl/ adj. — مرئی، قابل رؤیت

mind /maɪnd/ n. v. — ذهن؛ ناراحت شدن، اهمیت دادن

What about you? Would you like to be able to do these?

شما چطور؟ دوست داشتید بتوانید این کارها را انجام دهید؟

Think of being an astronaut; where would you like to go?

به فضانورد بودن فکر کنید؛ دوست داشتید کجا بروید؟

astronaut /ˈæstrənɑːt/ n. فضانورد

Underline 'if clauses'. زیر «جمله‌های شرط» خط بکشید.

if clause جملهٔ شرط، جمله‌وارهٔ شرط

Work in pairs. Ask and answer. دو به دو کار کنید. بپرسید و جواب بدهید.

Would you like to fly? دوست داشتید پرواز کنید؟

What would you do if you found some money?

اگر مقداری پول پیدا می‌کردید، چه کار می‌کردید؟

Where would you like to travel if you were an astronaut?

اگر فضانورد بودید، دوست داشتید به کجا سفر کنید؟

PART X Workbook Pages 25-41

A dictionary is a book which explains the meanings of words and expressions.

یک واژه‌نامه کتابی است که معانی لغات و اصطلاحات را توضیح می‌دهد.

You can find words easily because dictionaries put them in alphabetical order.

شما می‌توانید به راحتی لغات را پیدا کنید چون واژه‌نامه‌ها آن‌ها را به ترتیب الفبا قرار می‌دهند.

alphabetical /ˌælfəˈbetɪkəl/ adj. الفبایی

↳ **alphabet** /ˈælfəbet/ n. الفبا

↳ **in alphabetical order** به ترتیب الفبا

The word 'dictionary' comes from the Latin 'dictio' ('saying').

کلمهٔ dictionary از کلمهٔ لاتین dictio (گفتن) می‌آید.

There are several types of dictionaries. چندین نوع واژه‌نامه وجود دارد.

Dictionaries which explain words and how they are used;

واژه‌نامه‌هایی که لغات و این‌که چطور استفاده می‌شوند را توضیح می‌دهند؛

dictionaries which translate words from one language to another;

واژه‌نامه‌هایی که لغات را از یک زبان به زبان دیگری ترجمه می‌کنند؛

dictionaries of biography which tell us about famous people;
واژه‌نامه‌های زندگی‌نامه که در مورد افراد مشهور به ما می‌گویند؛

biography /baɪˈɑːgrəfi/ n. زندگی‌نامه، شرح حال

↳ **biographical** /ˌbaɪəˈgræfɪkəl/ adj. زندگی‌نامه‌ای، مربوط به زندگی‌نامه

and technical dictionaries which explain the meanings of technical words.
و واژه‌نامه‌های تخصصی که معانی لغات تخصصی را توضیح می‌دهند.

technical /ˈteknɪkəl/ adj. فنی؛ تخصصی

Dictionaries which explain what words mean give a clear 'definition' of them.
واژه‌نامه‌هایی که توضیح می‌دهند که معنی لغات چیست، یک «تعریف» واضح از آن‌ها می‌دهند.

A good dictionary also gives more information about words.
یک واژه‌نامهٔ خوب اطلاعات بیشتری هم در مورد لغات می‌دهد.

For instance, it explains how they are pronounced.
به عنوان مثال، توضیح می‌دهد که آن‌ها چطور تلفظ می‌شوند.

Usually the International Phonetic Alphabet (IPA) is used for this purpose.
معمولاً الفبای آوایی بین‌المللی برای این هدف مورد استفاده قرار می‌گیرد.

phonetic /fəˈnetɪk/ adj. آوایی؛ آواشناختی

↳ **International Phonetic Alphabet (IPA)** الفبای آوایی بین‌المللی

There are also dictionaries which translate words into other languages.
واژه‌نامه‌هایی هم وجود دارند که لغات را به زبان‌های دیگر ترجمه می‌کنند.

Very often one volume translates both ways;
اغلب مواقع یک جلد به هر دو طرف ترجمه می‌کند؛

volume /ˈvɑːljəm/ n. (کتاب) جلد، مجلّد؛ شدت صدا، وُلوم

for example, half of the book is from English to Persian and the other half from Persian to English.
به عنوان مثال، نصف کتاب از انگلیسی به فارسی است و نصف دیگر از فارسی به انگلیسی.

When using a dictionary to find out how to say something in another language, one has to be careful to choose the right meaning.
موقع استفاده از واژه‌نامه برای پی بردن به این‌که چطور چیزی را به زبان دیگری بگوییم، آدم باید مراقب باشد که معنی درست را انتخاب کند.

find out /ˌfaɪnd ˈaʊt/ phr. v. (found out, found out) پی بردن، متوجه شدن، فهمیدن

one /wʌn/ pron. (کلی‌گویی) آدم

↳ برای کلی‌گویی و اشاره به همهٔ افراد، می‌توانیم از one در حالت رسمی و you در حالت غیررسمی و خودمانی استفاده کنیم:

To be successful, one/you should work hard. برای موفق بودن، آدم باید سخت کار کند.

A word like 'right' has several meanings in English, for example, 'correct' and 'the opposite of left'.

کلمه‌ای مثل right چندین معنی در انگلیسی دارد، به عنوان مثال، «صحیح» و «متضاد چپ».

opposite /ˈɑːpəzɪt/ adj. متضاد، مخالف، برعکس؛ روبه‌رو، مقابل

A word like 'present' may be used as an adjective, meaning 'not absent', as a noun, meaning 'gift' or as a verb, meaning 'give'.

کلمه‌ای مثل present ممکن است به عنوان صفت به معنی «غیرغایب»، به عنوان اسم به معنی «هدیه»، یا به عنوان فعل به معنی «دادن» استفاده شود.

present /ˈprezənt/ n. adj. /prɪˈzent/ v. حال، زمان حال؛ حاضر؛ هدیه، کادو؛ ارائه کردن

absent /ˈæbsənt/ adj. غایب

↳ **absence** /ˈæbsəns/ n. غیبت، غیاب

gift /gɪft/ n. هدیه، کادو

Words with different meanings exist in other languages, too.

کلماتی با معانی مختلف در زبان‌های دیگر هم وجود دارند.

exist /ɪgˈzɪst/ v. وجود داشتن؛ زنده ماندن

A good dictionary lists all the meanings of words to help people find the meaning that they look for.

یک واژه‌نامهٔ خوب تمامی معانی لغات را لیست می‌کند تا به افراد کمک کند که آن معنی که دنبالش هستند را پیدا کنند.

list /lɪst/ n. v. لیست؛ لیست کردن

A complete dictionary also tells you about the origin of words and the story behind them.

یک واژه‌نامهٔ کامل در مورد ریشهٔ لغات و داستان پشت آن‌ها هم به شما می‌گوید.

behind /bɪˈhaɪnd/ prep. adv. پشت، پشت سر، عقب

For example, the words like 'pajamas', 'bazaar' and 'paradise' entered English from Persian.

به عنوان مثال، کلماتی مانند «پیژامه»، «بازار» و «فردوس» از فارسی وارد انگلیسی شدند.

pajamas /pəˈdʒɑːməz/ n. pl. (BrE: pyjamas) پیژامه

bazaar /bəˈzɑːr/ n. بازار

paradise /ˈpærədaɪs/ n. فردوس، بهشت

لغات شکل وسط صفحهٔ ۲۹ کتاب کار

dictator /dɪkˈteɪtər/ n. دیکتاتور، مستبد

↳ **dictatorial** /ˌdɪktəˈtɔːriəl/ adj. دیکتاتوری، استبدادی

diction /ˈdɪkʃən/ n. (uncountable) طرز بیان؛ (ادبیات) سبک

manner /ˈmænər/ n. — شیوه، روش؛ رفتار

↳ **adverb of manner** — قید حالت

corresponding /ˌkɔːrɪˈspɑːndɪŋ/ adj. — مطابق؛ متناظر

↳ **correspond** /ˌkɔːrɪˈspɑːnd/ v. — مطابقت داشتن؛ متناظر بودن

True or False: A word starting with 'p' appears before a word starting with 'm' in a dictionary.
درست یا غلط: کلمه‌ای که با حرف p شروع می‌شود، قبل از کلمه‌ای که با حرف m شروع می‌شود در واژه‌نامه ظاهر می‌شود.

false /fɑːls/ adj. — غلط، نادرست، اشتباه

appear /əˈpɪər/ v. — ظاهر شدن؛ به نظر رسیدن

↳ **disappear** /ˌdɪsəˈpɪər/ v. — ناپدید شدن

↳ دقت داشته باشیم که دو فعل appear و disappear هیچ‌وقت مجهول نمی‌شوند. در واقع این دو فعل، خودشان در حالت معلوم، «شدن» را در معنی‌شان دارند و نیازی به مجهول شدن ندارند:
The police are looking for the woman who disappeared yesterday. (NOT ~~was~~ disappeared)
پلیس دارد دنبال خانمی که دیروز ناپدید شد می‌گردد.

Odd one out: cell phone, preposition — مورد غیرعادی (متفاوت) بیرون: تلفن همراه، حرف اضافه

odd /ɑːd/ adj. — عجیب، غیرعادی

cell phone /ˈselfoʊn/ n. (or cellphone) — موبایل، تلفن همراه

preposition /ˌprepəˈzɪʃən/ n. — حرف اضافه

What do the following items stand for? IT, IRIB, CD, DVD
مواردی که در ادامه آمده مخفف چه چیزی هستند؟

IT / n. (Information Technology) — تکنولوژی اطلاعات

IRIB (Islamic Republic of Iran Broadcasting) — پخش جمهوری اسلامی ایران

↳ **broadcast** /ˈbrɑːdkæst/ n. v. (broadcast, broadcast) — (برنامه) پخش؛ پخش کردن

CD / n. (Compact Disc) — لوح فشرده

↳ **compact** /kəmˈpækt/ adj. — فشرده، متراکم

DVD / n. (Digital Video Disc) — لوح ویدیویی دیجیتالی

symbol: something that stands for something else — نماد: چیزی که مظهر چیز دیگری است

else /els/ adv. — دیگر

↳ **something else** — چیز دیگری

↳ **somebody else** — کس دیگری

arrange: organize and put in order — چیدن: مرتب کردن و به ترتیب قرار دادن

organize /ˈɔːrgənaɪz/ v. (BrE: organise) — سازمان‌دهی کردن، مرتب کردن

↳ **organization** /ˌɔːrgənəˈzeɪʃən/ n. (BrE: organisation) — سازمان؛ سازمان‌دهی

The building is a combination of new and old styles.
آن ساختمان ترکیبی از سبک‌های جدید و قدیمی است.

style /staɪl/ n. — سبک، مدل، شیوه

↳ **lifestyle** /ˈlaɪfstaɪl/ n. — سبک زندگی، شیوهٔ زندگی

I saw the man who lives next door. — مردی را که در خانهٔ بغلی زندگی می‌کند دیدم.

next door /ˌnekst ˈdɔːr/ adv. — خانهٔ بغلی، اتاق بغلی

I do not have a good job and cannot earn enough money.
من شغل خوبی ندارم و نمی‌توانم پول کافی دربیاورم.

earn /ɜːrn/ v. — درآمد داشتن؛ (پول) درآوردن؛ (احترام و ...) به دست آوردن

Whenever ants find a sweet lying on the floor, they stick to the sweet and carry it to their home.
هر وقت مورچه‌ها یک شیرینی پیدا می‌کنند که روی زمین افتاده، به آن شیرینی می‌چسبند و آن را به خانه‌شان حمل می‌کنند.

lie /laɪ/ v. (lay, lain) — دراز کشیدن؛ قرار داشتن، افتاده بودن

↳ **lie** /laɪ/ n. v. (lied, lied) — دروغ؛ دروغ گفتن

↵ کلمهٔ lie در معنی «دراز کشیدن؛ قرار داشتن، افتاده بودن» یک فعل بی‌قاعده است و گذشته و اسم مفعول آن به ترتیب lay و lain می‌شود. همین کلمهٔ lie می‌تواند به معنی «دروغ؛ دروغ گفتن» هم باشد، که در این معنی، فعل آن باقاعده است و گذشته و اسم مفعول آن lied می‌شود. شکل ingدار فعل lie در تمام معانی به صورت lying نوشته می‌شود.

They live in groups or colonies. — آن‌ها در گروه‌ها یا دسته‌ها زندگی می‌کنند.

colony /ˈkɑːləni/ n. — اجتماع، گروه، دسته؛ مستعمره

Most ants are scavengers. — بیشتر مورچه‌ها همه‌چیزخوار هستند.

scavenger /ˈskævəndʒər/ n. — (حیوان) همه‌چیزخوار، لاشخور؛ (شخص) زباله‌گرد

They collect whatever food they can find.
آن‌ها هر غذایی را که بتوانند پیدا کنند، جمع می‌کنند.

They are usually wingless but they develop wings when they reproduce.
آن‌ها معمولاً بدون بال هستند ولی وقتی که تولیدمثل می‌کنند، بال درمی‌آورند.

wingless /ˈwɪŋləs/ adj. — بدون بال

reproduce /ˌriːprəˈduːs/ v. — تولیدمثل کردن؛ دوباره تولید کردن، بازآفریدن

Their bites are quite painful. — گاز آن‌ها نسبتاً دردناک است.

bite /baɪt/ n. v. (bit, bitten) — گاز؛ نیش؛ گاز گرفتن؛ نیش زدن

Scan the paragraph and highlight three specific facts.

پاراگراف را سریع مرور کنید و سه حقیقت به‌خصوص را های‌لایت کنید.

scan /skæn/ v. نگاهی اجمالی انداختن به، سریع مرور کردن

↵ دو کلمهٔ skim که در درس اول دیدیم و scan که در این بخش آمده، از لحاظ معادل فارسی که برای آن‌ها به کار می‌بریم شبیه هم هستند و می‌توانیم هر دو را «نگاهی اجمالی انداختن به» معنی کنیم، ولی از نظر مهارت‌های خواندن متن، این دو کلمه مفاهیم متفاوتی دارند. وقتی متنی را skim می‌کنیم، یعنی آن متن را سریع می‌خوانیم تا موضوع و ایدهٔ کلی آن را بفهمیم، ولی scan کردن متن به منظور پیدا کردن اطلاعات خاصی مثل عدد، اسم شخص، کلمهٔ به‌خصوصی و غیره انجام می‌شود.

specific /spəˈsɪfɪk/ adj. به‌خصوص، خاص؛ دقیق، واضح

Water is the most essential element in our life. آب ضروری‌ترین عنصر در زندگی ماست.

element /ˈeləmənt/ n. عنصر

We cannot think of life without water. ما نمی‌توانیم به زندگی بدون آب فکر کنیم.

We need water to drink, to wash our bodies and clothes, to cook our food and to grow crops, vegetables and fruits.

ما برای نوشیدن، شستن بدن و لباس‌هایمان، پختن غذایمان و پرورش دادن محصولات، سبزیجات و میوه‌ها به آب نیاز داریم.

Water is also essential for animals, birds, insects, etc.

آب برای حیوانات، پرنده‌ها، حشرات و غیره هم ضروری است.

We need huge resources of water to generate electricity on a large and commercial scale.

ما برای تولید برق در مقیاس بزرگ و تجاری به منابع عظیم آب نیاز داریم.

huge /hjuːdʒ/ adj. عظیم، خیلی بزرگ

resource /ˈriːsɔːrs/ n. منبع؛ (در جمع) منابع، ذخایر

commercial /kəˈmɜːrʃəl/ adj. n. تجاری، بازرگانی؛ (رادیو، تلویزیون) پیام بازرگانی، آگهی تبلیغاتی

scale /skeɪl/ n. مقیاس، میزان، اندازه

↳ **on a large scale** در مقیاس بزرگ

↳ **on a commercial scale** در مقیاس تجاری

Nearly 70 percent of our body is water. نزدیک به ۷۰ درصد از بدن ما آب است.

No living being can exist for long without water, the most valuable liquid.
هیچ موجود زنده‌ای نمی‌تواند بدون آب، که ارزشمندترین مایع است، برای مدت طولانی زنده بماند.

living /ˈlɪvɪŋ/ adj. زنده، جاندار

being /ˈbiːɪŋ/ n. موجود، مخلوق

↳ **living being** موجود زنده

↳ **human being** انسان، آدم، بشر

liquid /ˈlɪkwɪd/ n. مایع

We use oceans, seas, rivers and lakes as waterways to carry goods, passengers, etc.
ما از اقیانوس‌ها، دریاها، رودخانه‌ها و دریاچه‌ها به عنوان راه‌های آبی برای حمل کردن کالاها، مسافران و غیره استفاده می‌کنیم.

waterway /ˈwɑːtərweɪ/ n. راه آبی، آبراهه

goods /gʊdz/ n. pl. کالاها، اجناس

↳ کلمهٔ goods به معنی «کالاها، اجناس» همیشه یک اسم جمع است و شکل مفرد ندارد.

passenger /ˈpæsəndʒər/ n. مسافر، سرنشین وسیلهٔ نقلیه

↳ **traveler** /ˈtrævələr/ n. (BrE: traveller) مسافر، سفرکننده

↳ دو کلمهٔ passenger و traveler در فارسی مشابه هم به نظر می‌رسند و می‌توانیم هر دو را «مسافر» معنی کنیم، ولی این دو کلمه کاملاً متفاوت هستند. کلمهٔ passenger به فردی اشاره دارد که سرنشین وسیلهٔ نقلیه است ولی رانندهٔ آن نیست؛ مثلاً فردی که در تاکسی یا قطار نشسته است. در حالی که کلمهٔ traveler به معنی فردی است که از شهر یا کشور خود خارج شده و در حال سفر کردن است، یا فردی که اهل سفر است و زیاد به مسافرت می‌رود.

Lack of rain causes droughts. کمبود باران موجب خشکسالی می‌شود.

drought /draʊt/ n. خشکسالی

Thus, water is very important to our life and our planet.
بنابراین، آب برای زندگی ما و سیارهٔ ما خیلی مهم است.

LESSON 3

Renewable Energy

Renewable Energy	انرژی تجدیدپذیر
renewable /rɪˈnuːəbəl/ adj.	تجدیدپذیر
↳ **non-renewable** /ˌnɑːn rɪˈnuːəbəl/ adj.	تجدیدناپذیر
↳ **renew** /rɪˈnuː/ v.	تجدید کردن؛ از سر گرفتن

Interesting Facts — حقایق جالب

The first wind machine was used in ancient Persia around 300 BC.

اولین ماشین بادی در ایران باستان در حدود سال ۳۰۰ قبل از میلاد استفاده شد.

BC (Before Christ) (AmE: B.C.)	قبل از میلاد
↳ **AD** (Anno Domini) (AmE: A.D.)	بعد از میلاد

Before Christ: Used after a date to show that it was before the birth of Christ.

قبل از میلاد: بعد از یک تاریخ استفاده می‌شود تا نشان دهد که آن تاریخ، قبل از میلاد مسیح بوده است.

One wind turbine can produce enough electricity to power 300 homes.

یک توربین بادی می‌تواند برق کافی را برای تأمین کردن انرژی ۳۰۰ خانه تولید کند.

turbine /ˈtɜːrbən/ n.	توربین
power /paʊər/ n. v.	قدرت، نیرو، انرژی؛ نیرو دادن به، تأمین کردن انرژی چیزی

Renewable energy sources create three times more jobs than fossil fuels.

منابع انرژی تجدیدپذیر سه برابر شغل بیشتری نسبت به سوخت‌های فسیلی ایجاد می‌کنند.

source /sɔːrs/ n.	منبع، منشأ، خاستگاه
↳ **resource** /ˈriːsɔːrs/ n.	منبع؛ (در جمع) منابع، ذخایر
three times	سه بار؛ (بعدش تفضیلی) سه برابر
fossil fuel	سوخت فسیلی
↳ **fossil** /ˈfɑːsəl/ n.	فسیل
↳ **fuel** /fjʊəl/ n.	سوخت

Albert Einstein won the Nobel Prize in 1921 for his experiments with solar power.

آلبرت انیشتین به خاطر آزمایشاتش با انرژی خورشیدی، در سال ۱۹۲۱ برندهٔ جایزهٔ نوبل شد.

win /wɪn/ v. (won, won)	برنده شدن، بردن
prize /praɪz/ n.	جایزه، پاداش
↳ **Nobel Prize** /noʊˈbel ˌpraɪz/ n.	جایزهٔ نوبل
solar /ˈsoʊlər/ adj.	خورشیدی، شمسی
↳ **solar power/energy**	انرژی خورشیدی
↳ **the solar system**	منظومهٔ شمسی

English pronunciation of Einstein: /ˈaɪnstaɪn/	تلفظ انگلیسیِ انیشتین: آینستاین
Get Ready	آماده شو
Match the pictures with energy sources.	عکس‌ها و منابع انرژی را کنار هم بگذارید.
Now fill in the blanks with the above words.	حالا جاهای خالی را با کلمات بالا پُر کنید.

above /əˈbʌv/ adv. prep. adj. — بالا

↳ **below** /bɪˈloʊ/ adv. prep. — پایین، زیر

Some scientists are working on producing electricity from plants.
بعضی از دانشمندان دارند روی تولید کردن برق از گیاهان کار می‌کنند.

This way, while the plant is growing, electricity is produced.
از این طریق، در حالی که گیاه دارد رشد می‌کند، برق تولید می‌شود.

Hydropower or water power is produced as a result of falling or running water.
برقِ آبی یا انرژی آبی در نتیجهٔ آبِ در حال افتادن یا آب جاری تولید می‌شود.

hydropower /ˈhaɪdrəˌpaʊər/ n. — انرژی آبی، برقِ آبی

running water — آب جاری؛ آب لوله‌کشی

Solar energy or the energy that comes from sunshine can be used to heat, cool, and light our homes and schools.
انرژی خورشیدی یا انرژی که از نور خورشید می‌آید می‌تواند برای گرم کردن، خنک کردن و روشن کردن خانه‌ها و مدارس‌مان استفاده شود.

sunshine /ˈsʌnʃaɪn/ n. — نور خورشید، آفتاب

↳ **shine** /ʃaɪn/ v. (shone, shone) — درخشیدن، برق زدن

↳ **shiny** /ˈʃaɪni/ adj. — درخشان، برّاق

heat /hiːt/ n. v. — گرما؛ گرم کردن

cool /kuːl/ adj. v. — خنک؛ خنک کردن

light /laɪt/ n. adj. v. (lit/lighted, lit/lighted) — نور؛ چراغ؛ سبُک؛ روشن کردن

↲ فعل light معمولاً به عنوان یک فعل بی‌قاعده استفاده می‌شود و گذشته و اسم مفعول آن به شکل lit آورده می‌شود. این فعل گاهی اوقات به عنوان یک فعل باقاعده هم به کار می‌رود و ed می‌گیرد، ولی کاربرد آن به شکل بی‌قاعده خیلی رایج‌تر از شکل باقاعدهٔ آن است.

Wind turbines convert the kinetic energy in the wind into mechanical power.
توربین‌های بادی انرژی جنبشی باد را به انرژی مکانیکی تبدیل می‌کنند.

kinetic /kɪˈnetɪk/ adj. — جنبشی، حرکتی

↳ **kinetic energy** — انرژی جنبشی

mechanical /məˈkænɪkəl/ adj. — مکانیکی، ماشینی

↳ **mechanical power** — انرژی مکانیکی

Draw a circle around renewable energy sources. دُور منابع انرژی تجدیدپذیر دایره بکشید.

This picture shows six ways you can save energy.
این عکس شش روش را که می‌توانید در مصرف انرژی صرفه‌جویی کنید، نشان می‌دهد.

Place the letter next to the correct description. حرف الفبا را کنار توصیف صحیح قرار دهید.

place /pleɪs/ n. v. (= put) — مکان، محل؛ قرار دادن، گذاشتن

next to /ˈnekst tuː/ prep. — کنارِ، پهلویِ

Close the door behind you so the cold or warm air doesn't go out.
در را پشت سرتان ببندید تا هوای سرد یا گرم بیرون نرود.

so /soʊ/ conj. — پس، بنابراین؛ تا، تا این‌که

↩ حرف ربط so علاوه بر این‌که حرف ربط «نتیجه» به معنی «پس، بنابراین» است، می‌تواند مثل این جملهٔ کتاب درسی، حرف ربط «هدف» به معنی «تا، تا این‌که» باشد که مخفف so that است.

If you're the last person to leave the room, turn off the TV.
اگر آخرین نفری هستید که اتاق را ترک می‌کنید، تلویزیون را خاموش کنید.

Trees can lower the cooling costs of your home.
درختان می‌توانند هزینه‌های خنک کردن خانه‌تان را پایین بیاورند.

cost /kɑːst/ n. v. (cost, cost) — هزینه، قیمت، خرج؛ هزینه داشتن، قیمت داشتن، خرج برداشتن

Using a dishwasher saves much more water than hand washing.
استفاده کردن از ماشین ظرف‌شویی خیلی بیشتر از شستن با دست در مصرف آب صرفه‌جویی می‌کند.

LED light bulbs use 75% less energy and last 10 times longer than string light bulbs.
لامپ‌های ال‌ای‌دی نسبت به لامپ‌های رشته‌ای ۷۵ درصد انرژی کمتری مصرف می‌کنند و ده برابر طولانی‌تر دوام می‌آورند.

last /læst/ adj. adv. n. v. — آخرین؛ قبل، پیش؛ دوام آوردن؛ طول کشیدن

string /strɪŋ/ n. — نخ، ریسمان، رشته

↳ **string light bulb** — لامپ رشته‌ای

Let your computer monitor go to sleep or turn it off to save more energy.
اجازه دهید نمایش‌گر کامپیوترتان به حالت خواب برود یا آن را خاموش کنید تا بیشتر در مصرف انرژی صرفه‌جویی کنید.

monitor /ˈmɑːnɪtər/ n. — نمایش‌گر، مانیتور

blow /bloʊ/ v. (blew, blown) (باد) وزیدن؛ فوت کردن

این کلمه در کادر Word Bank بالای صفحهٔ مکالمه آورده شده، ولی در خود مکالمه به کار نرفته است!

Emad and his father are traveling to Guilan. عماد و پدرش در حال سفر به گیلان هستند.

On the way, in Manjeel, Emad sees huge wind turbines.
در راه، در منجیل، عماد توربین‌های بادی خیلی بزرگی را می‌بینند.

Emad: Daddy, look at those big fans! عماد: بابا، آن پنکه‌های بزرگ را نگاه کن!

fan /fæn/ n. پنکه؛ هواکش؛ طرفدار، هوادار

Father: They are actually wind turbines. پدر: آن‌ها در واقع توربین‌های بادی هستند.

Emad: Wind turbines? عماد: توربین‌های بادی؟

Father: Yes, wind turbines are used to produce electricity from wind power.
پدر: بله، توربین‌های بادی برای تولید کردن برق از انرژی بادی استفاده می‌شوند.

wind power انرژی بادی

windy /ˈwɪndi/ adj. (هوا) بادی

حواسمان باشد که کلمهٔ windy برای اشاره به «هوای بادی» استفاده می‌شود و در ترکیباتی مثل «انرژی بادی، توربین بادی، ماشین بادی و غیره» از خود کلمهٔ wind استفاده می‌کنیم، نه windy.

Emad: I know electricity can be produced from water and sunlight.
عماد: من می‌دانم که برق می‌تواند از آب و نور خورشید تولید شود.

sunlight /ˈsʌnlaɪt/ n. (= sunshine) نور خورشید، آفتاب

How might it be generated from wind? چطور ممکن است از باد تولید شود؟

Father: Well, a wind turbine works the opposite of a fan.
پدر: خب، توربین بادی برعکس پنکه کار می‌کند.

Instead of using electricity to make wind, a turbine uses wind to make electricity.
به جای استفاده از برق برای تولید باد، یک توربین از باد برای تولید برق استفاده می‌کند.

It is a type of clean energy. یک نوع انرژی پاک است.

Emad: These wind turbines remind me of what I read about using wind power in Yazd's buildings.

عماد: این توربین‌های بادی من را یاد چیزی که در مورد استفاده از انرژی بادی در ساختمان‌های یزد خواندم، می‌اندازد.

remind /rɪˈmaɪnd/ v. یادآوری کردن، یاد کسی انداختن

↳ **remind sb about sth** در مورد چیزی به کسی یادآوری کردن، چیزی را یاد کسی انداختن

↳ **remind sb of sth** کسی را یاد چیزی انداختن

↳ **remember** /rɪˈmembər/ v. به یاد آوردن؛ به یاد داشتن

Father: You mean wind towers? پدر: منظورت برج‌های بادی است؟

tower /taʊər/ n. برج

Emad: Yes, they are natural air cooling systems and can be used instead of electrical air conditioners.

عماد: بله، آن‌ها سیستم‌های خنک‌کنندهٔ هوای طبیعی هستند و می‌توانند به جای دستگاه‌های تهویهٔ مطبوع برقی استفاده شوند.

electrical /ɪˈlektrɪkəl/ adj. (مربوط به) برق؛ برقی، الکتریکی

↲ دو کلمهٔ electric و electrical هر دو صفتِ electricity هستند، ولی این دو صفت با هم تفاوت کاربردی دارند. کلمهٔ electric معمولاً برای اشاره به وسیلهٔ به‌خصوصی استفاده می‌شود که با برق کار می‌کند؛ مثلاً electric kettle (کتری برقی) یا electric car (ماشین برقی) که در متن کتاب کار آورده شده است. کلمهٔ electrical معمولاً برای اشاره به چیزی استفاده می‌شود که در زمینهٔ برق یا مربوط به برق است؛ مثلاً electrical engineer (مهندس برق) یا electrical outlet (پریز برق) که در متن کتاب کار آمده است. علاوه بر این، برای اشارهٔ کلی به تجهیزات برقی هم از کلمهٔ electrical استفاده می‌کنیم؛ مثلاً electrical goods (کالاهای برقی). با توجه به این توضیحات، در این جملهٔ کتاب درسی بهتر بود به جای electrical از کلمهٔ electric استفاده شود، چون به وسیلهٔ به‌خصوصی اشاره دارد که با برق کار می‌کند.

air conditioner /ˈer kənˌdɪʃənər/ n. دستگاه تهویهٔ مطبوع

This is another source of clean energy, isn't it?

این یک منبع دیگر انرژی پاک است، این‌طور نیست؟

Father: Yes, it is. An excellent type of clean energy!

پدر: بله، هست. یک نوع عالیِ انرژی پاک!

excellent /ˈeksələnt/ adj. عالی، فوق‌العاده

Emad: Daddy, can we travel to Yazd this Norooz?

عماد: بابا، می‌توانیم این نوروز به یزد سفر کنیم؟

Father: That's OK with me. Let's check it with others.

پدر: از نظر من ایرادی ندارد. بیا با بقیه چکش کنیم.

That's OK with sb — از نظر کسی ایرادی نداشتن

Answer the following questions orally. — به سؤالات زیر به‌طور شفاهی پاسخ دهید.

Where are Emad and his father? — عماد و پدرش کجا هستند؟

Has Emad ever traveled to Yazd? — آیا عماد تا به حال به یزد سفر کرده است؟

What types of clean energy can you find in your city or village?

چه انواعی از انرژی پاک را می‌توانید در شهر یا روستایتان پیدا کنید؟

New Words and Expressions — PART III — Pages 77-79

Look, Read and Practice. — نگاه کنید، بخوانید و تمرین کنید.

Oil, coal and natural gas are three common fossil fuels.

نفت، زغال‌سنگ و گاز طبیعی سه سوخت فسیلی رایج هستند.

oil /ɔɪl/ n. — نفت؛ روغن

coal /koʊl/ n. — زغال‌سنگ

gas /gæs/ n. — گاز؛ بنزین

↳ **gas station** — پمپ بنزین

The main sources of renewable energy are wind, water and sun.

منابع اصلی انرژی تجدیدپذیر باد، آب و خورشید هستند.

Iran is rich in oil resources. — ایران از لحاظ منابع نفتی غنی است.

rich /rɪtʃ/ adj. — ثروتمند؛ غنی، سرشار

↳ **rich in sth** — غنی از لحاظ چیزی، سرشار از چیزی

The factory has polluted the river. — آن کارخانه رودخانه را آلوده کرده است.

factory /ˈfæktəri/ n. — کارخانه

The new light bulbs consume less electricity.

لامپ‌های جدید برق کمتری مصرف می‌کنند.

consume /kənˈsuːm/ v. — مصرف کردن

My uncle often sits in the balcony, has a cup of coffee and reads a book.

عموی من اغلب در بالکن می‌نشیند، یک فنجان قهوه می‌خورد و کتاب می‌خواند.

balcony /ˈbælkəni/ n. — بالکن، تراس

Read and Practice. بخوانید و تمرین کنید.

variety: many different types of things or people

تنوع: انواع مختلف زیادی از چیزها یا افراد

They do a variety of fitness activities.

آن‌ها انواع و اقسامِ فعالیت‌های تندرستی را انجام می‌دهند.

variety /vəˈraɪəti/ n.	تنوع، گوناگونی
↳ **a variety of**	انواعِ، انواع و اقسامِ
↳ **variation** /ˌveriˈeɪʃən/ n.	تنوع، گوناگونی
↳ **various** /ˈveriəs/ adj.	متنوع، گوناگون
↳ **vary** /ˈveri/ v.	تفاوت داشتن، متفاوت بودن
fitness /ˈfɪtnəs/ n.	سلامتی، تندرستی؛ مناسب بودن
↳ **fit** /fɪt/ adj.	سالم، تندرست؛ مناسب

tide: the rise and fall of the sea جزر و مد: بالا و پایین رفتنِ دریا

Here you can see two high and two low tides each day.

در این‌جا شما می‌توانید دو مد و دو جزر را هر روز ببینید.

tide /taɪd/ n.	جزر و مد
↳ **high tide**	مد (بالا آمدن دریا)
↳ **low tide**	جزر (پایین رفتن دریا)

replace: 1. to take the place of somebody or something

جایگزین کردن: ۱- جای کسی یا چیزی را گرفتن

The factory replaced most of its workers with robots.

آن کارخانه بیشتر کارکنانش را با ربات جایگزین کرد.

2. to put something back in the right place

۲- چیزی را سر جای درست برگرداندن

She carefully replaced the china plate on the shelf.

او بشقاب چینی را با دقت به روی قفسه برگرداند.

replace /rɪˈpleɪs/ v.	جایگزین کردن؛ جایگزین چیزی شدن؛ سر جای خود برگرداندن
china /ˈtʃaɪnə/ n.	(با حرف کوچک: جنس) چینی
↳ **China** /ˈtʃaɪnə/ n.	(با حرف بزرگ: کشور) چین
↳ **Chinese** /tʃaɪˈniːz/ adj.	(با حرف بزرگ: ملیت) چینی
plate /pleɪt/ n.	بشقاب
shelf /ʃelf/ n. (pl: shelves)	قفسه؛ تاقچه

use up: to finish something — تا آخر مصرف کردن: چیزی را تمام کردن

Don't use up all the milk – we need some for breakfast.

شیر را تمام نکن. کمی برای صبحانه لازم داریم.

use up / phr. v. — تا آخر مصرف کردن، تمام کردن

forever: for all time — برای همیشه: برای تمام زمان

No one can live forever. — هیچ‌کس نمی‌تواند برای همیشه زنده بماند.

forever /fər'evər/ adv. (BrE: for ever) — برای همیشه، تا ابد

demand: the amount of a product or service that people want

تقاضا: میزان یک محصول یا خدمت که مردم می‌خواهند

Demand for organic food is increasing. — تقاضا برای غذای ارگانیک در حال افزایش است.

demand /dɪ'mænd/ n. v. — تقاضا، درخواست؛ تقاضا کردن، درخواست کردن

amount /ə'maʊnt/ n. — مقدار، میزان

service /'sɜːrvɪs/ n. — خدمت

↳ **serve** /sɜːrv/ v. — خدمت کردن به؛ (غذا) سرو کردن

organic /ɔːr'gænɪk/ adj. — طبیعی، ارگانیک

convert: to change in form or character — تبدیل شدن: تغییر کردن از نظر شکل یا ماهیت

The sofa converts into a bed. — آن مبل به تخت تبدیل می‌شود.

character /'kærəktər/ n. — ماهیت، خصوصیات؛ شخصیت

absorb: to take something in, especially gradually

جذب کردن: چیزی را به درون خود کشیدن، مخصوصاً به تدریج

Plants absorb carbon dioxide. — گیاهان دی اکسید کربن را جذب می‌کنند.

absorb /əb'zɔːrb, əb'sɔːrb/ v. — جذب کردن، به درون خود کشیدن

↳ **attract** /ə'trækt/ v. — (توجه و ...) جذب کردن، جلب کردن، به سوی خود کشیدن

gradually /'grædʒuəli/ adv. — به تدریج، تدریجاً

↳ **gradual** /'grædʒuəl/ adj. — تدریجی

Reading and Reading Comprehension — PART IV — Pages 80-82

Earth for Our Children — زمین برای بچه‌های ما

Energy is the ability to do work. — انرژی توانایی انجام کار است.

It can take a variety of forms: mechanical, electrical, chemical, and nuclear.

می‌تواند انواع و اقسامِ شکل‌ها را بگیرد: مکانیکی، الکتریکی، شیمیایی و هسته‌ای.

chemical /'kemɪkəl/ adj. n. — شیمیایی؛ مادهٔ شیمیایی

nuclear /'nuːkliər/ adj. — هسته‌ای، اتمی

To produce any type of energy, the resources of the earth are used.

برای تولید هر نوع انرژی، منابع زمین استفاده می‌شوند.

The main resources of the earth are fossil fuels such as natural gas, oil, and coal.

منابع اصلی زمین سوخت‌های فسیلی از قبیل گاز طبیعی، نفت و زغال‌سنگ هستند.

We get most of our energy from these fossil fuels, but this is harmful to the environment.

ما بیشتر انرژی‌مان را از این سوخت‌های فسیلی به دست می‌آوریم، ولی این کار برای محیط زیست مضر است.

environment /ɪnˈvaɪərnmənt/ n. — محیط زیست؛ محیط

کلمهٔ environment وقتی که به معنی «محیط زیست» به کار می‌رود، حتماً باید قبلش the داشته باشد.

Fossil fuels are nonrenewable and cannot be replaced easily.

سوخت‌های فسیلی تجدیدناپذیر هستند و نمی‌توانند به راحتی جایگزین شوند.

Once we use them up, they're gone forever.

به محض این‌که آن‌ها را تمام کنیم، برای همیشه رفته‌اند.

be gone — رفتن، نبودن

They are not clean as they pollute water or air.

آن‌ها پاک نیستند چون آب یا هوا را آلوده می‌کنند.

In recent years, scientists try to use other types of energy resources.

در سال‌های اخیر، دانشمندان سعی می‌کنند از انواع دیگری از منابع انرژی استفاده کنند.

recent /ˈriːsənt/ adj. — اخیر

↳ **recently** /ˈriːsəntli/ adv. — اخیراً، این اواخر

They call them clean energy resources because they do not pollute the earth.

آن‌ها را منابع انرژی پاک می‌نامند چون زمین را آلوده نمی‌کنند.

Clean energy is renewable. — انرژی پاک تجدیدپذیر است.

It is made from resources that can be replaced, like wind, water, sunshine, tides, and plants.

از منابعی ساخته شده است که می‌توانند جایگزین شوند، مثل باد، آب، نور خورشید، جزر و مد و گیاهان.

When renewable energy resources are used, the demand for fossil fuels is reduced.

وقتی منابع انرژی تجدیدپذیر استفاده می‌شوند، تقاضا برای سوخت‌های فسیلی کاهش می‌یابد.

reduce /rɪˈduːs/ v. — کاهش دادن

↳ **decrease** /ˈdiːkriːs/ n. /dɪˈkriːs/ v. — کاهش؛ کاهش دادن/ یافتن

دقت داشته باشیم که فعل reduce در حالت عادی به معنی «کاهش دادن» است و اگر در جمله‌ای مثل همین جملهٔ کتاب درسی، به «کاهش یافتن» نیاز داشته باشیم، باید این فعل را مجهول کنیم و به شکل be reduced بنویسیم. ولی فعل decrease می‌تواند به معنی «کاهش دادن» یا «کاهش یافتن» باشد؛ یعنی اگر این جملهٔ کتاب درسی را با decrease بنویسیم، می‌توانیم آن را به شکل معلوم (decreases) یا مجهول (is decreased) بیاوریم.

The most common type of clean energy is the solar power.
رایج‌ترین نوع انرژی پاک انرژی خورشیدی است.

Solar energy is produced by the radiation that reaches the earth.
انرژی خورشیدی از طریق اشعه‌ای که به زمین می‌رسد تولید می‌شود.

radiation /ˌreɪdiˈeɪʃən/ n. (uncountable) تشعشع، اشعه، پرتو

reach /riːtʃ/ v. رسیدن به

همان‌طور که می‌بینید، فعل reach را «رسیدن به» ترجمه می‌کنیم؛ یعنی این فعل مفهوم حرف اضافهٔ «به» را در خود دارد و نباید بعد از آن حرف اضافه بیاوریم:

reach sth (NOT reach ~~to~~ sth) رسیدن به چیزی

People have used the sun as a heat source for thousands of years.
مردم به مدت هزاران سال از خورشید به عنوان منبع گرما استفاده کرده‌اند.

Iranians, for instance, use special designs and arrangements of windows, balconies and yards to get the most sunshine.
به عنوان مثال، ایرانیان از طراحی‌ها و چینش‌های مخصوصی از پنجره‌ها، بالکن‌ها و حیاط‌ها استفاده می‌کنند تا بیشترین نور خورشید را بگیرند.

Different types of materials might also be used in building the houses.
انواع مختلف مصالح هم ممکن است در ساختن خانه‌ها استفاده شوند.

material /məˈtɪriəl/ n. ماده؛ جنس؛ (در جمع) مصالح

This keeps people warm during cold seasons and cool during hot days of the year.
این کار مردم را در طول فصل‌های سرد، گرم، و در طول روزهای گرم سال، خنک نگه می‌دارد.

Nowadays, solar energy can be converted into other forms of energy, such as heat and electricity.
امروزه، انرژی خورشیدی می‌تواند به شکل‌های دیگری از انرژی، از قبیل گرما و برق، تبدیل شود.

nowadays /ˈnaʊədeɪz/ adv. (= today) امروزه، این روزها

Solar energy might be used for heating water and air in homes, buildings, or swimming pools.
انرژی خورشیدی ممکن است برای گرم کردن آب و هوا در خانه‌ها، ساختمان‌ها یا استخرهای شنا استفاده شود.

swimming pool /ˈswɪmɪŋ puːl/ n. (or pool) استخر، استخر شنا

Maybe you've seen buildings or houses with big shiny panels on the roof.

شاید ساختمان‌ها یا خانه‌هایی را با صفحه‌های بزرگ براق روی پشت بام دیده باشید.

panel /ˈpænəl/ n. صفحه، ورقه

roof /ruːf/ n. پشت بام، سقف

These are solar collectors that collect heat by absorbing sunlight and producing solar power.

این‌ها جمع‌کننده‌های خورشیدی هستند که از طریق جذب کردن نور خورشید و تولید کردن انرژی خورشیدی، گرما را جمع می‌کنند.

collector /kəˈlektər/ n. جمع‌کننده، جمع‌آوری‌کننده، گردآور

Also, solar energy can be used in generating electricity to provide power for watches, highway signs, houses and even space stations.

همچنین، انرژی خورشیدی می‌تواند در تولید برق برای تأمین انرژی برای ساعت‌ها، علائم بزرگراه، خانه‌ها و حتی ایستگاه‌های فضایی، استفاده شود.

highway /ˈhaɪweɪ/ n. بزرگراه

space station /ˈspeɪs ˌsteɪʃən/ n. ایستگاه فضایی

Clean energy resources are widely used in many countries to keep cities and villages clean.

منابع انرژی پاک در بسیاری از کشورها به‌طور گسترده‌ای استفاده می‌شوند تا شهرها و روستاها را تمیز نگه دارند.

As a result, fewer fossil fuels are consumed each year and they are saved for the future generations.

در نتیجه، هر سال سوخت‌های فسیلی کمتری مصرف می‌شوند و آن‌ها برای نسل‌های بعد ذخیره می‌شوند.

Reading Strategy استراتژی خواندن

Note Taking یادداشت‌برداری

Learning to take good notes is very important.

یادگرفتنِ برداشتنِ یادداشت‌های خوب خیلی مهم است.

Good notes can help you remember and review a text you have read.

یادداشت‌های خوب می‌توانند به شما کمک کنند که متنی را که خوانده‌اید به یاد بیاورید و مرور کنید.

review /rɪˈvjuː/ n. v. مرور، دوره؛ مرور کردن، دوره کردن

There is no magic formula to taking notes when reading.

هیچ فرمول جادویی برای یادداشت‌برداری موقع خواندن وجود ندارد.

magic /ˈmædʒɪk/ n. adj. جادو؛ جادویی

formula /ˈfɔːrmjələ/ n. (pl: formulas or fumulae /ˈfɔːrmjəliː/) فرمول؛ روش، دستور کار

You have to find out what works best for you.

باید پی ببرید که چه چیزی به بهترین شکل برای شما کار می‌کند.

However, the following guidelines are suggested:

با این حال، راهنمایی‌های زیر توصیه می‌شوند:

however /haʊˈevər/ adv. — با وجود این، با این حال، ولی

- Be sure to include all the important ideas and examples.

مطمئن شوید که تمام ایده‌ها و مثال‌های مهم را آورده‌اید.

- Write only important words, not complete sentences.

فقط کلمات مهم را بنویسید، نه جملات کامل را.

- Use abbreviations and symbols.

از علائم اختصاری و نمادها استفاده کنید.

You can write your notes in the margins or on a separate page.

می‌توانید یادداشت‌هایتان را در حاشیه‌ها یا در یک صفحهٔ جدا بنویسید.

margin /ˈmɑːrdʒɪn/ n. — (صفحه) حاشیه

separate /ˈseprət/ adj. /ˈsepəreɪt/ v. — جدا، مجزا؛ جدا کردن/ شدن

For example, the notes of the following paragraph were taken as follows:

به عنوان مثال، یادداشت‌های پاراگراف زیر به شرح زیر برداشته شده‌اند:

To have a healthier lifestyle, people need to do certain things.

برای داشتن یک سبک زندگی سالم‌تر، مردم باید کارهای به‌خصوصی را انجام دهند.

First they should check their general health.

ابتدا آن‌ها باید سلامتی عمومی‌شان را چک کنند.

Measuring blood pressure and heartbeat is the most important thing to do.

اندازه گرفتن فشار خون و ضربان قلب مهم‌ترین کار برای انجام دادن است.

measure /ˈmeʒər/ v. — اندازه گرفتن، اندازه‌گیری کردن

heartbeat /ˈhɑːrtbiːt/ n. — ضربان قلب، تپش قلب

↳ **beat** /biːt/ n. v. (beat, beaten) — ضربه؛ تپش؛ زدن، ضربه زدن

They also need to check their family health history.

آن‌ها باید تاریخچهٔ سلامتی خانواده‌شان را هم چک کنند.

In this way, they understand if anyone in the family has had a special illness.

از این طریق، آن‌ها متوجه می‌شوند که آیا کسی در خانواده بیماری خاصی داشته است (یا نه).

illness /ˈɪlnəs/ n. (= sickness, disease) — بیماری، مریضی

↳ **ill** /ɪl/ adj. (= sick) — بیمار، مریض

Healthier lifestyle
سبک زندگی سالم‌تر

1) checking general health: blood pressure & heartbeat
چک کردن سلامتی عمومی: فشار خون و ضربان قلب

2) checking family health history
چک کردن تاریخچهٔ سلامتی خانواده

Use the information in the 'Reading' to complete the notes.
از اطلاعات داخل متن برای تکمیل کردن یادداشت‌ها استفاده کنید.

Then compare your notes with your classmates' notes.
سپس یادداشت‌هایتان را با یادداشت‌های هم‌کلاسی‌هایتان مقایسه کنید.

Go back to the 'Reading' and try to take notes on the basis of the guidelines.
به متن برگردید و سعی کنید بر اساس این راهنمایی‌ها یادداشت‌برداری کنید.

basis /ˈbeɪsɪs/ n. — پایه، اساس، مبنا

↳ **on the basis of** — بر پایهٔ، بر اساسِ، بر مبنایِ

Read the 'Reading'. Find what these words refer to.
متن را بخوانید. پیدا کنید که این کلمات به چه چیزی اشاره می‌کنند.

PART V — Vocabulary Development — Pages 83-85

A proverb is a short well-known sentence that gives practical advice about life.
یک ضرب‌المثل یک جملهٔ کوتاه معروف است که توصیه‌ای عملی دربارهٔ زندگی می‌دهد.

proverb /ˈprɑːvɜːrb/ n. — ضرب‌المثل

well-known /ˌwel ˈnoʊn/ adj. — مشهور، معروف، شناخته‌شده

↳ صفت تفضیلی و عالی این کلمه به ترتیب better-known و best-known است.

practical /ˈpræktɪkəl/ adj. — عملی، شدنی، انجام‌پذیر

↳ **practice** /ˈpræktɪs/ n. v. — تمرین؛ عمل؛ تمرین کردن

Proverbs surround us every day.
ضرب‌المثل‌ها هر روز ما را احاطه می‌کنند.

Whether at home, work, school, or during a conversation with a friend, the likelihood of hearing a proverb is high.
چه در خانه، محل کار، مدرسه، چه در حین مکالمه با یک دوست، احتمال شنیدن یک ضرب‌المثل بالاست.

whether ... or ... /ˈweðər/ conj. — چه ... چه ... ؛ که آیا ... یا ...

↳ **weather** /ˈweðər/ n. — هوا، آب و هوا

likelihood /ˈlaɪklihʊd/ n. — احتمال

↳ **likely** /ˈlaɪkli/ adj. adv. — احتمالی، محتمل؛ احتمالاً

For example, the following common proverbs in English have common equivalents in Persian.

به عنوان مثال، ضرب‌المثل‌های رایج زیر در انگلیسی، معادل‌های رایج در فارسی دارند.

equivalent /ɪˈkwɪvələnt/ n. adj. — معادل، برابر

English Proverb: God helps those who help themselves.

Meaning: Don't just wait for good things to happen to you. Work hard to achieve your goals.

ضرب‌المثل انگلیسی: خدا کمک می‌کند به آن‌هایی که به خودشان کمک می‌کنند.

معنی: فقط منتظر نباشید که چیزهای خوب برایتان اتفاق بیافتند. سخت کار کنید تا به اهدافتان برسید.

ضرب‌المثل فارسی: از تو حرکت، از خدا برکت.

English Proverb: The early bird catches the worm.

Meaning: You should wake up and start work early if you want to succeed.

ضرب‌المثل انگلیسی: پرنده‌ای که زود بیاید کرم را می‌گیرد.

معنی: باید زود بیدار شوید و شروع به کار کنید اگر می‌خواهید موفق شوید.

ضرب‌المثل فارسی: سحرخیز باش تا کامروا باشی.

worm /wɜːrm/ n. — کِرم

English Proverb: Birds of a feather flock together.

Meaning: People like to spend time with others who are similar to them.

ضرب‌المثل انگلیسی: پرندگانی که پَر یکسان دارند دُور هم جمع می‌شوند.

معنی: مردم دوست دارند با بقیهٔ کسانی که مشابه آن‌ها هستند وقت بگذرانند.

ضرب‌المثل فارسی: کبوتر با کبوتر، باز با باز.

feather /ˈfeðər/ n. — پَر

flock /flɑːk/ n. v. — (گوسفند یا بز) گلّه؛ (پرندگان یا مردم) دسته؛ جمع شدن، گرد آمدن

↳ **flock together** — دُور هم جمع شدن

English Proverb: Actions speak louder than words.

Meaning: Just saying that you'll do something doesn't mean much. Actually doing it is harder and more meaningful.

ضرب‌المثل انگلیسی: اَعمال بلندتر از کلمات حرف می‌زنند.

معنی: فقط گفتنِ این‌که کاری را انجام خواهید داد معنی زیادی ندارد. واقعاً انجام دادن آن سخت‌تر و معنی‌دارتر است.

ضرب‌المثل فارسی: به عمل کار برآید، به سخن‌دانی نیست.

English Proverb: Practice makes perfect.
Meaning: You have to practice a skill a lot to become good at it.

ضرب‌المثل انگلیسی: تمرین، عالی می‌کند.
معنی: باید یک مهارت را خیلی تمرین کنید تا در آن ماهر شوید.
ضرب‌المثل فارسی: کارِ نیکو کردن از پُر کردن است.

good at sth — خوب در کاری، ماهر در کاری

English Proverb: Too many cooks spoil the broth.
Meaning: When there are too many people trying to lead and give their opinions, it's confusing and leads to bad results. Jobs and projects should have one or two strong leaders.

ضرب‌المثل انگلیسی: آشپزهای بیش از حد زیاد، سوپ را خراب می‌کنند.
معنی: وقتی افراد بیش از حد زیادی هستند که سعی می‌کنند هدایت کنند و نظرشان را بگویند، گیج‌کننده است و منجر به نتایج بدی می‌شود. شغل‌ها و پروژه‌ها باید یک یا دو رهبر قوی داشته باشند.
ضرب‌المثل فارسی: آشپز که دو تا شد، آش یا شور می‌شود یا بی‌نمک.

cook /kʊk/ n. v. — آشپز؛ آشپزی کردن، پختن
spoil /spɔɪl/ v. (spoiled/spoilt, spoiled/spoilt) — خراب کردن؛ (بچه) لوس کردن
broth /brɑːθ/ n. — سوپ
lead /liːd/ v. (led, led) — رهبری کردن؛ هدایت کردن
↳ **lead to** / phr. v. (= result in, end in) — منجر شدن به، انجامیدن به
↳ **leader** /ˈliːdər/ n. — رهبر؛ راهنما

English Proverb: Easy come, easy go.
Meaning: When you get money quickly, like by winning it, it's easy to spend it or lose it quickly as well.

ضرب‌المثل انگلیسی: چیزی که راحت آمده، راحت می‌رود.
معنی: وقتی که سریع پول به دست می‌آورید، مثلاً از طریق برنده شدن آن، سریع خرج کردن یا از دست دادن آن هم راحت است.
ضرب‌المثل فارسی: بادآورده را باد می‌برد.

English Proverb: Two heads are better than one.
Meaning: When two people cooperate with each other, they come up with better ideas.

ضرب‌المثل انگلیسی: دو سر بهتر از یک سر است.
معنی: وقتی دو نفر با هم همکاری می‌کنند، ایده‌های بهتری به ذهنشان می‌رسد.
ضرب‌المثل فارسی: یک دست صدا ندارد.

cooperate /koʊˈɑːpəreɪt/ v. (BrE: co-operate) — همکاری کردن
↳ **operate** /ˈɑːpəreɪt/ v. — کار کردن، عمل کردن؛ عمل جراحی کردن
come up with / phr. v. (came up with, come up with) — (ایده، راه‌حل و ...) ارائه کردن، یافتن، به ذهن رسیدن

English Proverb: Don't count your chickens before they hatch.

Meaning: Your plans might not work out, so don't start thinking about what you'll do after you succeed. Wait until you've already succeeded, and then you can think about what to do next.

ضرب‌المثل انگلیسی: جوجه‌هایت را قبل از این‌که از تخم دربیایند نشمار.

معنی: برنامه‌هایتان ممکن است جواب ندهند، بنابراین شروع نکنید به فکر کردن در مورد این‌که بعد از موفق شدن چه کار خواهید کرد. صبر کنید تا قبلاً موفق شده باشید و سپس می‌توانید در مورد این فکر کنید که بعد از آن چه کار کنید.

ضرب‌المثل فارسی: جوجه را آخر پاییز می‌شمارند.

hatch /hætʃ/ v. (جوجه) از تخم درآمدن؛ (تخم) شکستن

work out /ˌwɜːrk ˈaʊt/ phr. v. فهمیدن، سر درآوردن از؛ نتیجه دادن، جواب دادن؛ ورزش کردن

↳ **workout** /ˈwɜːrkaʊt/ n. ورزش

until /ənˈtɪl/ prep. conj. (= till) تا؛ تا وقتی که

already /ɑːlˈredi/ adv. قبلاً، از قبل؛ همین حالا هم، همین الانشم

English Proverb: Out of sight, out of mind.

Meaning: You soon forget people or things that are no longer visible or present.

ضرب‌المثل انگلیسی: خارج از دید، خارج از ذهن.

معنی: به‌زودی افراد یا چیزهایی را که دیگر قابل رؤیت یا حاضر نیستند، فراموش می‌کنید.

ضرب‌المثل فارسی: از دل برود هر آن‌که از دیده برفت.

sight /saɪt/ n. دید، بینایی

↳ **insight** /ˈɪnsaɪt/ n. بینش، بصیرت

no longer دیگر نه

English Proverb: Cut your coat according to your cloth.

ضرب‌المثل انگلیسی: کتت را طبق پارچه‌ات بِبُر.

ضرب‌المثل فارسی: پایت را به اندازهٔ گلیمت دراز کن.

cloth /klɑːθ/ n. پارچه

↳ **clothes** /kloʊz/ n. pl. لباس

English Proverb: A burnt child dreads the fire.

ضرب‌المثل انگلیسی: یک بچهٔ سوخته، از آتش می‌ترسد.

ضرب‌المثل فارسی: مارگزیده از ریسمان سیاه و سفید می‌ترسد.

burnt /bɜːrnt/ adj. سوخته

↳ **burn** /bɜːrn/ v. (burned/burnt, burned/burnt) سوختن؛ سوزاندن

↵ فعل burn می‌تواند باقاعده یا بی‌قاعده باشد؛ یعنی شکل گذشته و اسم مفعول آن هم می‌تواند burned باشد و هم burnt. علاوه بر این، کلمهٔ burnt می‌تواند به عنوان صفت و به معنی «سوخته» هم استفاده شود. افعال learn و dream هم مشابه burn هستند و گذشته و اسم مفعول آن‌ها می‌تواند باقاعده و به شکل learned و dreamed، یا بی‌قاعده و به شکل learnt و dreamt باشد.

dread /dred/ v. ترسیدن از، وحشت داشتن از

English Proverb: Kill two birds with one stone.

ضرب‌المثل انگلیسی: با یک سنگ دو پرنده را بکش.

ضرب‌المثل فارسی: با یک تیر دو نشان زدن.

stone /stoʊn/ n. سنگ

English Proverb: Don't look a gift horse in the mouth.

ضرب‌المثل انگلیسی: داخل دهان یک اسب هدیه را نگاه نکن.

ضرب‌المثل فارسی: دندان اسب پیش‌کِشی را نمی‌شمارند.

علاوه بر ضرب‌المثل‌هایی که در این بخش از کتاب درسی آورده شده، چند ضرب‌المثل هم در کتاب کار یا بخش‌های دیگر به کار رفته‌اند. برای این‌که همهٔ این ضرب‌المثل‌ها را یک جا داشته باشیم و راحت‌تر بتوانیم آن‌ها را یاد بگیریم، این موارد را هم در ادامه می‌بینیم:

English Proverb: Money does not grow on trees. (کتاب کار)

ضرب‌المثل انگلیسی: پول روی درخت نمی‌رویَد.

ضرب‌المثل فارسی: پول علف خرس نیست.

English Proverb: There's no place like home. (کتاب کار)

ضرب‌المثل انگلیسی: هیچ جایی مثل خانه نیست.

ضرب‌المثل فارسی: هیچ جا خانهٔ خود آدم نمی‌شود.

English Proverb: Absence makes the heart grow fonder. (کتاب کار)

ضرب‌المثل انگلیسی: غیاب باعث می‌شود قلب شیفته‌تر شود.

ضرب‌المثل فارسی: دوری و دوستی.

fond /fɑːnd/ adj. علاقه‌مند، شیفته

- **be fond of sb/sth** علاقه‌مند بودن به کسی یا چیزی، شیفتهٔ کسی یا چیزی بودن
- **grow fond of sb/sth** علاقه‌مند شدن به کسی یا چیزی، شیفتهٔ کسی یا چیزی شدن

English Proverb: A friend in need is a friend indeed. (متن شنیداری درس دوم)

ضرب‌المثل انگلیسی: یک دوست در موقع نیاز، واقعاً یک دوست است.

ضرب‌المثل فارسی: دوست آن باشد که گیرد دست دوست، در پریشان حالی و درماندگی.

English Proverb: No pain, no gain. (درس سوم زبان دهم)

ضرب‌المثل انگلیسی: بدون رنج، بدون سود.

ضرب‌المثل فارسی: نابرده رنج، گنج میسر نمی‌شود.

Read the following text. متن زیر را بخوانید.

Did you know that the things nobody needs can be used to produce electricity, heat or fuel?

آیا می‌دانستید که چیزهایی که هیچ‌کس نیاز ندارد می‌توانند برای تولید برق، گرما یا سوخت استفاده شوند؟

Changing waste to energy can be considered one of the most helpful ways to save the resources of the earth.

تبدیل کردن زباله به انرژی می‌تواند یکی از مفیدترین راه‌ها برای صرفه‌جویی در منابع زمین در نظر گرفته شود.

change sth to/into sth تبدیل کردن چیزی به چیزی، تغییر دادن چیزی به چیزی

waste /weɪst/ n. v. زباله، آشغال؛ اتلاف؛ تلف کردن، هدر دادن

Because garbage can be changed directly into a liquid fuel, it can be used in cars, trucks, buses and airplanes.

چون زباله می‌تواند مستقیماً به یک سوخت مایع تبدیل شود، می‌تواند در ماشین‌ها، کامیون‌ها، اتوبوس‌ها و هواپیماها مورد استفاده قرار گیرد.

garbage /ˈɡɑːrbɪdʒ/ n. زباله، آشغال

truck /trʌk/ n. کامیون، ماشین باری

To do that, garbage should be collected and taken to a landfill by workers.

برای انجام این کار، زباله باید توسط کارگران جمع‌آوری شود و به محل دفن زباله برده شود.

landfill /ˈlændfɪl/ n. محل دفن زباله

People may be paid for voluntary garbage delivery as well.

ممکن است به مردم برای تحویل داوطلبانهٔ زباله هم پول پرداخت شود.

pay /peɪ/ adj. (paid, paid) (پول) پرداخت کردن، دادن

voluntary /ˈvɑːlənteri/ adj. داوطلبانه

↳ **volunteer** /ˌvɑːlənˈtɪər/ n. v. داوطلب؛ داوطلب شدن

delivery /dɪˈlɪvəri/ n. تحویل

↳ **deliver** /dɪˈlɪvər/ v. تحویل دادن، رساندن

It is important to know that not all types of waste can be used to produce fuel.

مهم است بدانیم که تمام انواع زباله نمی‌توانند برای تولید سوخت استفاده شوند.

Some materials may give off harmful gases in the process.

بعضی مواد ممکن است در این فرآیند گازهای مضری ساطع کنند.

give off / phr. v. (gave off, given off) (گاز، گرما و ...) ساطع کردن، از خود بیرون دادن

Therefore, people should be informed of this danger and warned about the possible harms.

بنابراین مردم باید از این خطر مطلع شوند و به آن‌ها در مورد آسیب‌های احتمالی هشدار داده شود.

warn /wɔːrn/ v. هشدار دادن به، اخطار دادن به

↳ **warning** /ˈwɔːrnɪŋ/ n. هشدار، اخطار

Read the following example sentences. جملات مثال زیر را بخوانید.

The principal should call the parents. مدیر باید با والدین تماس بگیرد.

The parents should be called (by the principal). با والدین باید (توسط مدیر) تماس گرفته شود.

principal /ˈprɪnsɪpəl/ n. (مدرسه و ...) مدیر، رئیس

↳ **principle** /ˈprɪnsɪpəl/ n. اصل، قاعده؛ (در جمع) اصول اخلاقی

The cook may make a fish salad for dinner. آشپز ممکن است برای شام سالاد ماهی درست کند.

A fish salad may be made for dinner (by the cook).

سالاد ماهی ممکن است (توسط آشپز) برای شام درست شود.

People must obey the traffic rules. مردم باید از قوانین ترافیک اطاعت کنند.

The traffic rules must be obeyed (by everyone). قوانین ترافیک باید (توسط همه) اطاعت شوند.

obey /əˈbeɪ/ v. اطاعت کردن از، فرمانبرداری کردن از

traffic /ˈtræfɪk/ n. (uncountable) ترافیک، عبور و مرور

Tell your teacher how 'passive voice' is made using 'modals'.

به معلم خود بگویید که چطور «وجه مجهول» با استفاده از «مودال‌ها» ساخته می‌شود.

modal /ˈmoʊdəl/ n. (or modal verb) مودال، فعل وجهی، فعل ناقص

Read the Conversation and underline all 'passive voices with modals'.

مکالمه را بخوانید و زیر تمام «وجه‌های مجهول با مودال» خط بکشید.

Read the following sentences and use passive voice with the given verbs in the parentheses.

جملات زیر را بخوانید و با افعال داده شده در پرانتزها از وجه مجهول استفاده کنید.

parenthesis /pəˈrenθəsɪs/ n. (pl: parentheses /pəˈrenθəsiːz/) پرانتز

Something should be done about global warming, or some types of animals will die out.

باید کاری در مورد گرمایش جهانی انجام شود، وگرنه برخی از گونه‌های حیوانات منقرض خواهند شد.

global /ˈɡloʊbəl/ adj. جهانی

↳ **global warming** گرمایش جهانی

or /ɔːr/ conj. یا؛ وگرنه، در غیر این صورت

↳ حرف ربط or علاوه بر این‌که حرف ربط «انتخاب» به معنی «یا» است، می‌تواند مثل این جملهٔ کتاب درسی، حرف ربط «شرط» به معنی «وگرنه، در غیر این صورت» باشد که مخفف or else است.

die out /ˌdaɪ ˈaʊt/ phr. v. منقرض شدن؛ (عادات و رسوم) منسوخ شدن

↳ شکل ingدار فعل die به صورت dying نوشته می‌شود؛ مثل فعل lie که شکل ingدار آن lying می‌شود.

The bill must be paid before leaving the restaurant.
قبل از ترک کردن رستوران، صورت‌حساب باید پرداخت شود.

bill /bɪl/ n. صورت‌حساب؛ قبض

Some dangerous gases may be produced when garbage is burned.
وقتی که زباله سوزانده می‌شود، برخی گازهای خطرناک ممکن است تولید شوند.

Wind can be changed into electricity. باد می‌تواند به برق تبدیل شود.

Pair up and talk about the things that can/may/should/must be done without mentioning the doer.
دو به دو شوید و بدون اشاره کردن به انجام‌دهندهٔ کار، دربارهٔ چیزهایی که می‌توانند/ شاید/ باید انجام شوند صحبت کنید.

Example: Water can be converted into ice in cold weather.
مثال: آب می‌تواند در هوای سرد به یخ تبدیل شود.

Past perfect tense زمان گذشتهٔ کامل

Read the following example sentences. جملات مثال زیر را بخوانید.

Joe had studied Chinese before he moved to China.
جو چینی خوانده بود قبل از این‌که به چین نقل مکان کند.

She had never seen a bear before she went to the zoo.
او هیچ‌وقت خرس ندیده بود قبل از این‌که به باغ وحش برود.

bear /ber/ n. خرس

I knew I had seen that man somewhere before. می‌دانستم که قبلاً آن مرد را جایی دیده‌ام.

somewhere /ˈsʌmwer/ adv. جایی، یک جایی

The woman told me that she had worked in Isfahan before.
آن خانم به من گفت که قبلاً در اصفهان کار کرده است.

Everything in the garden was brown because it hadn't rained.
همه‌چیز در باغ قهوه‌ای بود چون باران نیامده بود.

They gave me some money back because I had paid too much.
آن‌ها مقداری پول به من پس دادند چون زیاد پرداخت کرده بودم.

give back /ˌɡɪv ˈbæk/ phr. v. (gave back, given back) برگرداندن، پس دادن

↳ **return** /rɪˈtɜːn/ v. برگشتن؛ برگرداندن، پس دادن

When I arrived at the party, my grandparents had already gone home.
وقتی که به مهمانی رسیدم، پدربزرگ و مادربزرگم قبلاً به خانه رفته بودند.

arrive /əˈraɪv/ v. رسیدن

↳ **arrive at** رسیدن به (جاهای کوچک مثل خانه، مدرسه، فرودگاه و ...)

↳ **arrive in** رسیدن به (جاهای بزرگ مثل شهر، کشور و ...)

When I sent the book to her, she had already bought it.
وقتی که کتاب را برای او فرستادم، قبلاً آن را خریده بود.

PART VII Listening and Speaking Pages 89-90

Speaking Strategy
استراتژیِ صحبت کردن

Talking about an Activity before another Activity in the Past
صحبت کردن در مورد فعالیتی قبل از فعالیت دیگری در گذشته

We use the 'past perfect tense' to talk about an event that happened before another event in the past.
ما از «زمان گذشتهٔ کامل» برای صحبت کردن در مورد رویدادی که قبل از رویداد دیگری در گذشته اتفاق افتاده، استفاده می‌کنیم.

event /ɪˈvent/ n. رویداد، اتفاق

OK, tell me about the picnic. What did you do? خب، در مورد پیک‌نیک به من بگو. چه کار کردید؟

That was great, dad. We played volleyball and had a barbecue.
عالی بود، بابا. ما والیبال بازی کردیم و کباب پختیم.

barbecue /ˈbɑːrbɪkjuː/ n. (AmE: barbeque) کباب؛ منقل، کباب‌پز

↳ **have a barbecue** (روی منقل) کباب پختن

Oh, come on! Did you do anything fun? اوه، بی‌خیال! کار باحالی انجام دادید؟

Yeah, it was all fun. Before we played volleyball, we had taken some photographs.
بله، همه‌ش باحال بود. قبل از این‌که والیبال بازی کنیم، چند تا عکس گرفته بودیم.

photograph /ˈfoʊtəɡræf/ n. عکس

↳ **take a photograph** عکس گرفتن

Great! Did you do anything in the afternoon? عالی! بعد از ظهر کاری انجام دادید؟

Oh, something interesting! After we had eaten lunch, we flew our kites. That was fantastic because we had made the kites ourselves!
اوه، یک کار جالب! بعد از این‌که ناهار خوردیم، بادبادک‌هایمان را به پرواز درآوردیم. عالی بود چون خودمان بادبادک‌ها را درست کرده بودیم.

fly /flaɪ/ v. (flew, flown) پرواز کردن؛ به پرواز درآوردن

kite /kaɪt/ n. بادبادک، کایت

fantastic /fænˈtæstɪk/ adj. عالی، محشر

You may use the following structures to talk about two activities in the past.
می‌توانید از ساختارهای زیر برای صحبت کردن در مورد دو فعالیت در گذشته استفاده کنید.

structure /ˈstrʌktʃər/ n. ساختار

Listen to the following conversations and answer the questions.

به مکالمه‌های زیرگوش کنید و به سؤالات پاسخ دهید.

Conversation 1

مکالمهٔ ۱

Amir: Why didn't you go to the new restaurant last night?

امیر: چرا دیشب به آن رستوران جدید نرفتید؟

Rasool: We didn't want to. We had already tried the food there the weekend before.

رسول: نمی‌خواستیم. قبلاً غذای آن‌جا را آخر هفتهٔ قبلش امتحان کرده بودیم.

Amir: Really? Did you like the food?

امیر: واقعاً؟ از غذایش خوشتان آمد؟

Rasool: That was OK. We all ordered chicken with rice. I had never tasted their special sauce anywhere else.

رسول: خوب بود. ما همه مرغ با برنج سفارش دادیم. سُس مخصوص‌شان را هیچ‌وقت هیچ جای دیگر نچشیده بودم.

rice /raɪs/ n. (uncountable) برنج

taste /teɪst/ v. n. چشیدن، مزه کردن؛ مزه داشتن؛ مزه؛ سلیقه

sauce /sɑːs/ n. سُس؛ (روی بستنی) شیره

Amir: Was it pomegranate sauce?

امیر: سُس انار بود؟

pomegranate /ˈpɑːməgrænət/ n. انار

Rasool: No, it wasn't. I had already tasted pomegranate sauce at home.

رسول: نه، نبود. قبلاً سُس انار را در خانه چشیده بودم.

Amir: Was it expensive?

امیر: گران بود؟

Rasool: I think it was cheaper than the food we had tried in other restaurants.

رسول: فکر می‌کنم از غذایی که در رستوران‌های دیگر امتحان کرده بودیم ارزان‌تر بود.

Had Rasool tried the restaurant sauce before?

رسول سُس آن رستوران را قبلاً امتحان کرده بود؟

Did Rasool go to the new restaurant alone?

رسول تنها به آن رستوران جدید رفت؟

alone /əˈloʊn/ adj. adv. تنها، به تنهایی

Pair up and ask your friends to talk about what they did in the past before or after other actions. You may use the clues in the box.

دو به دو شوید و از دوستانتان بخواهید که در مورد آن‌چه که در گذشته، قبل یا بعد از اقدامات دیگر انجام دادند، صحبت کنند. می‌توانید از راهنماهایی که در باکس آمده استفاده کنید.

travel to Mashhad, borrow a book, spend money, catch cold, go home, leave Tehran

سفر کردن به مشهد، قرض گرفتن یک کتاب، پول خرج کردن، سرما خوردن، به خانه رفتن، تهران را ترک کردن

Conversation 2 — مکالمهٔ ۲

Diba: What did you do on Thursday?
دیبا: پنجشنبه چه کار کردید؟

Samira: Oh, on Thursday, Yeganeh and Kiana came over for dinner. We really missed you.
سمیرا: اوه، پنجشنبه یگانه و کیانا برای شام به خانهٔ ما آمدند. واقعاً دلمان برایت تنگ شد.

come over / phr. v. (came over, come over) — به خانهٔ کسی آمدن، به کسی سر زدن

miss /mɪs/ v. — دلتنگ شدن برای؛ (اتوبوس، قطار، فیلم و ...) نرسیدن به، از دست دادن

Diba: Thanks, but you wanted to go to the museum of Holy Defense, didn't you?
دیبا: ممنون، ولی شما می‌خواستید به موزهٔ دفاع مقدس بروید، این‌طور نیست؟

defense /dɪˈfens/ n. (BrE: defence) — دفاع

↳ **defend** /dɪˈfend/ v. — دفاع کردن از

Samira: Oh, yes. Before we got home, we'd gone to the museum.
سمیرا: اوه، بله. قبل از این‌که به خانه برسیم، به موزه رفته بودیم.

Diba: Was it the first time you went there?
دیبا: اولین باری بود که به آن‌جا رفتی؟

Samira: No, I had already been there once.
سمیرا: نه، قبلاً یک بار به آن‌جا رفته بودم.

have/had been somewhere — قبلاً به جایی رفتن

↳ وقتی می‌خواهیم بگوییم که قبلاً به جایی رفته‌ایم و برگشته‌ایم، یعنی در واقع این تجربه را داریم، فعل been را به کار می‌بریم. اگر به جای been از gone استفاده کنیم، به رفتن و در آن‌جا بودن اشاره می‌کند. به این دو مثال توجه کنید:

He has **been** to Shiraz. — او (قبلاً) به شیراز رفته است. (قبلاً رفته و برگشته)

He has **gone** to Shiraz. — او (الان) به شیراز رفته است. (رفته و الان آن‌جاست)

Diba: Did your friends stay till midnight?
دیبا: دوستانت تا نیمه‌شب ماندند؟

midnight /ˈmɪdnaɪt/ n. (uncountable) — نیمه‌شب، ساعت ۱۲ شب

↳ **midday** /ˈmɪddeɪ/ n. (uncountable) — ظهر، ساعت ۱۲ ظهر

Samira: No, after we had had dinner, their mothers arrived and took them home.
سمیرا: نه، بعد از این‌که شام خوردیم، مادرانشان رسیدند و آن‌ها را به خانه بردند.

When had Samira and her friends gone to the museum?
سمیرا و دوستانش کی به موزه رفته بودند؟

When did Samira's guests leave her home?
مهمان‌های سمیرا کی خانهٔ او را ترک کردند؟

Pair up and ask your friends to talk about what they hadn't done before. You may use the clues in the box.
دو به دو شوید و از دوستانتان بخواهید که در مورد آن‌چه که قبلاً انجام نداده بودند، صحبت کنند. می‌توانید از راهنماهایی که در باکس آمده استفاده کنید.

climb Damavand, apply for a job, pay a check, sing a song, go abroad, play futsal
بالا رفتن از دماوند، درخواست دادن برای یک شغل، یک چک را پرداخت کردن، آهنگ خواندن، به خارج رفتن، فوتسال بازی کردن

apply for /əˈplaɪ fɔːr/ v. (شغل، دانشگاه و ...) درخواست دادن برای

song /sɑːŋ/ n. آهنگ، ترانه

↳ **sing** /sɪŋ/ v. (sang, sung /sʌŋ/) خواندن، آواز خواندن

futsal /ˈfʊtsɑːl/ n. فوتسال، فوتبال داخل سالن

PART VIII Writing Pages 91-97

Supporting Sentences جملات حامی

In Lesson Two you got familiar with the paragraph format as well as the structure of a topic sentence.
در درس ۲ شما با قالب پاراگراف و همچنین ساختار یک جملهٔ موضوع آشنا شدید.

Now, two other components of a paragraph, namely supporting sentences and concluding sentence are introduced.
حالا، دو جزء دیگر پاراگراف، یعنی جملات حامی و جملهٔ نتیجه‌گیری معرفی می‌شوند.

component /kəmˈpoʊnənt/ n. جزء، عنصر، مؤلفه

namely /ˈneɪmli/ adv. یعنی، که عبارت است از

conclude /kənˈkluːd/ v. نتیجه‌گیری کردن؛ پایان دادن

↳ **conclusion** /kənˈkluːʒən/ n. نتیجه‌گیری؛ پایان

Supporting sentences come after the topic sentence. جملات حامی بعد از جملهٔ موضوع می‌آیند.

These sentences can: explain the idea in the topic sentence, give reasons, give examples, tell a short story.
این جملات می‌توانند: ایدهٔ جملهٔ موضوع را توضیح دهند، دلایلی ارائه کنند، مثال‌هایی ارائه کنند، یک داستان کوتاه تعریف کنند.

Read the following paragraphs. پاراگراف‌های زیر را بخوانید.

Cross out any sentences that do not support the topic sentences.
هر جمله‌ای را که از جملات موضوع حمایت نمی‌کند، خط بزنید.

cross out /ˌkrɑːs ˈaʊt/ phr. v. خط زدن، خط کشیدن روی

↳ **cross** /krɑːs/ n. v.
(علامت) ضربدر، به‌علاوه؛ صلیب؛ (خیابان) رد شدن از؛ (دست یا پا) روی هم انداختن

Ants are strange insects. مورچه‌ها حشرات عجیبی هستند.

strange /streɪndʒ/ adj. عجیب، غیرعادی؛ غریب، بیگانه

↳ **strong** /strɑːŋ/ adj. قدرتمند، قوی

Like all insects, they have six legs. مثل تمام حشرات، آن‌ها شش پا دارند.

Each leg has three joints. هر پا سه مَفصل دارد.

joint /dʒɔɪnt/ n. adj. مَفصل؛ مشترک

↳ **join** /dʒɔɪn/ v. ملحق شدن به، پیوستن به

Yesterday, I saw an ant. دیروز من یک مورچه دیدم.

The legs of ants are very strong, which help ants run very quickly.
پاهای مورچه‌ها خیلی قوی هستند، که به مورچه‌ها کمک می‌کنند که خیلی سریع بدوند.

I can run quickly too. من هم می‌توانم سریع بدوم.

If a man could run as fast for his size as an ant can, he could run as fast as a racehorse.
اگر انسانی می‌توانست به نسبت اندازه‌اش، به سرعتی که مورچه می‌تواند، بدود، می‌توانست به سرعت یک اسب مسابقه بدود.

racehorse /ˈreɪshɔːrs/ n. اسب مسابقه

↳ **race** /reɪs/ n. مسابقه

The new century has brought big changes in communication.
قرن جدید تغییرات بزرگی را در برقراری ارتباط آورده است.

Cell phones are small enough to carry in your pocket.
تلفن‌های همراه به اندازهٔ کافی کوچک هستند که آن‌ها را در جیبتان حمل کنید.

Students should not use cell phones in schools.
دانش‌آموزان نباید در مدارس از تلفن‌های همراه استفاده کنند.

Videophones let you see the person you are talking to on the phone.
تلفن‌های تصویری به شما اجازه می‌دهند که فردی را که دارید پای تلفن با او صحبت می‌کنید، ببینید.

videophone /ˈvɪdioʊfoʊn/ n. تلفن تصویری

on the phone پای تلفن

↵ دقت کنیم که برای کلمهٔ phone باید از حرف اضافهٔ on استفاده کنیم، نه in یا at.

But some people do not have such phones. ولی بعضی از افراد چنین تلفن‌هایی ندارند.

Tiny hand-size computers know your favorite subjects.
کامپیوترهای خیلی کوچکِ اندازهٔ دست، موضوعات مورد علاقهٔ شما را می‌دانند.

favorite /ˈfeɪvrɪt/ adj. (BrE: favourite) مورد علاقه، محبوب

The Internet is everywhere. اینترنت همه‌جا هست.

The Concluding Sentence جملهٔ نتیجه‌گیری

The last sentence in a paragraph is often a concluding sentence.
آخرین جمله در یک پاراگراف اغلب یک جملهٔ نتیجه‌گیری است.

This sentence repeats the idea of the topic sentence.
این جمله ایدهٔ جملهٔ موضوع را تکرار می‌کند.

Remember: Not all paragraphs have concluding sentences.
به یاد داشته باشید: همهٔ پاراگراف‌ها جملات نتیجه‌گیری ندارند.

Read the following paragraphs. پاراگراف‌های زیر را بخوانید.

Which one has a concluding sentence? کدام‌یک جملهٔ نتیجه‌گیری دارد؟

Horses are farm animals. اسب‌ها حیوانات مزرعه هستند.

farm /fɑːrm/ n. v. مزرعه؛ کشاورزی کردن
↳ **farming** /ˈfɑːrmɪŋ/ n. کشاورزی
↳ **farmer** /ˈfɑːrmər/ n. کشاورز

They are usually black, grey, white and brown in color.
آن‌ها معمولاً به رنگِ سیاه، خاکستری، سفید و قهوه‌ای هستند.

grey /greɪ/ adj. (AmE: gray) خاکستری، طوسی

They carry people and goods from one place to another.
آن‌ها مردم و کالاها را از جایی به جای دیگر می‌برند.

They have long legs, which are very strong. آن‌ها پاهای بلندی دارند، که خیلی قوی هستند.

They can easily run long distances. آن‌ها به راحتی می‌توانند مسافت‌های طولانی را بدوند.

distance /ˈdɪstəns/ n. فاصله، مسافت
↳ **distant** /ˈdɪstənt/ adj. دور

Horses usually move in herds. اسب‌ها معمولاً در گلّه حرکت می‌کنند.

herd /hɜːrd/ n. (چهارپایان) گلّه؛ (مردم) عوام، عموم مردم
↳ **flock** /flɑːk/ n. v. (گوسفند یا بز) گلّه؛ (پرندگان یا مردم) دسته؛ جمع شدن، گرد آمدن

They live in a stable. آن‌ها در اصطبل زندگی می‌کنند.

stable /ˈsteɪbəl/ n. adj. اصطبل، طویله؛ ثابت، پایدار

They are very useful farm animals. آن‌ها حیوانات مزرعهٔ خیلی مفیدی هستند.

Energy is important. انرژی مهم است.

Without it, we would have a harder time because most of our activities like cooking a dinner, heating a house, lighting a street, keeping a hospital open, running a factory all require energy.
بدون آن، ما اوضاع سخت‌تری داشتیم چون بیشتر فعالیت‌هایمان مانند پختن یک شام، گرم کردن یک خانه، روشن کردن یک خیابان، باز نگه داشتن یک بیمارستان، اداره کردن یک کارخانه همه به انرژی نیاز دارند.

run /rʌn/ v. (ran, run) دویدن؛ (شرکت و ...) اداره کردن، چرخاندن
require /rɪˈkwaɪər/ v. (= need) نیاز داشتن، احتیاج داشتن

It is thus at the heart of everybody's life. بنابراین انرژی در مرکز زندگی همه است.

Elephant is the largest animal to walk the Earth.
فیل بزرگ‌ترین حیوانی است که در زمین راه می‌رود.

An elephant can carry a load of 1200 pounds. یک فیل می‌تواند یک بار ۱۲۰۰ پوندی را حمل کند.

load /loʊd/ n. بار

pound /paʊnd/ n. (واحد وزن یا پول) پوند

1 pound = 454 grams ۱ پوند = ۴۵۴ گرم

They eat 300 pounds of food a day. آن‌ها هر روز ۳۰۰ پوند غذا می‌خورند.

An elephant baby can weigh 200 pounds at birth.
یک بچهٔ فیل می‌تواند در هنگام تولد ۲۰۰ پوند وزن داشته باشد.

weigh /weɪ/ v. وزن داشتن؛ وزن کردن

↳ **weight** /weɪt/ n. وزن؛ وزنه

Elephants can live up to 70 years. فیل‌ها می‌توانند تا ۷۰ سال عمر کنند.

up to /ˈʌp ˌtuː/ adv. prep. تا، حداکثر تا

Unscramble the following sentences. جملات زیر را مرتب کنید.

unscramble /ʌnˈskræmbəl/ v. مرتب کردن، از حالت به‌هم‌ریخته درآوردن

↳ **scramble** /ˈskræmbəl/ v. به هم ریختن، به هم زدن

Then write them in correct order to form a paragraph.
سپس آن‌ها را به ترتیب درست بنویسید تا یک پاراگراف شکل دهید.

In order of distance from the Sun, the planets are Mercury, Venus, Earth, Mars, Jupiter, Saturn, Uranus, Neptune and Pluto.
به ترتیب فاصله از خورشید، سیاره‌ها عطارد، زهره، زمین، مریخ، مشتری، زحل، اورانوس، نپتون و پلوتون هستند.

The Solar System consists of the Sun, Moon and planets.
منظومهٔ شمسی از خورشید، ماه و سیارات تشکیل شده است.

consist of /kənˈsɪst ɑːv/ phr. v. متشکل بودن از، تشکیل شدن از

↳ فعل consist of هیچ‌وقت به شکل مجهول (be + p.p.) یا استمراری (be + ing) به کار نمی‌رود.

The Sun is at the centre of the Solar System and these planets revolve around it.
خورشید در مرکز منظومهٔ شمسی است و این سیارات به دور آن می‌چرخند.

centre /ˈsentər/ n. (AmE: center) مرکز

revolve /rɪˈvɑːlv/ v. چرخیدن، گشتن

↳ **revolve around sth** دور چیزی چرخیدن، دور چیزی گشتن

The Sun is the largest member of the Solar System.
خورشید بزرگ‌ترین عضو منظومهٔ شمسی است.

Below are sentences from a paragraph in the wrong order.
در زیر، جملاتی از یک پاراگراف به ترتیبِ اشتباه هستند.

Decide if the sentences are topic sentence (T), supporting sentences (S), or concluding sentence (C).
تصمیم بگیرید که آیا این جملات، جملهٔ موضوع، جملات حامی یا جملهٔ نتیجه‌گیری هستند.

Trees are very valuable. درختان خیلی ارزشمند هستند.

They also cause rain. آن‌ها همچنین موجب باران می‌شوند.

They take carbon dioxide from the atmosphere and fill it with oxygen.
آن‌ها دی اکسید کربن را از جَو می‌گیرند و آن را با اکسیژن پُر می‌کنند.

atmosphere /ˈætməsfɪər/ n. جَو، اتمسفر

In short, the trees are the best friends of man.
خلاصه، درختان بهترین دوستان انسان هستند.

in short خلاصه، خلاصهٔ کلام

They supply us with many necessary things of everyday life.
آن‌ها خیلی از چیزهای ضروری زندگی روزمره را برای ما تأمین می‌کنند.

supply /səˈplaɪ/ n. v. تأمین، عرضه؛ تأمین کردن، عرضه کردن

↳ **supply sb with sth = supply sth to sb**

چیزی را برای کسی تأمین کردن، چیزی را به کسی عرضه کردن

everyday /ˈevrideɪ/ adj. روزمره، روزانه

↳ **every day** هر روز

↳ به تفاوت every day (با فاصله) و everyday (بدون فاصله) توجه کنیم. عبارت every day یک قید زمان است که تا به حال در جملات زیادی آن را دیده‌ایم، ولی کلمهٔ everyday یک صفت است که مثل این جملهٔ کتاب درسی، بعد از آن حتماً باید یک اسم آورده شود.

Now you are going to write a paragraph about ‘Learning a New Language’.
حالا شما قرار است پاراگرافی در مورد «یاد گرفتن یک زبان جدید» بنویسید.

Follow the steps: این قدم‌ها را دنبال کنید:

Try to write a good topic sentence. سعی کنید یک جملهٔ موضوع خوب بنویسید.

Generate at least three supporting sentences. حداقل سه جملهٔ حامی تولید کنید.

Write a good concluding sentence. یک جملهٔ نتیجه‌گیری خوب بنویسید.

Now organize them to form a paragraph. حالا آن‌ها را مرتب کنید تا یک پاراگراف شکل دهید.

Using the following pictures, write a paragraph about 'Sport'.
با استفاده از تصاویر زیر، پاراگرافی در مورد «ورزش» بنویسید.

Look at the following picture and then write a paragraph to describe it.
به تصویر زیر نگاه کنید و سپس پاراگرافی برای شرح دادن آن بنویسید.

PART IX What You Learned Page 99

Listen to the first part of a story. به بخش اول یک داستان گوش کنید.

Last night, I left work late at around 9 p.m.
دیشب من محل کار را دیر ترک کردم، حدود ساعت ۹ شب.

When I came out of the office, most people had already gone home.
وقتی که از اداره بیرون آمدم، اکثر مردم قبلاً به خانه رفته بودند.

The street was very dark and quiet. خیابان خیلی تاریک و ساکت بود.

I hadn't experienced such a thing before. قبلاً چنین چیزی را تجربه نکرده بودم.

While I was walking, a car pulled over. وقتی که داشتم قدم می‌زدم، یک ماشین کنار زد.

pull over /ˌpʊl ˈoʊvər/ phr. v. (ماشین) کنار زدن، نگه داشتن

↳ **pull** /pʊl/ v. کشیدن

I looked at the driver. به راننده نگاه کردم.

I was sure I had seen this man before. مطمئن بودم که این مرد را قبلاً دیده‌ام.

I wondered, "Who can it be?" از خودم می‌پرسیدم: «او چه کسی می‌تواند باشد؟»

He waved at me and came out of the car. او برای من دست تکان داد و از ماشین بیرون آمد.

wave /weɪv/ v. n. دست تکان دادن؛ موج

↳ **wave at sb** برای کسی دست تکان دادن

He asked if he could drive me home. او پرسید که آیا می‌تواند مرا به خانه برساند (یا نه).

Suddenly, I remembered. ناگهان به یاد آوردم.

Answer the following questions based on what you've just heard.
به سؤالات زیر بر اساس چیزی که الان شنیدید جواب دهید.

How was the street at night? خیابان در شب چطور بود؟

Had the man experienced such a thing before?
آن مرد چنین چیزی را قبلاً تجربه کرده بود؟

Listen again and take note of 'past perfect tenses'.
دوباره گوش کنید و «زمان‌های گذشتهٔ کامل» را یادداشت کنید.

Now read the rest. حالا بقیه را بخوانید.

He was one of our clients. او یکی از مشتری‌های ما بود.

client /ˈklaɪənt/ n. مشتری

He had come to our office two or three times before.
او قبلاً دو یا سه بار به ادارهٔ ما آمده بود.

The last time he was there, he was so upset. آخرین باری که او آن‌جا بود، خیلی ناراحت بود.

upset /ʌpˈset/ adj. v. (upset, upset) ناراحت، نگران؛ ناراحت کردن، نگران کردن

He was worried because he had lost his documents.
او نگران بود چون مدارکش را گم کرده بود.

worried /ˈwɜːrid/ adj. نگران

↳ **worry** /ˈwɜːri/ n. v. نگرانی؛ نگران بودن؛ نگران کردن

document /ˈdɑːkjəmənt/ n. سند، مدرک

Everyone in the office tried to help him. همه در اداره سعی کردند به او کمک کنند.

They started to look for his suitcase. آن‌ها شروع کردن به گشتن دنبال چمدان او.

suitcase /ˈsuːtkeɪs/ n. چمدان

Finally, he remembered that he had left his suitcase in his car!
در نهایت، او به یاد آورد که چمدانش را در ماشینش جا گذاشته است!

finally /ˈfaɪnəli/ adv. در نهایت، سرانجام

↳ **final** /ˈfaɪnəl/ adj. نهایی، آخرین

He apologized for his anger and left. او بابت عصبانیتش عذرخواهی کرد و رفت.

apologize /əˈpɑːlədʒaɪz/ v. (BrE: apologise) عذرخواهی کردن، معذرت خواستن

↳ **apology** /əˈpɑːlədʒi/ n. عذرخواهی، معذرت

anger /ˈæŋgər/ n. عصبانیت، خشم

↳ **angry** /ˈæŋgri/ adj. عصبانی، خشمگین

I haven't seen him since then. — از آن موقع به بعد او را ندیده‌ام.

since then — از آن موقع به بعد

در این جمله باید به جای زمان حال کامل (haven't seen) از زمان گذشتهٔ کامل (hadn't seen) استفاده می‌شد، چون گویندهٔ این جمله دیشب آن فرد را دیده است. به تفاوت مفهومی این دو جمله توجه کنید:

I **haven't seen** him since then. — از آن موقع به بعد او را ندیده‌ام. (هنوز هم او را ندیده‌ام.)

I **hadn't seen** him since then. — از آن موقع به بعد او را ندیده بودم. (تا دیشب که او را دیدم.)

Scan the text and list 'past perfect tenses'.
متن را سریع مرور کنید و «زمان‌های گذشتهٔ کامل» را لیست کنید.

Work in pairs. Ask and answer. — دو به دو کار کنید. بپرسید و جواب بدهید.

Had the man lost his suitcase in the office? — آن مرد چمدانش را در اداره گم کرده بود؟

Did the man apologize? — آن مرد عذرخواهی کرد؟

Have you ever forgotten doing something?
شما تا به حال کاری را که انجام داده‌اید، فراموش کرده‌اید؟

PART X Workbook Pages 43-60

Many countries now think that cars that burn fossil fuels should be replaced by electric cars.
خیلی از کشورها الان فکر می‌کنند که ماشین‌هایی که سوخت‌های فسیلی می‌سوزانند باید توسط ماشین‌های برقی جایگزین شوند.

Electric cars don't burn gasoline in the engine, so they don't pollute the air.
ماشین‌های برقی در موتورشان بنزین نمی‌سوزانند، بنابراین هوا را آلوده نمی‌کنند.

gasoline /ˈgæsəliːn/ n. (= gas) — بنزین

engine /ˈendʒɪn/ n. — موتور

They use electricity stored on the car in batteries.
آن‌ها از برقی که در ماشین در باتری‌ها ذخیره شده استفاده می‌کنند.

store /stɔːr/ n. v. — مغازه، فروشگاه؛ ذخیره کردن، انبار کردن

battery /ˈbætəri/ n. — باتری

Sometimes, 12 or 24 batteries, or more, are needed to power the car.
گاهی اوقات ۱۲ یا ۲۴ باتری یا بیشتر، برای تأمین کردن انرژی ماشین مورد نیاز است.

Just like a remote-controlled car, an electric car has an electric motor that turns the wheels and a battery to run the motor.

درست مثل یک ماشینِ با کنترل از راه دور، یک ماشین برقی، یک موتور برقی که چرخ ها را می‌چرخاند و یک باتری برای به کار انداختن موتور دارد.

just /dʒʌst/ adv. — فقط؛ تازه، همین الان؛ درست، دقیقاً

remote-controlled /rɪˌmoʊtkənˈtroʊld/ adj. — با کنترل از راه دور

↳ **remote** /rɪˈmoʊt/ adj. — دور؛ دورافتاده

turn /tɜːrn/ v. n. — چرخیدن؛ چرخاندن؛ چرخش؛ نوبت

↳ **turn around/round** / phr. v. — چرخیدن، برگشتن

↳ **turn on** / phr. v. — روشن کردن

↳ **turn off** / phr. v. — خاموش کردن

wheel /wiːl/ n. — چرخ

run /rʌn/ v. (ran, run) — دویدن؛ (شرکت و ...) اداره کردن، چرخاندن؛ (دستگاه) به کار انداختن

Electricity, the same energy that lights your lamps and runs your TV, is stored in batteries on an electric car.

برق، همان انرژی که لامپ‌های شما را روشن می‌کند و تلویزیون شما را به کار می‌اندازد، در یک ماشین برقی در باتری‌ها ذخیره می‌شود.

The batteries can be like the batteries you find in flashlights or in regular gasoline cars.

باتری‌ها می‌توانند مانند باتری‌هایی که در چراغ قوه یا در ماشین‌های بنزینی معمولی پیدا می‌کنید، باشند.

flashlight /ˈflæʃlaɪt/ n. — چراغ قوه

regular /ˈregjələr/ adj. — عادی، معمولی؛ منظم، مرتب؛ (گرامر) باقاعده

↳ **irregular** /ɪˈregjələr/ adj. — غیرعادی، غیرمعمول؛ نامنظم، نامرتب؛ (گرامر) بی‌قاعده

To get the battery ready to roll, you have to charge it.

برای آماده کردنِ باتری برای به کار افتادن، باید آن را شارژ کنید.

roll /roʊl/ v. — غلتیدن؛ غلتاندن؛ (دستگاه) به کار افتادن

charge /tʃɑːrdʒ/ v. — شارژ کردن

This process isn't much different from the way you charge the portable devices you carry around every day: your cell phone, MP3 player, or digital camera.

این فرآیند خیلی متفاوت نیست با شیوه‌ای که وسایل قابل‌حملی که هر روز با خود به این‌طرف و آن‌طرف می‌برید را شارژ می‌کنید: تلفن همراه، دستگاه پخش موسیقی، یا دوربین دیجیتال‌تان.

portable /ˈpɔːrtəbəl/ adj. — قابل‌حمل، دستی

carry around — با خود به این‌طرف و آن‌طرف بردن

The difference is that you deal with a much bigger gadget that carries you around instead.

تفاوت این است که با یک وسیلهٔ خیلی بزرگ‌تر سر و کار دارید که در عوض، شما را با خود به این‌طرف و آن‌طرف می‌برد.

deal with /ˈdiəl wɪð/ phr. v. (dealt with, dealt with)
سر و کار داشتن با؛ (مسئله) حل و فصل کردن

↳ **deal** /dɪəl/ n. v. (dealt, dealt /delt) معامله؛ معامله کردن

gadget /ˈgædʒət/ n. وسیله، ابزار، دستگاه

The electric car is usually plugged in at night.

ماشین برقی معمولاً در هنگام شب به برق زده می‌شود.

The car can be plugged into a special charging unit even at houses.

این ماشین حتی در خانه‌ها می‌تواند به یک دستگاه شارژکنندهٔ مخصوص متصل شود.

plug in /ˌplʌg ˈɪn/ phr. v. به برق زدن

plug into /ˌplʌg ˈɪntuː/ phr. v. متصل کردن/ شدن به

↳ **plug** /plʌg/ n. (برق) دوشاخه

↲ به تفاوت کاربردی دو فعل plug in و plug into در این جملات کتاب درسی توجه کنیم. فعل plug in خودش به تنهایی به معنی «به برق زدن» است، ولی plug into به معنی «متصل کردن/ شدن به» است و بعد از آن حتماً باید چیزی که وسیله به آن متصل می‌شود آورده شود.

unit /ˈjuːnɪt/ n. واحد؛ دستگاه

Some electric cars can be plugged right into a regular electrical wall outlet.

بعضی از ماشین‌های برقی می‌توانند مستقیماً به یک پریز برق دیواری عادی متصل شوند.

right /raɪt/ adj. adv. درست؛ مناسب؛ راست؛ مستقیماً

outlet /ˈaʊtlet/ n. پریز

Others need a larger outlet, like the kind that a stove or a vacuum cleaner plugs into.

بقیه به یک پریز بزرگ‌تر نیاز دارند، مانند آن نوعی که یک اجاق گاز یا یک جارو برقی به آن متصل می‌شود.

stove /stoʊv/ n. اجاق گاز

vacuum cleaner /ˈvækjuːm ˌkliːnər/ n. جارو برقی

↳ **vacuum** /ˈvækjuːm/ n. v. خلأ؛ جارو برقی؛ جارو برقی کشیدن

↲ همان‌طور که قبلاً گفتیم، بعد از plug into حتماً باید چیزی که وسیله به آن متصل می‌شود آورده شود. دلیل این‌که در ظاهر این جمله بعد از plug into چیزی نیامده این است که در این‌جا یک جمله‌وارهٔ وصفی ساخته شده و طبق گرامر درس دوم، ضمیر تکراری داخل جمله‌وارهٔ وصفی حذف شده است. قبل از این‌که این جمله‌وارهٔ وصفی ساخته شود، بعد از plug into ضمیر it وجود داشته است.

The engineers are trying to make better batteries that hold more energy and last longer.
مهندسان دارند تلاش می‌کنند تا باتری‌های بهتری بسازند که انرژی بیشتری نگه دارند و بیشتر دوام بیاورند.

engineer /ˌendʒɪˈnɪər/ n. — مهندس

hold /hoʊld/ v. (held, held) — نگه داشتن؛ برگزار کردن

To overcome the problem of charging electric cars, hybrid cars are also available.
برای غلبه کردن بر مشکل شارژ کردن ماشین‌های برقی، ماشین‌های هیبریدی هم موجود هستند.

overcome /ˌoʊvərˈkʌm/ v. (overcame, overcome) — غلبه کردن بر

hybrid /ˈhaɪbrɪd/ n. — (ماشین) هیبریدی؛ (حیوان یا گیاه) دورگه

Hybrid cars combine the benefits of gasoline engines and electric motors.
ماشین‌های هیبریدی مزایای موتورهای بنزینی و موتورهای برقی را یک‌جا دارند.

combine /kəmˈbaɪn/ v. — ترکیب کردن/ شدن؛ (چند ویژگی را) یک‌جا داشتن

benefit /ˈbenəfɪt/ n. — مزیت، حُسن؛ سود، نفع

They can be designed to meet different goals, such as better fuel economy or more power.
آن‌ها می‌توانند برای برآورده کردن اهداف مختلفی طراحی شوند، از قبیل صرفه‌جویی بهتر در سوخت یا انرژی بیشتر.

economy /ɪˈkɑːnəmi/ n. — اقتصاد؛ صرفه‌جویی

Odd one out: digest — مورد غیرعادی (متفاوت) بیرون: هضم کردن

digest /daɪˈdʒest/ v. n. — هضم کردن/ شدن؛ خلاصه، چکیده

Special arrangements can be made for guests with disabilities.
برای مهمانان دارای معلولیت می‌تواند تدارکات خاصی دیده شود.

arrange /əˈreɪndʒ/ v. — (وسایل) چیدن، مرتب کردن؛ (برنامه) چیدن، ترتیب دادن

↳ **arrangement** /əˈreɪndʒmənt/ n. — چینش؛ قرار، توافق؛ (در جمع) تدارکات، تمهیدات

↳ **make arrangements** — تدارکاتی دیدن، تمهیداتی اندیشیدن

disability /ˌdɪsəˈbɪləti/ n. — ناتوانی، معلولیت

The students constantly had to be reminded about their homework.
به دانش‌آموزان باید دائماً در مورد تکالیفشان یادآوری می‌شد.

constantly /ˈkɑːnstəntli/ adv. — دائماً، مدام، همیشه

↳ **constant** /ˈkɑːnstənt/ adj. — دائم، مداوم، همیشگی

The people of this city come from a variety of different backgrounds.
مردم این شهر از انواع و اقسامِ پیشینه‌های مختلف می‌آیند.

background /ˈbækgraʊnd/ n. — پیشینه؛ پس‌زمینه

Wind turbines generate electricity for the local community.

توربین‌های بادی برای اجتماع محلی برق تولید می‌کنند.

local /ˈloʊkəl/ adj. — محلی

community /kəˈmjuːnəti/ n. — جامعه، اجتماع

The river may be polluted with aluminum.

آن رودخانه ممکن است با آلومینیوم آلوده شده باشد.

aluminum /ˌæluˈmɪniəm/ n. (BrE: aluminium) — آلومینیوم

Nowadays power can be generated by resources other than fossil fuels.

امروزه انرژی می‌تواند از طریق منابعی به غیر از سوخت‌های فسیلی تولید شود.

other than — به غیر از

When I got home, the baby had already fallen asleep.

وقتی که به خانه رسیدم، بچه قبلاً خوابش برده بود.

fall asleep — کسی خوابش بردن، به خواب رفتن

↳ **asleep** /əˈsliːp/ adj. — خواب، خوابیده

↳ **sleep** /sliːp/ n. v. (slept, slept) — خواب؛ خوابیدن

کلمهٔ asleep یک صفت است، ولی کلمهٔ sleep می‌تواند اسم یا فعل باشد. اگر بخواهیم بگوییم کسی خواب است، می‌توانیم از صفت asleep یا از فعل sleep به صورت استمراری استفاده کنیم:

He is asleep. = He is sleeping. — او خواب است.

Look at the following figure and write a paragraph about it.

به شکل زیر نگاه کنید و یک پاراگراف در مورد آن بنویسید.

figure /ˈfɪgər/ n. — شکل؛ نمودار

↳ **figure out** /ˌfɪgər ˈaʊt/ phr. v. — فهمیدن، سر درآوردن از

Eat fewer snacks and select healthier alternatives.

غذاهای سرپایی کمتری بخورید و گزینه‌های سالم‌تری را انتخاب کنید.

snack /snæk/ n. — غذای سرپایی، غذای سبک

select /səˈlekt/ v. — انتخاب کردن، برگزیدن

alternative /ɑːlˈtɜːrnətɪv/ n. adj. — گزینه، راه دیگر؛ جایگزین، دیگر

Eat more fruit and vegies. — میوه و سبزیجات بیشتری بخورید.

vegies /ˈvedʒiːz/ n. pl. (or veggies, vegetables) — سبزیجات

Choose one of the following topics and write a paragraph about it: Technology, Smoking, Charity

یکی از موضوعات زیر را انتخاب کنید و یک پاراگراف در مورد آن بنویسید: تکنولوژی، سیگار کشیدن، خیریه

charity /ˈtʃærəti/ n. — خیریه؛ صدقه

Irregular Verbs

Base Form شکل پایه	Simple Past گذشتهٔ ساده	Past Participle اسم مفعول	Meaning معنی
be	was, were	been	بودن
beat	beat	beaten	زدن، ضربه زدن
become	became	become	شدن
begin	began	begun	شروع کردن/ شدن
bite	bit	bitten	گاز گرفتن؛ نیش زدن
bleed	bled	bled	خون‌ریزی کردن
blow	blew	blown	وزیدن؛ فوت کردن
break	broke	broken	شکستن
bring	brought	brought	آوردن
broadcast	broadcast	broadcast	پخش کردن
build	built	built	ساختن
burn	burned/burnt	burned/burnt	سوختن؛ سوزاندن
burst	burst	burst	منفجر کردن/ شدن
buy	bought	bought	خریدن
catch	caught	caught	گرفتن
choose	chose	chosen	انتخاب کردن
come	came	come	آمدن
cost	cost	cost	هزینه داشتن
cut	cut	cut	بریدن
deal	dealt	dealt	معامله کردن
do	did	done	انجام دادن
draw	drew	drawn	نقاشی کشیدن
dream	dreamed/dreamt	dreamed/dreamt	خواب دیدن
drive	drove	driven	رانندگی کردن

Base Form شکل پایه	Simple Past گذشتهٔ ساده	Past Participle اسم مفعول	Meaning معنی
drink	drank	drunk	نوشیدن
eat	ate	eaten	خوردن
fall	fell	fallen	افتادن
feed	fed	fed	غذا دادن به
feel	felt	felt	احساس کردن
fight	fought	fought	مبارزه کردن
find	found	found	پیدا کردن
fly	flew	flown	پرواز کردن
forget	forgot	forgotten	فراموش کردن
forgive	forgave	forgiven	بخشیدن
freeze	froze	frozen	یخ بستن
get	got	got/gotten	گرفتن؛ رسیدن
give	gave	given	دادن
go	went	gone	رفتن
grow	grew	grown	رشد کردن
hang	hung	hung	آویزان کردن/ بودن
hear	heard	heard	شنیدن
hide	hid	hidden	پنهان کردن/ شدن
hit	hit	hit	ضربه زدن؛ خوردن به
hold	held	held	نگه داشتن؛ برگزار کردن
hurt	hurt	hurt	آسیب زدن
keep	kept	kept	نگه داشتن
know	knew	known	دانستن؛ شناختن
lead	led	led	هدایت کردن؛ رهبری کردن
learn	learned/learnt	learned/learnt	یاد گرفتن
leave	left	left	ترک کردن؛ جا گذاشتن

Base Form شکل پایه	Simple Past گذشتهٔ ساده	Past Participle اسم مفعول	Meaning معنی
lend	lent	lent	قرض دادن
let	let	let	اجازه دادن
lie	lay	lain	دراز کشیدن؛ قرار داشتن
light	lit/lighted	lit/lighted	روشن کردن
lose	lost	lost	گم کردن؛ باختن
make	made	made	ساختن، درست کردن
mean	meant	meant	معنی داشتن؛ منظور داشتن
meet	met	met	ملاقات کردن؛ برآورده کردن
overcome	overcame	overcome	غلبه کردن بر
pay	paid	paid	پرداخت کردن
put	put	put	قرار دادن، گذاشتن
quit	quit/quitted	quit/quitted	ترک کردن، کنار گذاشتن
read	read	read	خواندن
ride	rode	ridden	(دوچرخه و ...) راندن
ring	rang	rung	زنگ زدن
rise	rose	risen	بالا آمدن
run	ran	run	دویدن؛ اداره کردن
say	said	said	گفتن
see	saw	seen	دیدن
seek	sought	sought	جستجو کردن
sell	sold	sold	فروختن
send	sent	sent	فرستادن
set	set	set	(میز) چیدن
shine	shone	shone	درخشیدن، برق زدن
shoot	shot	shot	شلیک کردن

Base Form شکل پایه	Simple Past گذشتهٔ ساده	Past Participle اسم مفعول	Meaning معنی
show	showed	shown	نشان دادن
shut	shut	shut	بستن
sing	sang	sung	آواز خواندن
sink	sank	sunk	غرق شدن
sit	sat	sat	نشستن
sleep	slept	slept	خوابیدن
speak	spoke	spoken	صحبت کردن
spend	spent	spent	صرف کردن؛ خرج کردن
spoil	spoiled/spoilt	spoiled/spoilt	خراب کردن؛ لوس کردن
stand	stood	stood	ایستادن
steal	stole	stolen	دزدیدن
stick	stuck	stuck	چسبیدن؛ چسباندن
swim	swam	swum	شنا کردن
swing	swung	swung	تاب دادن/ خوردن
take	took	taken	بردن؛ برداشتن؛ گرفتن
teach	taught	taught	درس دادن، یاد دادن
tell	told	told	گفتن
think	thought	thought	فکر کردن
throw	threw	thrown	پرتاب کردن
understand	understood	understood	فهمیدن
upset	upset	upset	ناراحت کردن، نگران کردن
wake	woke	woken	بیدار کردن/ شدن
wear	wore	worn	پوشیدن، به تن داشتن
weave	wove	woven	بافتن
win	won	won	برنده شدن
write	wrote	written	نوشتن

Index

عدد سمت چپ شمارهٔ درس و عدد سمت راست شمارهٔ بخش می‌باشد.

واژگان زبان انگلیسی، پیش‌نیاز تمام سؤالات این درس در امتحان نهایی است. نه تنها خود سؤالات واژگان، بلکه سؤالات همهٔ بخش‌های دیگر هم نیاز به درک معنی جمله دارد. با توجه به اهمیتی که جملات کتاب درسی در امتحان نهایی دارند، تصمیم گرفتیم جمله به جملهٔ کتاب درسی را به صورت دقیق و موشکافانه بررسی کنیم؛ طوری که انگار معلمی سخت‌گیر در کنار دانش‌آموز نشسته، تک تک جملات کتاب درسی را برای او می‌خواند، معنی می‌کند و نکات مربوط به آن‌ها را برای او توضیح می‌دهد. این کتابچه ۳۰ بخش دارد و برای هر بخش، سؤالات واژگان مستقل و ترکیبی با قبل در کتاب آورده شده است.

فرمول بیست

تهران، میدان انقلاب
نبش بازارچه کتاب
www.gajmarket.com